



کتابخانه محله؛

امامزاده عبدالله

— جواد یوسفیان آرانی —



سرشناسه: یوسفیان آرانی، جواد، ۱۳۶۳.
عنوان و نام پدیدآورنده: کتاب محله؛ امامزاده عبدالله / جواد یوسفیان آرانی؛ [به سفارش] سازمان نوسازی
شهر تهران، معاونت برنامه ریزی و توسعه شهری، اداره پژوهش.
مشخصات نشر: تهران: لحظه یک، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۱۷۶ ص: ۱۴/۵* ۲۱/۵ س م.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۶۰۹-۷-۸-۷
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع: محله ها--ایران--تهران
موضوع: Tehran--Iran--Neighborhoods
موضوع: امامزاده عبدالله
موضوع: Emamzadeh abdoulah (Tehran,Iran)
شناسه افزوده: سازمان نوسازی شهر تهران، معاونت برنامه ریزی و توسعه شهری، اداره پژوهش.
رده بندی کنگره: DSR ۲۰۷۹ / ۵ ۸۹ ی ۹ ۱۳۹۸
رده بندی دیوینی: ۹۵۵/۱۲۲۲
شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۶۴۹۹۴



پدیدآورنده: جواد یوسفیان آرانی
سفارش دهنده: سازمان نوسازی شهر تهران، معاونت برنامه ریزی و توسعه شهری، اداره پژوهش.
همکاران سازمان: علی خانی (معاون برنامه ریزی و توسعه شهری)، محبوبه ایزدپناه (مدیر پژوهش) و مریم احمدی.
ناظر: مونا محمدزاده
مدیر هنری و طراح جلد: خسرو اشتری
صفحه آرا: اعظم میرزائی
نویت چاپ: اول
سال چاپ: ۱۳۹۸
چاپ: موسسه چاپ و نشر لحظه یک
شمارگان: ۱۰۰۰

ناشر: لحظه یک
کلیه حقوق چاپ برای ناشر محفوظ است.

نشانی: بزرگراه صیاد شیرازی خیابان شهید گلاب بخش پلاک ۴۷
کد پستی: ۱۶۳۷۶۳۶۱۱۱
تلفن: ۸۸۴۰۶۷۶۲
m.damaneh@gmail.com



امامزاده عبدالله

جواد یوسفیان آرانی



سازمان نوسازی شهر تهران

فهرست

مقدمه: قصه نوشتن این کتاب.....	۷
فصل اول: متولد دهه سی: محله شصت ساله من (روایت زمان و مکان شکل گیری محله امامزاده عبدالله).....	۱۳
سه قلعه ی نزدیک به شهر (موقعیت سه روستای جی علیا و سفلی و جی بیرونک).....	۱۴
قلعه جی، همسایه قدیمی دیوار به دیوار (سابقه و محدوده قلعه جی علیا).....	۱۷
آخرین زمین دار (زمین دار عمده محدوده جی علیا).....	۲۹
از گندم خوشه تا مردم کوچ (تاریخچه شکل گیری محله در زمین های کشاورزی جی علیا).....	۳۴
کجا گیرمت نشان؟ (موقعیت جغرافیایی و نحوه دسترسی به محله).....	۳۹
فصل دوم: حکایت لهجه جوان پدربزرگ ها (روایت ویژگی های اجتماعی و اقتصادی ساکنان محله).....	۴۵
محله بیست هزار نفری من (جمعیت محله).....	۴۶
قیل و قال مدرسه (ویژگی های آماری سواد و تحصیلات ساکنان).....	۴۸
مهاجرت تلاشی برای حرکت و برکت (ویژگی های قومیتی ساکنان).....	۴۹
چون به روزی قانعیم از روزگار آسوده ایم (مشاغل ساکنان و کسب و کارهای محلی).....	۵۲
دست های کوچک، کارهای بزرگ (روایت دستفروشی های کودکان و نوجوانان قدیم محله).....	۵۹
یادم تورا فراموش (بازی ها و ورزش های محله).....	۶۰
باغ و گلستانم آرزوست (تفریحات و فراغت ساکنان).....	۶۷
فکلی های دهه سی (تیپ و آرایش قدیم ساکنان).....	۷۳
صدای قدم های پاسبان (وضعیت امنیت سابق و امروز محله).....	۷۵
خانه خجسته (باغ- بام شاخص یکی از ساکنان محله).....	۷۹
فصل سوم: امامزادگان همه ما (روایت حضور و شهادت و آستان امامزادگان عبدالله وزید (ع).....)	۸۵
به آسمان نگاه می کنیم (اعتقاد و حضور اهالی در آستان امامزاده).....	۸۶
شهدای ری در زمین جی (شجره نامه و شهادت امامزادگان).....	۹۱
اندر زیادت باران و ارادت همگان تا امروز (روایت تاسیس آستان جدید).....	۹۴
افتخار خادمی (خادمان و متولیان امامزادگان).....	۹۵
پناه و نام و نشان ما (نقش هویت بخش و کانون گردهمایی محلی آستان امامزادگان).....	۹۸
فصل چهارم: از روزگار بسازو بنشین تا قصه بسازو بفروشی (روایت ایجاد و تغییر سیمای کالبدی محله).....	۱۰۱

ساختن ساده بود و با قناعت (روایت نوع خانه سازی قدیم محله).....	۱۰۲
از آب فشاری تا آب لوله کشی، از درشکه تا ماشین (نگاهی به تاریخچه ایجاد تاسیسات و تجهیزات و برخی خدمات شهری در محله).....	۱۰۵
حمومی آی حمومی (حمام ها و گرمابه های قدیم محله).....	۱۱۱
کارخونه های قدیمی جنوب محله (سابقه و وضعیت جاری کارخان و کارگاه های جنوب محله).....	۱۱۳
پادگان قدیمی شمال محله (مروری بر تاریخچه و وضعیت امروز پادگان جی).....	۱۱۶
ده و بیست و سی متری های ما (خیابان های محله و اسم و رسم آن ها).....	۱۲۳
فصل پنجم: پرچم بچه محل ها بالاست (روایت روابط و نهادهای مرتبط با انسجام و تعلق محلی).....	۱۳۳
حس خوش همسایگی (روابط همسایگی).....	۱۳۴
هیأت عشق و عاشقان هیأتی (هیأت های عزاداری محله).....	۱۳۶
همدلان تکبیرگو (مساجد محله).....	۱۴۶
از نیمکت مدرسه تا کوچه و پس کوچه (مدارس محله).....	۱۴۸
دوام با هم بودن ها (سرای محله).....	۱۴۹
محله و یاری نمایندگان (شورایاری).....	۱۵۱
شهربانوی ما (مجموعه فرهنگی - ورزشی شهربانو).....	۱۵۳
فصل ششم: داستان امروز و فردای محله.....	۱۵۵
جایی بین حس قدیم و حال جدید (نگاه و احساس اهالی به محله).....	۱۵۶
حیات این محله حیاط می خواهد (مروری بر وضعیت جاری محله و مسایل و مشکلات آن).....	۱۵۹
رَد سنگین پرنده های آهنی (تاثیر فرودگاه بر محله).....	۱۶۲
گلوی محله در تنگنای یک شاهراه (تاثیر طرح امتداد بزرگراه یادگار امام).....	۱۶۴
دیوارها می روند، درخت ها می مانند (تاثیر طرح انتقال پادگان جی و جایگزینی آن با مرکز خدمات منطقه ای).....	۱۶۵
سمت و سوی فردای محله (فرصت ها و چالش های محله).....	۱۶۷
منابع.....	۱۷۵

مقدمه: قصه نوشتن این کتاب

سازمانی که من در آن کار می‌کنم مدیری دارد که یک‌کمی چه عرض کنم، خیلی بیشتر از یک‌کمی، با بقیه مدیرانی که تا به حال دیده بودم، تفاوت داشت و به شکلی درست‌کننده شگفتی؛ محبوب و سربه‌زیر بود. وقتی می‌رفتی پیشش آن قدر مهربان و خیرخواه نگاهت می‌کرد که فکر می‌کردی رفته‌ای دیدن عموی کوچکت، که یکی دو سال از تو بزرگ‌تر است. این آقای مدیر، معمار بود ولی به جای آنکه در وقت فراغتش نقشه ساختمان بکشد و پول در بیاورد، می‌نشست برای دل خودش شعرو قصه می‌گفت. گاهی وقتی صدايت می‌زد و به اتاقش می‌رفت، عوض آنکه بگوید این‌و آن گزارشت کم است، پس چند تومان از حقوق دوازده‌ماهه‌ات کم خواهد شد، دو سه پیشنهاد برای تکمیل کار می‌داد و همان‌طور محبوب و سربه‌زیر می‌رفت سراغ کارتن گوشه اتاقش. یکی دو تا از کتاب‌های جدیدش را درمی‌آورد و یک «به دوست عزیزم» رویش می‌نوشت و دل‌نوشته‌های حاصل سیر آفاق و انفسش را می‌داد دست. انگار نه انگار مدیر است و طبق روال معمول باید به چشم خدم و حشم به تونگاه کند. این‌طور آدم عجیبی بود به‌والله.

این‌ها بود تا این‌که یک روز، در محل کارم در محله امامزاده عبدالله، مدیر دفتر به من گفت سازمان می‌خواهد یک کتاب محله بنویسیم. گفتم حتماً خیر است اما من پایان‌نامه‌ام سه سال طول کشید تا بنویسم. پشت دستم را داغ کرده‌ام که دیگر از این غلط‌های نوشتنی نکنم. از قضا این یکی مدیر هم، خیلی با مدیرهایی دیگری که دیده‌ام، فرق دارد. ادامه داد: «می‌خواهی پشت دستت را داغ کنی، داغ کن ولی این غلط نوشتنی را هم درست نکن». از بخت خوش من این مدیر هم، خیلی بیشتر از یک کم، مهربان و خیرخواه است. از آن‌جا که در من سبزه‌روی، علاقمندی به این جور کارها و گوش شنوایی می‌دید، می‌خواست غلطی بکنم که خیر دنیا و آخرت در آن باشد. نتیجه این شد که من مدیر ذلیل سرم را انداختم پایین، تا جایی که پیشانی بلندم به میز و گفتم چشم. اما چشمتان روز بد نبیند؛ از فردایش جلسه پشت جلسه گذاشتند. گفتند هر چه اطلاعات در دفتر کارتان برای این محله‌ها دارید جمع کنید و گزارشی بنویسید و بیاورید جلسه. من اطلاعات را خواندم و به صورت گزارش جمعشان کردم بر دم جلسه. گفتند خیر، این‌ها که آورده‌اید فهمیدنش مثل خط دکتری است، فقط دکتر مهندس‌ها می‌فهمند. شما یک جور بنویسید که بقیه انسان‌های دنیا هم بفهمند. من هم که جامعه‌شناسی خوانده‌ام و گردنم از موباریک‌تر است و امیدی به کلفت کردنش هم

ندارم، گفتم چشم. خط دکتری و آمار و رقم را به آب دیده و خون دل تبدیلیش کردم به قصه‌ای که بو و رنگی داشته باشد و خوش رقصی هم بلد باشد. بعد گفتند بروید کتاب‌های دیگری که برای محلات و جاهای تاریخی و این قبیل چیزها نوشته‌اند بخوانید و هی بیایید جلسه. من کارمند دون پایه‌ای بودم که طبق وظیفه باز هم گفتم چشم. چشم شما هم بی‌بلا باشد. عین بچه‌های مثبت رفتم و دقیقاً چهل کتاب را خواندم و ته‌وتوی شان را بسته‌بندی و دسته‌بندی کردم و هی بردم جلسه. چه حکمتی بود، نمی‌دانم. یا وضعیت معجزه‌گونی بود این را هم نمی‌دانم. اما این جلسه‌ها هم با خیلی از جلسه‌هایی که رفته بودم، فرق داشت. برایتان می‌گویم تا به عمق ماجرا پی ببرید؛ از اتاق این جلسه‌ها که درمی‌آمدید بیرون، برعکس روال طبیعی همه جلسات دیگر، که باید وقت و اعصاب‌تان را تقدیم کنید و بعدش با روحیه‌ای مغموم و احوالی شبیه بازنده‌های بیچاره، بروید دنبال کارتان، این جا حال و احوال آن را داشتید که انگار مجنونید به لیلی رسیده. واقعاً حالت بعد از جلسه، مسروری و مشعوفی بود. دروغ چرا تا قبر آآآ...^۱

در این جلسه‌ها علاوه بر همان یک فقره مدیر پژوهش نام برده، که وضعیت اندوه‌برانگیزش را نوشتم، چند نفر دیگر هم بودند که در ایجاد این وضعیت دست به خیر و مجنون به لیلی رسان، نقش اساسی داشتند. کسی که در بیشتر جلسات می‌آمد دکتر خوشنویس؛ مدیر دفتر پژوهش‌های فرهنگی بود. در این دفتر در ایران پژوهی و تهران پژوهی و معماری و سینما و روش تحقیق و خیلی چیزهای دوست‌داشتنی دیگر تحقیق می‌کردند و کتاب‌های به درد بخور درمی‌آوردند. خوشبختانه از این به درد بخورها فقط چند ده جلدشان برای محلات و مکان‌های تهران است. من یکی که اگر یک دکتر استثنائاً خوش‌نویس و هم مدیر یک مجموعه‌ای با آثاری با این موضوعات دهن‌پرکن و محتوای پرمغز بودم، خیلی احساس بزرگ بودن می‌کردم و دیگران را زیادی ریزه‌میزه می‌دیدم. اما این یکی مدیر هم خیلی شبیه مدیرهای بادیه‌غیب‌اندازی که دیده‌ایم نبود. اول این که خیلی با معلومات بود. دوم این که یک جوری با آدم حرف می‌زد و کلی حرف حساب یاد آدم می‌داد که انگار تواننده فرمول یک بوده‌ای و حالا می‌خواهی از پارکینگ دریایی و او دارد از بیرون ماشین به تو یک نیمچه فرمان می‌دهد که بین ماشین‌هایی که بد پارک کرده‌اند گیر نیفتی. این طور آدم متواضع و عزت‌نفس‌بدهی بود. عجیب معلمی می‌کرد. خدا معاشرت با این طور آدم‌ها را بیشتر نصیب کند.

۱. تکیه‌کلام مشهور یکی از شخصیت‌های سریال «دایی جان ناپلئون» به کارگردانی ناصر تقوایی

استاد دیگری که در کم‌ترین جلسات می‌آمد، دکتر محمد بهشتی بود. دلم می‌خواهد از خودش بگویم اما چون کمتر دیده‌امش فکروخیالاتم به اندازه کافی شکل نگرفته. در آن اتاق جلسات حضور ایشان برای من خیلی مایه دل‌گرمی بود و دلم نمی‌آید حق مطلب مشعوف شدگی‌ام را ادا نکنم. درست است که زیاد چشم می‌گویم و به غلط کردن می‌افتم و تا این جا هم متوجه آن شده‌اید، اما لحظات محدود خوش حالیم را هم فراموش نمی‌کنم. این طور آدمی هستم من. این دکتر محمد بهشتی هم این طور آدمی بود که از دو کتاب یک نویسنده تهران‌پژوه به اسم بهنام ابوترابیان خیلی تعریف می‌کرد. انگار این دو کتاب هم، مثل بعضی از کتاب‌های دیگری که در زندگی‌اش خوانده بود، فرزندانش بودند. خودش یک کتابی دارد که وقتی جملاتش را، در بین این کتاب‌هایی که باید برای نوشتن این کار می‌خواندیم، کلمه به کلمه مزه‌مزه می‌کردم در همان دو سه فصل اول اسب و رخ داده بودم و در آخر هم مات و مبهوت مانده بودم. انگار نویسنده، کوهی از اطلاعات را در طی سال‌ها بالاوپایین کرده، در خودش جذب کرده و پرورانده و حالا حاصلش را مثل یک تکه کیک شیرین در دستانت می‌گذارد. به این صورت که در یک کتاب، تهران را هم از نگاه وضعیت طبیعی و جغرافیایی توضیح می‌دهد، هم از نگاه انسانی و تمدنی. هم قصه گذشته‌اش را نقل می‌کند هم قصه امروز و فردایش را. هم از اهلیت تهرانی‌ها می‌گوید و هم از تهران و توسعه کج و کوله‌اش، هم از نگرانی‌اش برای مشکلات نوشته هم از نگاه امیدوارش به آغاز بهار شهرنشینی در تهران. همه این‌ها را با زبانی ساده و پرکشش می‌گوید. حالا فکر می‌کنید این کتاب که درباره گذشته و امروز یک آبر شهرهشت میلیون‌نفری است، حجمش چقدر است؟ شما هم مثل من تعجب می‌کنید وقتی می‌بینید کتاب «داستان تهران» دکتر محمد بهشتی فقط ۸۰ صفحه است و به اندازه یک کتاب ۸ هزار صفحه‌ای قدروقیمت دارد. حالا شما با این طور آدمی توی یک جلسه باشید آن هم وقتی به حرف‌هایتان گوش می‌دهد و برایتان حرف می‌زند، مشعوف نمی‌شوید؟ می‌شوید به‌الله.

در ادامه جلسات هم گفتند، حالا که تا این جا بچه‌های خوبی بودید و هم اطلاعات پایه‌ای کار را جمع کردید و هم رفتید کتاب‌های تهران‌پژوهی را خواندید و دسته‌بندی و قصه‌پردازی و طنازی‌هایش را بالاوپایین کرده‌اید، بگویید طرح و نقشه خودتان چیست؟ خداییش به ما نگفتند این طور بکن و آن طور نکن، فقط کنار ما بودند و همراه ما. ریش‌وقیچی را دست خودمان دادند و اعتماد کردند.

ما هشت دفتر محلی بودیم که هر کدام باید قصه محله خودمان را می‌نوشتیم. بیشترمان هم

در دفترهایمان، که حالت مشاورهٔ مردمی و تسهیلگری داشت، چند سال کار کرده بودیم. هر کدام مان بنابر وضعیت خاص محله مان و ذوق و سلیقه شخصی دوسه طرح پیشنهاد دادیم. با هم صحبت کردیم و کارهای هم را کنار هم و کنار مدیر و دکترهای مشعوف کن بالاوپایین کردیم. دستمان باز بود. وقتی طرح نهایی مان تأیید شد گفتند بروید و برای طرحتان علاوه بر اطلاعات قبلی، اطلاعات جدید بیاورید. من هم گفتم چشم، اما پدرم هم درآمد. کور شوم اگر دروغ بگویم.

فکر نکنید از الف تا یای کار را می گویم تا پیازد اغش را زیاد کنم. کار سنگینی بود گرچه خیلی به ته دلم چسبید. دوسه موضوع دیگر را هم بگویم و دفتر و کتاب را بسپارم به جان عزیز شما. این که خیلی از محله هایی که باید کتاب می نوشتند علاوه بر توضیح وضعیت فعلی محله، یک سوژهٔ مهم داشتند که می شد زمینهٔ اصلی کار. مثلاً محلهٔ فرحزاد طبیعتش خیلی حرف برای گفتن داشت یا محلهٔ امیریه تاریخ و بزرگان و مدارسش یا همین محلهٔ بریانک که بغل گوش محلهٔ ماست چند باغ و مکان تاریخی داشت. اما محلهٔ من چه؟ نه طبیعتی، نه قدمتی، نه آثار تاریخی باقی مانده! من هم خیلی مشعوف، درست همین را کردم موضوع اصلی و نقطهٔ قوت کار. محلهٔ امامزاده عبدالله در فقر تاریخ و طبیعت، یک سرمایهٔ مهم برای من به همراه آورد. محلهٔ ما فقط مردمش را داشت و داستان زنده و در دسترس این که چطور ما مردم امامزاده، این محله را ساختیم و در آن زندگی کردیم و زندگی داریم.

سختی کار در این بود که باید اطلاعات این زندگی را در گوشه گوشه محله جست و جو می کردم و می ساختم. خیلی بیشتر از آنکه نیاز باشد بروم کتابخانه یا گزارش های موجود از محله را دوباره زیور و کنم، خاطرات محله و سرگذشت مردم محل را در ذهن ها و دل ها و زبان های این حوالی زیور و کردم. عین پتوهای چهل تکه ای که مادر بزرگم از بین انبوه پارچه های رنگ و وارنگ درست می کرد، من هم باید یک داستان پراز صدا و رنگ از زندگی های جور و اجور محله می ساختم. فهمیدم بیشتر از آنکه نیاز باشد بنشینم و در میان برگ های کتاب و گزارش، معنای کلمه و جمله ها را زیور و کنم باید بروم در کوچه و خیابان، در صحن امامزاده، در مغازه و پارک، بنشینم پای حرف هم محله ای ها. برای همین نشستم و در چهار صفحه یک عالمه سؤال برای خودم نوشتم. سؤال ها را هم جوری نوشتم که از پیرو جوان و تحصیل کرده و نکرده سر در بیاورد. مثلاً به جای این که بنویسم «لطفاً شرحی از وضعیت امنیت محله را از گذشته تا اکنون بفرمایید» خیلی راحت

می پرسیدم «خلاف تو محله چی بود؟ الان کدومش بیشتر شده؟» حتی اگر به اهل دلی می رسیدم می پرسیدم خلاف ملاف چی بود و با همین اضافه کردن ملاف به تشک پهن سؤال هامان سیرتاپیاز ماجرا درمی آمد.

کمی زیاد و کم با حدود هشتاد نفر از مردم محله از پیرو جوان، زن و مرد، معروف و غیر معروف این سؤال ها را داشتیم که اسم و نشان همگی را در انتهای کتاب به رسم تشکر و امانت آورده ایم. به غیر از من که حدود نیمی از مصاحبه ها را انجام دادم، چند نفر دیگر از دوستانم که اهل فن بودند، مرا در انجام این مصاحبه ها همراهی کردند. این مصاحبه ها بیشتر از این که برای مابعدیل به یک کار رسمی شود به شکل یک کار دلی درآمده بود که حسابی ذهن و دلمان را سر ذوق آورده بود. نشستن پای یادها و خاطرات تلخ و شیرین آدم های سر دو گرم چشیده روزگار کار لذت بخشی بود. آن هم وقتی که، گوناگونی دیدگاه هایی را که از زندگی ها و تجارب متفاوت درآمده بود، پشت سر هم می چشیدی. وقتی در کوچه های محله قدم می زدم ناخود آگاه یاد این بیت از شعر فروغ فرخزاد می افتادم که «ماهی تو آب می چرخه و ستاره دست چین می کنه». امیدوارم بتوانسته باشم بخشی از طعم لذتی که لمس کردیم و درگ و خونمان جاری شد را در این کتاب منتقل کرده باشم.^۱

مصاحبه ها را که تمام کردیم، پیاده سازی و نوشتنشان شروع شد. بیش از هزار صفحه متن داشتیم. حرف ها دوباره برایمان مرور می شد و تاریخچه محله بیشتر و عمیق تر از قبل در ذهن مان نقش می بست. با این همه گاهی حرف ها تکراری به نظر می رسید در حالی که مطلبی به اندازه کافی گفته نشده بود یا بعضی ماجراها که برای گذشته های دور تر بود چند سال عقب و جلو گفته شده بود. لازم شد بنشینم و حرف ها را دسته بندی کنم. بیش از سی موضوع مختلف ساختم و صحبت های مربوط به هر موضوع را در جای خودش قرار دادم. در آخر دیدم که عین گوهری که تراش می خورد و زیبایی خودش را نشان می دهد، ابهام مسایل باز شد و ارزش یافته ها و حرف های مردم محله بیشتر معلوم مان گشت. ارزش حرف ها و خاطراتی که همه ما گاه گذاری از زبان بزرگ ترهایمان می شنویم و گاهی معمولی و روزمره به نظر می رسند، خیلی بیشتر خودشان را نشان داد.

حالا روایت های با «نظم و ترتیب صد دانه یاقوتی» داشتیم که باید از بین آن ها قصه محله

۱. برخی از همکارانی که در انجام مصاحبه و گفت و گویا مردم محله برای نگارش این کتاب مشارکت داشته اند:

زهره کریمی: خبرنگار «همشهری محله» منطقه ۹.

مرتضی شیرازی: تحصیل کرده حقوق و علوم سیاسی، مصاحبه گر چهره های دانشگاهی و سیاسی.

مهسا بذری: تحصیل کرده مطالعات فرهنگ و رسانه، کارشناس اجتماعی دفتر نوسازی محله امامزاده عبدالله.

را می‌ساختیم. از اول هم طرح‌مان این بود که راوی تنهای قصه نباشیم و از حرف‌های خود مردم هم استفاده کنیم اما آن قدر این دانه‌های یاقوت جلوه داشتند که ترجیح دادیم نویسنده، خویشتن دار باشد و نقل مردم جلوه پرآب و رنگش را نشان بدهد. خیلی وقت‌ها این نقل‌ها بسیار بیشتر از حرف‌های من نویسنده پرروح و فایده از آب درآمده. خوبی‌اش هم این است که نگاه‌های مختلف و تلخ‌وشیرین در کنار هم قرار گرفته‌اند و حرف و نظری حذف نشده. مثلاً اگر از همین امنیت محله گفته‌ایم بالاوپایین هایش گفته شده. یکی احساس امنیت بیشتری داشته و یکی نداشته. یکی منفی‌ها را بیشتر دیده یکی مثبت-هایش را. خیلی وقت‌ها هم هر دو درست می‌گویند. مهم آن است که قصه و تجربه خودمان را از محله گفته‌ایم. قصه‌هایی که وقتی پشت سرهم می‌آیند از قصه‌های یک طرفه خیلی بیشتر به دل می‌نشینند و حرفی برای گفتن و خواندن دارند.

من نویسنده و راقم این سطور از پس این روز و ماه‌های سپری شده که ذکر خیرش را برای شما کردم تلاش کردم با کمک مردم محله و همکارانم بتوانم گوش شنوایی برای قصه‌های مختلف محله باشم و با کمک آن‌ها بعضی از قصه‌هایش را برای شما نقل کنم. امیدوارم با دور شدن از فضای زندگی روزمره کارمندی و پا گذاشتن در فضای سخت و شیرین پژوهش و نوشتن کمی پیش چشم جان شما سپید روی شده باشم. به خوبی می‌دانم حرف‌های بسیار دیگری برای شنیدن و گفتن هست و کارهای بیشتری برای جلوه‌گری روشن‌تر و پررنگ‌تر محله‌ام می‌توانستم انجام دهم. امیدوارم خوبی‌هایش که از روی گشاده و ذهن‌پذیری مردم محله‌ام حاصل شده، موردپسند باشد و کاستی‌هایش را که از کمبود توانایی‌ها و محدودیت‌های من و بعضی موانع پژوهشی حاصل شده، بر من ببخشایید. چشم امید دارم که این کتاب فتح بابی باشد برای کارهای بیشتر و عمیق‌تر برای روایت محله و زندگی مردمان امامزاده عبدالله جی. آرزو دارم همه ما بتوانیم از کوچک و بزرگ این محله و مسئولان منطقه و شهر برای آبادی و رونق «جسم‌وجان» این محله و محله‌های دیگر بیشتر بکوشیم. چراغ خانه تان روشن، شهرتان آباد...

فصل ۱

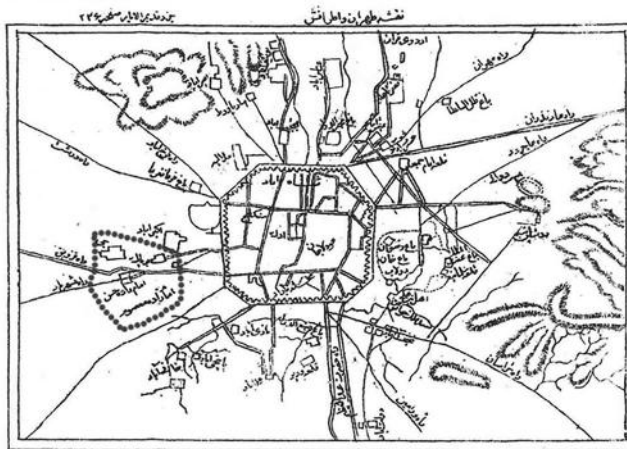
متولد دهه سی: محله شصت ساله من

(روایت زمان و مکان شکل گیری محله امامزاده عبدالله)

سه قلعه نزدیک به شهر:

حدود همین صد سال پیش، خیابان کارگرمروزی، آخرین حد غربی تهران ناصری و مظفری بود. از دروازه قزوین بیرون که می‌زدی و از پل روی خندق شهر عبور می‌کردی؛ تا چشم کار می‌کرد مزرعه بود و باغ و زمین‌های چسبیده به شهر. سبز و زرد و خاکستری‌ای که تا دور دست‌ها ادامه داشت و در مسیر و اطراف خود آبادی‌های بسیار را دربر می‌گرفت. آخر، تهران و جلگه وسیع و پهناورش، که در جنوب سلسله جبال البرز ورشته‌کوه توچال قرار داشت، پر بود از روستا و آبادی کوچک و بزرگ.

بعد از دروازه شهرنیم فرسختی که جاده قزوین را می‌رفت؛ بالای راه، آبادی بیرونک بود و کمی جلوتر، پایین دست جاده می‌شد امامزاده حسن و بالادست جاده، قلعه جی. گاهی مردمان همه این سه روستا را به نام جی می‌نامیدند: جی بیرونک، جی سفلی (امامزاده حسن) و جی علیا. این مجموعه سه‌گانه از نزدیک‌ترین روستاهای محدوده غربی به دارالخلافه تهران بود.

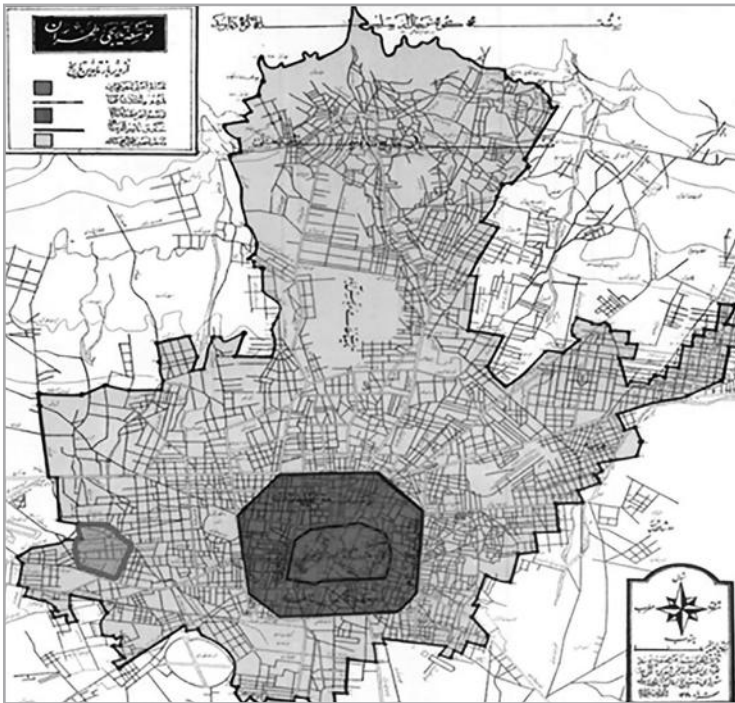


نقشه تهران و اطرافش، ۱۳۲۵ ق، کتاب جغرافیای محمدصفی‌خان^۱
در نقشه موقعیت سه روستای جی بیرونک، جی علیا (قلعه جی) و جی سفلی (امامزاده حسن) را به نسبت باروی ناصرالدین‌شاهی با نقطه چین مشخص کرده‌ایم.

۱. ماخذ: تهران و اطراف، ۱۳۲۵ قمری، کتاب جغرافیای محمدصفی‌خان به نقل از شیرازیان، اطلس تهران قدیم.

هرسه روستا مثل اکثر آبادی‌ها و مراکز جمعیت، به جهت نبود امنیت و جلوگیری از دزدی، دور خانه‌ها و بخشی از باغ و زمین‌های خود قلعه‌ای داشتند که متشکل از بارو یا همان دیوار قلعه می‌شد و هم چنین برج‌هایی برای نگهبانی و تأمین امنیت بیشتر. هرسه نیز چون در نزدیکی شهرری بزرگ و تاریخی بودند، مسیر راه علویان قرار گرفته بودند و چهار تن از امامزادگان و نوادگان معصومین را در خود جای داده‌اند. امامزاده حسن در جی سفلی مزارشان واقع شده و قلعه قدیم و محله امروز نام ایشان را به خود گرفته است. امامزاده ابراهیم در جی بیرونک مزارشان واقع شده و به سبب سن پایین‌شان به نگام شهادت، به امامزاده معصوم شهرت یافته‌اند و دو امامزاده از نوادگان حضرت ابوالفضل به نام عبدالله و زید که مزارشان در جوار باروی قلعه جی علیا قرار گرفته و امروز محله ما که هم جوار این قلعه است به این نام خوانده می‌شود: محله امامزاده عبدالله.

نزدیکی باغات مجموعه روستاهای جی به شهر و حضور این امامزادگان، دو دلیل اصلی توجه شهرنشینان و متشخصین به این روستاها بود. حضور پادشاهان صفوی در بریانک و زیارت امامزاده معصوم در تاریخ ثبت شده است. مرغوبیت این آبادی‌ها به حدی بود که اراضی جی در ابتدا جزء املاک خالصه بود و متعلق به شخص شاه به حساب می‌آمد. در زمان مظفرالدین شاه و با اصرار او بر سفرهای پرخرج و گزاف فرنگ به سبک پدر صاحبقران، دولت حسابی بدهکار شد و خزانه خالی. نتیجه آنکه این آبادی‌ها به اسماعیل خان امین‌الملک فروخته شد. این شخص^۱، برادر موردالتفات امین‌السلطان، صدراعظم مقتدر کشور بود و دست بر قضا، مورد مهر و علاقه تاریخ هم بوده که هنوز نامش را بر خیابانی منشعب از خیابان قزوین در تقاطع دوراهی قپان نیز می‌توان یافت: خیابان امین‌الملک.



نقشه توسعه تدریجی تهران - ۱۳۴۸ ش - ۱۳۸۹ ق - حسین کریمان^۱

سنت ماسه طایفه

علیرضا سهرابی (از اهالی قلعه جی): این جوری نبود که این جا یه خونه باشه دوباره کمی اون طرف یه خونه دیگه. این جاها زمین کشاورزی بوده و بیابان تا به روستا یا قلعه بعدی برسیم. مراودات و ازدواج بین روستاهای نزدیک هم خیلی زیاد بوده. شما تو بریانک یا امامزاده حسن هم بروی اسم جی ای ها رویاری می شناسند و ما هم اون ها را کاملاً می شناسیم چون با اون ها فامیل هستیم.

۱. مآخذ: توسعه تدریجی طهران، ۱۳۴۸ ش، حسین کریمان، به نقل از شیرازیان. اطلس تهران قدیم.

راهنما: محدوده مرکز تصویر: بارو و خندق تهران احداث شاه طهماسب صفوی، محدوده مرکزی دوم: بارو و خندق ناصرالدین شاهی، محدوده سمت چپ تصویر: محله امامزاده عبدالله امروزی که در غرب محدوده تثبیت شده ۵ ساله شهرداری مصوب انجمن شهر (مهر ۱۳۴۸) قرار گرفته بوده است.

حتی توی محرم هم که می شد ما سه طایفه بریانکی و امامزاده حسن و جی هنوز هم هیأت همدیگه رو دعوت می کنیم. به سنت قدیم خودمون پابندیم. روز تاسوعا بریانکی ها می آن سمت ما، شب عاشورا ما می ریم بریانک.

از این پایین تا اون بالا

احمد فریدون نژاد: طرشتی ها هم با ما فامیلند مثل بریانکی ها و امامزاده حسنی ها. حسین تقوی: مادر بزرگ من مال سنگون بود بالاتر از سولقون. حاجیان ها هم سولقونی بودند. الان بری سولقون بگی می خوام برم باغ حاجیان نشونت می دهند. مال پدرشون بوده هنوز دارند. من الان هفت تا پسر عمه هام تو سولقونند.

قلعه جی، همسایه قدیمی دیواریه دیوار

این که سابقه سکونت در قلعه جی چه قدر است، دقیقاً مشخص نیست اما می دانیم در کتابی مشهور به نقض از عبدالجلیل قزوینی^۱ که در قرن ششم هجری قمری زندگی می کرد، نام جی به عنوان یکی از روستاهای اطراف ری قدیم ذکر شده و این یعنی قلعه جی دست کم تاریخی نهصد ساله دارد. در کتاب نزّه القلوب حمداله مستوفی که از کتاب های مهم جغرافیایی قدیم ایران است و در قرن هشتم هجری نوشته شده است، اشاره شده که در شمال غربی ری ناحیه ای به نام غار وجود داشته که از چهل پاره دیه و آبادی تشکیل می شده است. برخی از نواحی دیگر مانند جنوب شرقی ری تعداد روستاهای بیشتری نیز داشته اند. این خود نشان می دهد که چه تعداد وسیعی روستا در اطراف ری وجود داشته است. بسیاری از روستاهایی که تا زمان توسعه و گسترش کلانشهر تهران باقی مانده بودند و بعد به جزیی از شهر تهران تبدیل شدند، از زمان های

۱. بعضی مطالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض»، معروف به نقض. این کتاب که از سوی عبدالجلیل بن ابوالحسن قزوینی (۵۰۴-۵۸۵ قمری) نگاشته شده؛ جوابیه ای مشهور و قابل توجه است بر کتابی از عالمی اهل سنت که در نقد اعتقادات شیعیان نوشته شده و در سنت دفاعیه ها و ردیه های مذهبی جای می گیرد. جالب آن که عبدالجلیل که در ری شیعی مذهب زندگی می کرد به عبدالجلیل قزوینی رازی هم معروف بود.

بسیار دور و به احتمال قوی بسیار بیش از نهصد سال و هزار سال دارای سابقه سکونت و فعالیت بوده‌اند.

محدوده جی علیا که هم محله‌ای‌ها، بیشتر به نام قلعه جی می‌خوانند، در شرق امامزاده عبدالله و در محدوده امروزی منطقه ده شهرداری قرار دارد. علیا بودن آن نسبت به جی سفلی که در امامزاده حسن کنونی در ضلع جنوبی خیابان قزوین بنا شده بود، سنجیده می‌شد. رد باریکی از تاریخ را در سردر مسجد چهارده معصوم که درست در جای مسجد قدیمی قلعه ساخته و توسعه داده شده، می‌توانید ببینید. عبارت «جی علیا» با خط خوش نستعلیق روی آبی چشم‌نواز کاشی‌ها به چشم می‌خورد. به همین سیاق در کاشی‌کاری سردر امامزاده حسن هم عبارت «جی سفلی» نقش بسته است.

محدوده قلعه جی را اگر بخواهیم از طریق خیابان‌های امروز شهرمان توضیح دهیم، از شمال کوچه بهفر (نسترن)؛ از جنوب خیابان بیست متری جرجانی (شیرازی)؛ از شرق خیابان سبحانی (۱۶ متری امیری) و از غرب خیابان امامزاده عبدالله بوده است. دورتادور این قلعه، دیواری به طول سه متر با چهار برج دیدبانی جهت حفاظت از روستاییان و باغ‌ها و احشام بوده است. تا همین چند سال پیش هم بخش کوچکی از دیوار پروپیمان قلعه، در سمت کوچه‌های منتهی به خیابان امامزاده باقی مانده بود که متأسفانه تخریب و به جای آن آپارتمان ساخته شد. دروازه این قلعه که در تقاطع خیابان ایرانشهر سابق (خیابان شهید رضوان فعلی) و ۱۶ متری امیری (شهید سبحانی فعلی) قرار داشته، هر صبح و شام توسط شخصی به نام «حسن در قلعه‌ای»، که در نزدیکی در قلعه زندگی می‌کرده، به روی مردم باز و بسته می‌شده است.

در مورد وجه تسمیه جی سه روایت موجود است که احتیاج به تحقیق تاریخی و باستان‌شناختی دارد. یکی از این فرضیات این است که نام‌گذاری جی بر این محدوده، ریشه در شکل‌گیری این محله توسط مهاجرانی از منطقه جی اصفهان داشته باشد. فرضیه قابل‌تأمل‌ترین است که کلمه جی که به صورت «کی» و «گی» هم کاربرد داشته در زبان اوستایی با تلفظ گی به معنای زندگی و زیستن بوده است. از این رو آسان می‌توان تصور کرد که نام روستای جی از همان ریشه

«گی» به معنی حیات و زندگی آمده است. بر همین اساس در نام‌گذاری دیه و روستاها نیز برخی از آنان قسمتی از نام خود را از ریشه کلمه زندگی می‌گرفته‌اند. مثل واژه آباد که در زبان فارسی به بخشی از نام روستاها و دشت‌های زیرکشت کوچک و بزرگ اطلاق می‌کنیم. به عبارتی چون محلی آباد می‌شد و قابلیت زندگانی پیدا می‌کرد، اسم آن را به همان زندگی نام‌گذاری می‌کنند. روایت سوم که در ساختار محلی و اداری کنونی رایج‌تر و مورد پذیرش بیشتر قرار گرفته، حاکی از آن است که به تبرک نام محل تولد سلمان فارسی که همان منطقه جی در اصفهان است این قلعه نیز جی نام‌گذاری شده است.^۱



عکس هوایی قلعه جی و موقعیت آن نسبت به امامزاده عبدالله در سال ۱۳۴۴^۲

سرووضع قلعه جی چه جور بود؟

حسین تقوی: قلعه که از سر ۱۶ متری امیری بوده، حالت دروازه داشته که از اون جا می‌اومدند تو. اصل قلعه جی این سه تا کوچه بود [کوچه‌های هم جوار مسجد چهارده معصوم]. بعد دیگه باغ و خونه بود تو قلعه. کنار مرکز سلامت

۱. گزارش شناخت دفتر تسهیلگری نوسازی محله شبیری - جی

۲. مأخذ: شهرداری تهران

آپارتمان‌های سمت غرب، حمام پدر بزرگ من بود. تا یک سال مونده به انقلاب حمام بود. اواخر از حمام استفاده نمی‌شد چون حالت خزینه‌ای و این‌ها بود. سقش هم گنبدی [تاق ضربی] بود. یکی دو تا خونه هم سرکوچه مرادی بود و الباقی هم باغ و باغچه و گاوداری. آب انبار هم که آب می‌خوردیم محدوده جلوی مسجد بود. اصل جی همین جا بود دیگه. کل جی یکی کوچه قبله [خیابان شهید رضوان]، یکی کوچه ما [کوچه صداقت و کوچه بختیاری فعلی]، یکی کوچه پری خانوم [کوچه ملاحسینی فعلی] بوده. خونه‌هاش این‌جا سمت مسجد بوده. پشت خونه ما، ته دیوار جی بوده. توهمین ۴-۵ سال پیش خراب شده، برجک‌هاش هم مونده بود. جاش آپارتمان شده. این‌جا ته جی حساب می‌شد. باقیش زمین‌های کشاورزی بود. دیگه می‌رفت تا سی متری جی و



خانه پری خانم - قدیمی‌ترین خانه باقی‌مانده در قلعه جی - ۱۳۹۶ ش^۱

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله (نام دفاتر تسهیلاتی نویسی با تغییر رویکردهای غالب در سازمان نویسی، ابتدا به دفاتر خدمات نویسی بافت فرسوده و در حال حاضر به دفاتر توسعه محله‌ای تبدیل شده است.)

نسترن. باغ هم بود اون جا؛ باغ بالا می گفتیم، باغ اربابی می گفتیم. هفت چنار جی کوچک بود. بعضی از ما جی ایها در دوروبر امامزاده حسن قهوه خونه داشتیم، کاسبی اون جا بود. محدوده امامزاده حسن، یاد می آد همش گاوداری بود و چندتا خونه هم داشت. سر امامزاده هم مغازه داشت. تا جایی که یاد می آد این جا طایفه های اصیل قلعه جی حاج غلامرضایی، حاجیان، زاده رعیت، عبدی، مرادی، سهرابی، گل محمدی، سلیمانی، رمضانعلی، دهقان فرد، کرلایی، ماشالهی (که پدر بزرگشون قزاق بود)، حاج حسینی، تقوی، فریدون نژاد بودند. این ها همه باهم فامیل شده بودند. بیست بیست و پنج خانوار بیشتر نبودند ولی هر خانواده ای ده پانزده نفر بودند.

باغ و باغبون

باغ اربابی برای مظفرامیری بود. باغ هادی خان در خود قلعه بود و از کوچه رضوان تا نزدیک خیابان جرجانی بود ولی به جرجانی نمی رسید. اون جا نزدیک جرجانی جلوی آب رو بسته بودند، مردم صیفی و خیار و این ها که می چیدند می ریختند اون تو. می شستند تروتمیز و بیرون می ریختند. بعد می گذاشتند تو گاله ها. گاله رو الاغ می گذاشتند. خود الاغ می رفت گمرک. هیچ کی باهاش نمی رفت. می رفت اون جا بار شو خالی می کردند و برمی گشت. یعنی عصری که می شد دم چاه آب مش ممد خدایا مرز اون جا همه میوه ها که شست و شو می شد، بار الاغ می شد و می رفت میدون. آره، این جوهری بود.

پری خانم که خونه ش همون سبک قدیم مونده، خدایا مرزه تازگی فوت کرد. جوون که بود شوهرش سخته کرد. اونم از اون موقع افتاد. دختر حاج حسین داداش دولت خان بود که توی میدون هفت چنار زورخونه داشت. الانم هست. دولت خان از بزرگ ها و ملاک های جی بود و عموی پری می شده. دولت آباد برای همین دولت خان بود. تختی هم به این زورخونه میومد. من از بچگی ورزش کردم. از همون بچگی. این جا کلوخ بود اما ما پشتک می زدیم.

رویخ می زدیم. کارایی می کردیم، عجیب غربای اون زمان ها. سرتاسر این قلعه خونه های قدیمی ها بود که فوت کردند. قلعه جی همین جور یه دیوار داشت و سرتاسر باغچه بود. غیر از دروازه اصلی که تو ۱۶ متری امیری بود، یه راه داشت از این ور برای رفتن به امامزاده عبدالله. این جا و می ستادی امامزاده رو می دید همش کشاورزی بود. تنها کسی که اون آخرها روی زمین های این جا کشاورزی می کرد، بابای من بود. معروف به مش مهدی. یعنی به تمام این صیفی کارها بگی مش مهدی کیه همه جی ای ها یاد می یارند.

لهجه جی

حسین تقوی (از اهالی قلعه جی): من ۶۰ ساله. زیون قدیم جی رو بلدم، فارسیه. همش هم به آخرش یه «شوم» اضافه می کنند. مثلاً حسن رو می گن حسن شوم. این جاها هم یه سریشون سولقونی بودند. یه سری مال جی یا مثلاً مادر خودم برای یافت آباد بوده. از طرشت و سولقون خیلی اومدند تو جی.

دیرآمده اید

محمود تقوی: برای دیدن قلعه دیرآمده اید. چیزی نمانده. از آن خانه های کمی قدیمی تر تنها سه خانه باقی مانده، خانه ما و کناری و خانه پری خانم در کوچه پایینی مسجد جی. هر سه خانه یک طبقه است. از آخرین بازسازی شان چهل سال می گذرد. انتهای خانه ای که ما هستیم و جای همین آپارتمان ته کوچه، خانه ای اربابی بوده که ستون داشته و الان دیگر نیست.



حسین تقوی و نوه ایشان - صاحب یکی از سه خانه باقی مانده از قلعه جی (در سمت راست خانه آقای تقوی و دیوار و در سمت چپ نیز یکی دیگر از خانه های به جامانده قدیمی است. هر سه خانه به صورت یک طبقه همکف ساخته شده اند و دارای حیاط های بزرگ هستند.) - ۱۳۹۶ ش

پهلوان های قلعه

علیرضا سهرابی (از هیأت امنای مسجد چهارده معصوم جی): آره خاله مروارید و آبجی ایران شیرزن های قلعه جی بودند. حسن در قلعه ای پسر همین خاله مروارید بوده که آخرین دربان و نگهبان این جا بوده، مثلاً زمستونا ساعت پنج در قلعه رو می بستند. خاله مروارید از اون آدم های بزن بهادر بوده. شیرزن بوده. ما که اون موقع بچه بودیم فقط دیده بودیمش. پدر من و داماد خاله مروارید باغبان های مظفر امیری بودند. آبجی ایران هم مادر بزرگ من بود. هیبت و جذبه داشت و کارهای سخت رو می تونسست انجام بده. شهید مسعود رضوان، نوه پسریش می شه. من هم نوه دختریش. خیلی از محلیای خودمون که همین جا بودند ورزشکار و پهلوان بودند، مثلاً حاج پیدالله کربلایی که باستانی کاره از بچه های جی هست. مرحوم علیرضا سلیمانی، کشتی گیر و مربی تیم ملی هم بچه جی بود.

بفرما شیر و سرشیر

احمد فریدون نژاد (از اهالی قلعه جی): این جا بیشتر گاوداری بود، شصت درصد جی ای ها گاوداری داشتند. بیشتر از ده تا گاوداری تو این محل بود.

قلعه و دروازه

رضا عسگری: اون وقت تهران قلعه قلعه بوده و هرکدوم دروازه ای داشت؛ حصارک بوده، پونک بوده و... قلعه جی برای خودش دیواری داشته و خیلی قدیمی بود.

داش مستی ها

جواد سکوتی: قلعه جی می دونم کجاست. می گن داش مستی خیلی داشته. همشونم با همدیگه متحد بودند. برای همون بچه های قلعه جی مسجدی هست به نام چهارده مصعوم، مسجد قلعه جی ای ها می شه



تصویری از ستون خانه های قدیمی قلعه جی - تصویر متعلق به اوایل دهه پنجاه^۱

۱. ماخذ: آلبوم شخصی محمود نقوی



نمونه ای از نمای خانه های قدیمی قلعه جی - تصویر متعلق به اوایل دهه پنجاه^۱



مسجد چهارده معصوم جی علیا - ۱۳۹۶ ش^۲

۱. مآخذ: آلبوم شخصی محمود تقوی

۲. عکاس: الهام قزوینی

هر طایفه زیر سقف یه گنبد

علیرضا سهرابی: مسجد در قدیم گنبدی بود. شبیه حمام‌های قدیم، گنبدی بود. هر ستونی مال یک کسی بوده مثلاً می‌گفتند این ستون برای طایفه سهرابی، اون ستون مثلاً مال حاجیان و دهقان. دیگه مسجد قدیمی بود سست شده بود و اهالی محل به سبک امروزی درش آوردند. این مسجد هم به دست اهالی همین محل ساخته شده. نه وابسته به اون دولت بوده نه وابسته به این دولت. این مسجد رو هم همین افرادی که در قلعه جی زندگی می‌کردند ساختند. هیچ وابستگی به هیچ‌کس نداشتند چون همشون اون موقع ملاک و زمین فروش بودند. الان همین آقای دهقان و آقای حاجیان باباهاشون بزرگای جی بودند. دو تا برادر بزرگ دیگه هم بودند سلیمانی‌ها به نام هادی خان، که نصف مسجد از خونه ایشون بود که اهدا کردند به مسجد. این مسجد جدید هم مال چندین سال پیش از انقلابه.

علامت جی، شناسنامه جی

سید محمود تقوی که اهل قلعه جی است، برایمان می‌گوید تا دو دهه پیش، که اونوجوان بوده دسته عزاداری قلعه جی در محرم‌ها می‌رفته‌اند سمت هفت چنار و بریانک؛ بعد از آن می‌رفته‌اند سمت میدان قزوین و امامزاده حسن و تا پاسگاه نعمت‌آباد هم می‌رفته‌اند. در این بین، دسته عزاداری جی به رسم و سیاق صاف و ساده قدیم به سینه‌زنی مشغول بوده و علامت جی هم که شناسنامه قلعه جی‌ای‌ها بوده همراهشان بوده است. این علامت را که به مرور به علامتی یازده تیغه تبدیل شده بود، سه چهار نفر از افراد تواناتر قلعه به سینه و کمر می‌آویختند و این مسافت طولانی را با خود حمل می‌کرده‌اند. یکی از آن‌ها مرحوم علیرضا سلیمانی کشتی‌گیر معروف است که توان و توفیق حمل این علامت را در این مسیر با خود داشته است.



علامت قدیمی هیأت قلعه جی، محل نگهداری: مسجد چهارده معصوم (جی علیا) - ۱۳۸۸ ش^۱



مرحوم علیرضا سلیمانی (قهرمان جهانی کشتی و مربی سابق تیم ملی کشتی)، ایستاده در میان اهالی قلعه جی همراه علامت آن - ۱۳۸۸ ش^۲

۱. مآخذ: آلبوم شخصی محمود تقوی

۲. مآخذ: آلبوم شخصی محمود تقوی

خونه همسایگی

حسین تقوی: قدیم یه خونه بود مثلاً ششصد هفتصد متر که پنج شش تا اتاق داشت. مثلاً این جا گاوداری بود خونه اش کمی اون طرفتر بود. بعد اون جا که خونه بود دورتادورش اتاق بود، وسطش حیاط خالی بود. توهراتاقی یک خونواده بود. جای در بزرگ الان مسجد، یک خونه بود که به زمین مسجد اضافه کردند. خونه هادی خان بود. این جا رو وصل کردند به مسجد. هادی خان تا ۷-۸ سال پیش هم زنده بود. فامیلیشون سلیمانی بود. علیرضا سلیمانی کشتی گیر هم از این فامیل بود.

زمین های خرد شده

حسین محمودی: تازه ۷-۸ ساله همه این جا آپارتمان شده. تا بیست سال پیش با هم فامیل بودیم و برویا داشتیم. تا اون موقع خونه ها همه یک طبقه بود. گاوداری بیست و سه چهار سال پیش خراب شد و جاش ساختمون شد. بعد از انقلاب زمین های تو قلعه دیگه کم کم فروخته شد. تا ۶۵ هی خرد خرد ساختند. قبل از انقلاب هم که زمین های بیرون قلعه خرد شده بود و ساخته شده بود. دیگه صاحب هاش که مُردند هر کدوم چند تا ورثه داشتند هی زمین ها خرد شد، فروخته شد و از این محل رفتند تجریش و اون جاها. آپارتمان های فعلی روبه روی مسجد رو من یاد می آد، کوچک بودم که زمین ها رو ۶۰ متری کردند فروختند دونه ای شش هزار تومن. بعد جای همون خونه ها آپارتمان ساختند.



نمایی از بقایای به جامانده از دیوار قلعه جی که متأسفانه تخریب و به جای آن آپارتمان ساخته شد.
۱۳۹۳ ش^۱

آخرین زمین دار

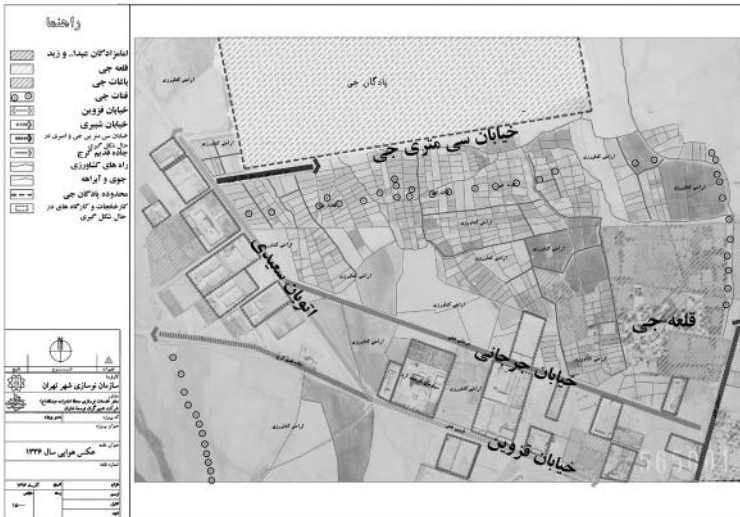
بعد از امین الملک که برادر صدراعظم بود، زمین های جی چند دست چرخید.
آخرین خریدار عمده زمین های جی علیا، شخصی بود به نام مظفر امیری.
تیمسار ارتش و نماینده دوره بیستم مجلس ملی. امیری ها چند برادر بودند و

مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله، محله شبیری - جی

اهل ورامین. مظفرامیری به غیر از زمین های جی، محدوده های دیگری را هم در اختیار داشت. به روال دیگر ملاکان و زمین داران اطراف تهران، امیری هم زمین های زراعی را که در ملکیت داشت، تفکیک و با کاربری مسکونی واگذار می کرد. با قیمت گذاری مناسب و امکان قسط بندی در پرداخت، شرایط برای قدرت خرید زمین و فروش سریع تر مهیا شده بود. آن طور که بسیار شنیده ایم؛ امیری با گشاده دستی و جوانمردی برای واگذاری قطعات، سخت نمی گرفته و علاوه بر آنکه زمین ها را در اقساط بلندمدت و بازپرداخت های سبک واگذار می کرده، اصلاً پی جوی دریافت طلب هایش نمی شده است. بسیاری از اهالی بنا به توان خود، قسط ها را پرداخت می کرده اند.

امیری علاوه بر این خصلت اخلاقی مهم در معامله، چند موقوفه هم از خود به یادگار گذاشته است. او در محدوده جی، چهار زمین بزرگ را برای مدرسه سازی در اختیار وزارت آموزش و معارف می گذارد. از این زمین ها دو مدرسه در محدوده محله ما، که یکی دخترانه و یکی پسرانه بوده در خیابان فلاح (۱۳ متری حاجیان)، به نام «مظفرامیری» ساخته شده است.^۱ زمین یک درمانگاه را هم در خیابان شهید رضوان در محدوده قلعه جی وقف می کند که بعد از انقلاب ساختمان درمانگاه در آن ساخته می شود. خلاصه آنکه از بین تمام کسانی که در محله امامزاده عبدالله و قدیمی های قلعه جی با آن ها صحبت کرده ایم، هر کس مظفرامیری را می شناخت یا نامش را از بزرگ ترهای خود شنیده بود به نیکی از او یاد می کرد. شاید این یکی از دلایلی است که مردم محلات محدوده جی، هنوز به خیابان شهید سبحانی که به ابتدای شرقی خیابان سی متری جی می رسد، می گویند: ۱۶ متری امیری.

۱. این مدارس بعد از انقلاب، یکی به نام مدرسه پسرانه شهید مفتاح و دیگری مدرسه دخترانه ایشان (امت فعلی) نام گذاری می شود.

نقشه محله امامزاده عبدالله - ۱۳۳۶ ش^۱

ارباب خیرخواه مردم

آقای جهانشیری: ارباب بود، اربابی خیلی دست به دهن و خیرخواه مردم. مرد بسیار خوبی بوده. زمین رو تفکیک کرد. هرکسی پول داشت می گرفت، هرکی نداشت، می گفت برو. برای پول گرفتن زور و جهدی نمی کرده. خیلی ها بدهکارش بودند، اونا رو ول کرد.

مالکان بزرگ منطقه

آقای بخشی: صاحب زمین های این محله آقای مظفرامیری بود، دهقان بود، حاجیان بود. سه تا صاحب داشت. این سه مالک را سند هایشان را زیاد دیدم چون کارهای املاک زیاد می کردند. دهقان این طور که سند هایش را دیدم، از پایین ۱۳ متری به آن طرف بیشتر سند هایی که می آمد برای دهقان بود. مثلاً در

۱. منبع: استخراج از عکس هوایی - شهرداری تهران - تهیه کننده: دفتر تسهیلگری نوسازی محله امامزاده عبدالله - ۱۳۹۱ ش

همین محدوده هنوز بدهکار هستند به مظفرامیری و حاجیان. خیلی هایشان هنوز ۲۰۰۰ یا ۵۰۰۰ تومنی بدهکار هستند از زمین‌هایی که گرفتند. از ۱۶ متری تا آیت‌الله سعیدی تکه پاره بود. این سه تا جزو مالکان بزرگ این مناطق بودند. بیشترش مال مظفرامیری بود که از زمین هایش وقف هم کرده بود.

سرمایه دار و سرمایه گذار زمین

علیرضا سهرابی: بعد این مظفرامیری که اومد، این جا یک کتک مفصلی از این بچه‌های ما توقعه جی خوردند و فرار کردند. بعد اومدند از در دوستی وارد شدند و با همین بنگاه دهقان گفت ما هرچی زمین فروختیم تو کمسیونش رو می‌گیری و با هم شریک می‌شیم و این‌ها. مظفرامیری دو تا مدرسه هم تو منطقه ۹ ساخته. برادرهاش الان تو آمریکا زندگی می‌کنند و ایران می‌یان و می‌رند. آدم‌هایی نبودند که مشکل ساز باشند. به فرض اگه شما می‌گفتی پولی ندارم امشب چیزی بخورم پولی تو جیب شما می‌گذاشتند و می‌گفتند برو با زن و بچه ت بخور. آدم‌هایی نبودند که ظالم باشند. اون دعوا رو هم که می‌گم چون منطقه ما بود. بچه‌های قلعه جی دیدند داره سرشون کلاه می‌ره گفتند ما هم باید شریک شیم. شما سرمایه داری ما هم به اندازه خودمون سرمایه می‌گذاریم. آره دیگه جی‌ای‌ها دیدند که این جوریه یه غریبه اومده زمین هاشون رو خرید و فروش می‌کنه، دعوایی کردند و بعد مجدد با هم از در دوستی درآمدند. دیگه زمین‌ها رو با هم می‌فروختند. بچه‌های محله ما، بزرگ‌های ما همه از فروش زمین به جایی رسیدند. بگردی تو صد تا طایفه ما دو تا کارمند نیست.

ملاک خوش انصاف

سید مصطفی سیدی: من از سال ۴۳ این جا هستم. همه جا خاکی بود. زمین دار این منطقه مظفرامیری بود. دستش در سیاست و مقامات خودش بود. خیلی هم امتیاز داد به مردم. خیلی‌ها همان زمین‌ها را دارند و بارشان را بستند. والا به غیر از

آن‌ها کسی نبود. اصلاً مظفرامیری معروف بود در این مسیر. مظفرامیری آن موقع آمد این زمین‌ها را مفت مفت داد به مردم و خودش هم رفت خارج. با ۵۰۰ تومان قواره‌های ۷۲ متری، ۷۶ متری، ۸۶ متری، ۹۶ متری می‌شد گرفت. زمین‌هاش را خورد کرد با ۵۰۰ تومان داد به مردم. گفت هر وقت داشتید پولش را بیاورید به نماینده من بدهید در آزادی. آدرسش را ندارم. دو سال پیش همسایه ما رفته بود هفت هزار تومان ازش گرفته بود ۷۲ متر را به نامش کرده بود. ۵۰۰ تومان هم مادرش داده بود. آن زمان که خریده بود هفت هزار تومان، به همان مبلغ ازش گرفته بود. کاری ندارد که الان قیمت زمین، شب می‌خوابی صبح بیدار می‌شوی، میلیاردری رفته رویش. به این محل مدرسه داد. همه را مجانی در اختیار مردم گذاشت.

از گندم خوشه تا مردم کوچه

نگاهی به عکس هوایی سال ۱۳۳۶ از محله ما نشان می‌دهد که زمین‌های سمت غرب روستای جی و جنوب پادگان، بیشتر مزرعه بوده و حوالی امامزاده و سمت شمال آن هم که به روستا نزدیک‌تر بوده، چند باغ وجود داشته است. آن‌طور که شما هم در عکس و نقشه می‌توانید ببینید زمین بایر کم بوده و بیشتر زمین‌های محله نیز زیر کشت. تنها نشانه‌هایی که امروز هم در محله می‌توان سراغ گرفت و در نیمه دهه سی در این تصویر می‌توان دید، امامزاده و پادگان و کارخانه‌های در حال شکل‌گیری جنوب خیابان جرجانی است. از این تاریخ طولی نمی‌کشد که شکل و چهره زمین‌های غرب روستا تغییرات اساسی می‌کند. پادگان و کارخانه‌ها آمده بودند و حالا نوبت آمدن انسان‌ها و خانه‌ها بود. در کشور ما که در حال مدرن شدن بود، از یک سو رشد تدریجی جمعیت و توسعه

نقشه سیر تحول شکل‌گیری محله امامزاده عبدالله- ۱۳۳۵-۱۳۵۵ ش^۱

۱. منبع: استخراج از عکس هوایی - شهرداری تهران - تهیه کننده: دفتر تسهیلاتی نوسازی محله امامزاده عبدالله - ۱۳۹۱

و جاذبه پایتخت و ازسوی دیگر اوضاع اقتصادی بد بعد از کودتای ۲۸ مرداد در دهه سی و اجرای قانون اصلاحات ارضی در دهه چهل و افزایش کارخانه‌های صنعتی اطراف تهران باعث شد جمعیت بسیاری از روستاها و شهرهای کشور به سمت تهران بیایند. در چنین شرایطی در محلات منطقه ۹، در زمین‌های کشاورزی طرشت و جی و مهرآباد از دهه سی و به‌ویژه دهه چهل، سکونت آغاز شده است. در محله ما نیز روند سکونت از سال ۱۳۳۸ به‌طور چشمگیری آغاز می‌شود. به‌مرور در میان زمین‌های کشاورزی‌ای که در حال کشت و زراعت بوده‌اند، خانه‌سازی‌ها شروع می‌شود حتی توسعه جمعیت باعث می‌شود در قسمت غربی‌تر محله یعنی به سمت بزرگراه آیت‌اله سعیدی امروز، باغات جدیدی هم احداث شود. آن‌طور که پدرها و مادرهایمان تعریف می‌کنند زمین‌ها بیشتر زیر کشت گندم بوده و قطعات قابل توجهی از زمین‌ها هم زیر کشت صیفی جات پرآب و رنگ قلعه جی‌ای‌ها.

حاج آقابطاطبایی یکی از اعضای هیأت امنای امامزاده در اوایل انقلاب بوده، عکسی از جوانی‌اش را در اختیار ما گذاشته که حوالی خیابان حسام‌الدین امروزی ایستاده و پشت سرش در انتهای عکس، قلعه جی و دیوار باغ‌ها و گاوداری‌ها به چشم می‌خورد. عکس برای نیمه‌های دهه سی و قبل از شروع موج سکونت است. گندم‌ها هم که بی‌خیال و سرخوش، در حال آفتاب‌گرفتن و به انتظار خوشه بستن ایستاده‌اند.



سید مرتضی طباطبایی در زمین‌های زراعی در محدوده خیابان حسام‌الدین، انتهای تصویر باغات و دیوارهای قلعه جی دیده می‌شود - ۱۳۳۵ ش^۱

دست خالی و خونه سازی

آقای جهانشیری: مظفرامیری شروع کرد به فروختن. در ضمن این‌که زراعت می‌شد، هرکی می‌اومد متراژ می‌کرد، می‌گفت این زمین برای شما و کنار همین زمین هنوز کشاورزی اش هم بود. اون سالی که ما می‌خریدیم. دیگه در قطعه زمین کوچک ما کاشت و زراعت نداشت. این بابایی هم که خریده بود، شروع می‌کرد کم‌کم با دست خالی به مرور خونه می‌ساخت، مثلاً یک اتاقکی درست می‌کرد. یواش یواش شروع می‌کرد تا بالا بره. تقریباً چهار پنج تا خونه تویه زمین یا کوچه بود. با هم یک جا نبود یکی این جا یکی مثلاً دویست متر اون‌ورتر. یواش یواش پرشد. اون‌ور حاجیان هم باغ بود. پایین لطفی رو گفتند باغ سیب بوده. البته بیشتر زمین‌ها صیفی‌کاری بود به اون صورت باغ میوه نبود این‌جا.

۱. مأخذ: آلبوم شخصی سید مرتضی طباطبایی (خادم پرسابقه و عضو اولین هیأت امنای آستان امامزادگان عبدالله وزید)

برامامزاده عبدالله

رضا عسگری: از سال ۴۰، من توسی متری بودم، از کلاس اول دیستانم. این جا تازه باغش خرد شد ولی خونه تک وتوک بود. صیفی کاری بود. بالای ۱۳ متری، خاکی بود. دور پادگان سیم خاردار بود و دیوارکشی نداشت. ما سال ۴۲ خریدیم ۱۵۰ تا تک تومنی. اومدیم پنچاق کردیم و نوشتیم ۱۸ ساله، ۱۸۰۰ تومان. خلاصه ساختیم این جارو. نه آب بود، نه برق بود، امکاناتی نبود. چهارمین پنجمین ساختمونی بودیم که ساختیم. قلعه جی و باغاش، دیوارای خیلی بلند گلی به ارتفاع چهار متر، پنج متر داشت. اون جا مرکز درشکه بود. الان حسینه هست از درامامزاده، ده متر جلوتر، اون جا ترمینال بود از امامزاده حسن می اومد، از سلسبیل، از ته آریانا. این جا مرکز بود. به این شکل بود ساختیم، ماهی یک بار نویت آب کوچه ما بود.

مردم در نیمه دهه سی از قسمت شرقی تر زمین های جی علیا، یعنی از محدوده ۱۶ متری به سمت محله ما، شروع به خرید و ساخت خانه می کنند و به مرور به سمت غرب می آیند. البته این طور نبوده که به صورت منظم خانه ها و کوچه ها از شرق که نزدیک تر به محدوده اصلی تهران بوده، پر شود و به سمت غرب محله و آیت اله سعیدی امروز بیاید. دلایل مختلفی مانند قیمت زمین یا ساکن شدن بستگان باعث می شده، هرکسی محدوده ای را بیشتر بپسندد و حتی زمینی را در جایی بخرد که چند کوچه و چند خانه با آخرین خانه فاصله داشته است. برای همین طولی نمی کشد که از سال ۳۸ خانه سازی و سکونت در زمین های کشاورزی غرب جی، یعنی در محدوده محله ما هم شروع می شود. یک موج جمعیت از سال ۳۹ تا حدود ۴۲ زمین های جنوب پادگان جی، از محدوده سمت سی متری جی تا شمال ۱۳ متری حاجیان، را پراز خانه می کند و موج دیگر جمعیت از سال ۴۲ تا ۴۸ زمین های زراعی جنوبی تر، یعنی از محدوده جنوب ۱۳ متری حاجیان تا کوچه لطفی، را به بافت مسکونی تغییر می دهد. تا به این جا یعنی حدود یک دهه بخش زیادی از محله شکل می گیرد و ترتیب کوچه ها و

خیابان‌های فرعی ترهم همانی بوده که مظفرامیری تفکیک و واگذار کرده بود. در دهه پنجاه زمین‌های شمال خیابان جرجانی (شاه‌پروری فعلی) که بیشتر باغ و زمین بوده و همین‌طور زمین‌های غرب کوچه فرزادیان مثلاً محدوده کوچه‌های انارک و امامی ساخته می‌شود. این زمین‌ها از تفکیک و قطعه‌بندی امروزی‌تری برخوردارند؛ هم کوچه‌هایشان عریض‌تر است و هم متراژ قطعاتشان بزرگ‌تر. بیشتر این زمین‌ها تا دو سال بعد از انقلاب ساخته می‌شوند و محله امامزاده عبدالله در محدوده زمانی حدود بیست سال، شکل کامل بافت مسکونی خود را پیدا می‌کند. اگر آمدن پادگان قبل از دهه بیست و کارخانه‌های جنوبی محله در دهه سی را هم حساب کنیم، محله امامزاده عبدالله در عرض چهل سال از زمین زراعی تبدیل می‌شود به همانی که امروز هم بخش زیادی از آن را مشاهده می‌کنیم و در کوچه‌پس‌کوچه‌هایش قدم می‌زنیم.

بدویدوهای کودکی

خانم بخشی: کشاورزی یادمه صیفی جات بود. اصلاً سه راه‌آذری وجود نداشت. امامزاده عبدالله را می‌دیدیم بدویدو می‌رفتیم و می‌آمدیم. گوسفند و گله و گاوداری بود این‌جا.

آقای بخشی: ته ۱۳ متری باغ هم بود. از این طرف می‌خورد به ۲۰ متری جرجانی و از آن طرف به حاجیان. ما دیوار باغ را خراب کردیم و بازی می‌کردیم و باغبان ما را دنبال می‌کرد ما هم همیشه یکم بیشتر از دیوار را می‌کنیدیم که بپریم آن طرف. فکر می‌کنم انار داشت بیشتر. اصلاً از خود کوچه انارک به آن طرف باغ بود. یک زمینی هم بود پشت اسکندرلو، آن‌جا یک زمین فوتبال بود برای تیم محله به نام امید جی.

اولین خانه

رجب معروفخانی: حاج حسین از اولین همشهری‌های من بودند که آمدند

این جا. ما برای ده هفت صندوق تاکستان هستیم. آن ها سال ۱۳۳۸ آمدند. من آمدم در ۱۳ متری. سال ۱۳۴۴ اولین خانه را خریدم به هفت هزار تومان. دست دوم خریدم. از همین حاج حسین که، آن زمان مشهدی حسین می گفتیم، حاجی نشده بود. ۱۸۰۰ تومانش مال مظفرامیری بود که باید قسط می دادم و بقیه برای حاج حسین. سال ۴۰ اگر شما سرخیابان نگاه می کردی تا ته خیابان دیده می شد، هیچی نبود. یک ساختمان دوطبقه در این خیابان نمی دیدی، نبود که ببینی. اگر بود سه تا در میان چهار تا در میان یا ۱۰ تا در میان یک طبقه ساخته بود.

کجاگیرمت نشان

خیلی از اوقات شهرداری بنا به صلاحدید امروزه شهر، برای محلاتی که ما پیش تر با نام آن انس گرفته ایم و می شناسیم، تقسیم بندی ها و نام های جدید انجام می دهد. مسأله ای که با رشد و توسعه شهر و افزایش جمعیت آن اتفاقی ناگزیر است. همان طور که زمانی ایران را به ده استان تقسیم می کردند و امروز تعداد استان ها خیلی بیشتر از آن تعداد شده، شهر تهران هم امروزه به مناطق و محلات پرشماری تفکیک شده است. توزیع خدمات دولتی و شهری و حتی تشخیص کم و کاستی ها با تقسیم بندی دقیق تر جغرافیایی، بهتر و موثرتر صورت می پذیرد. به همین دلیل کل خانه ها و کوچه پس کوچه های ساخته شده در محدوده شرق و غرب قلعه جی را که به نام جی می شناختیم به دو محله تقسیم کرده اند. بخش شرقی آن که در منطقه ده واقع شده به اسم محله شبیری - جی نام گذاری شده و بخش غربی آن در محدوده منطقه ۹، به دلیل وجود آستان مقدس امامزاده عبدالله در محدوده آن، نام این امامزاده را به خود گرفته است.



عکس هوایی محله شبیری-جی و امامزاده عبدالله در سال ۱۳۳۵

بعضی از مردم محله هنوز خود را اهل جی می‌نامند و بعضی دیگر بیشتر، با نام خیابان‌هایی که در آن سکونت دارند، خود را معرفی می‌کنند. به عنوان مثال معروف‌ترین نام‌هایی که اهلیت‌مان را در این محله با آن نشان می‌دهیم سی‌متری جی، امامزاده عبدالله یا بیست‌متری جرجانی است. در حال حاضر، آن‌چه که امروزه به نام محله امامزاده عبدالله نام‌گذاری کرده‌اند و با جمعیت بیست‌هزار نفری خود، یک محله پروپیمان جداگانه به حساب می‌آید، محل توجه و دغدغه امروز من و موضوع کتاب پیش روی شماست.

در این بخش محدوده دقیق محله امامزاده عبدالله و نحوه دسترسی به محله را بیشتر معرفی می‌کنیم. همان‌طور که گفتیم محله امامزاده عبدالله در منطقه ۹ تهران واقع شده. منطقه‌ای که همه تهرانی‌ها و ایرانی‌ها میدان آزادی و فرودگاهش را می‌شناسند. سه‌راه‌آذری هم که درست در جنوب محله ماست، برای خودش معروف است و مثل میدان آزادی یکی از پایانه‌های مهم ورودی به تهران است. به این دلیل که فرودگاه، بخش وسیعی از زمین‌های منطقه ۹ را دربر گرفته، منطقه ما فقط شامل دو ناحیه است. محله امامزاده عبدالله جزء ناحیه دوشهرداری و یکی از هشت محله منطقه است. هم‌چنین، بخش زیادی از محله ما یعنی حدود ۵۵ درصد از مساحت محله را پادگان جی دربر گرفته. حالا اگر بخواهیم حدود محله را دقیق معرفی کنیم باید توجه داشته باشیم که روی کاغذ و در عمل کمی

فرق می‌کند. بر روی کاغذ و نقشه، محله ما شامل پادگان جی در شمال محله و بخش مسکونی در نیمه جنوبی است. در واقع، پادگان نیز محصور دیوارهاست و درش به روی همه باز نیست. بخش مسکونی محله، آستان امامزاده‌ای دارد و خیابان و مغازه‌هاش هم پذیرای همگان هست. امیدواریم روزی با عملی شدن طرح انتقال پادگان، تمام بخش‌های محله ما نگاهی پذیرا برای همه شهروندی گشاده برای اهل محل داشته باشد.

حالا با احتساب پادگان، شمال محله ما خیابان نوری نیارکی یا همان نهر فیروزآباد خودمان است و جنوب آن خیابان قزوین. غرب آن بزرگراه آیت اله سعیدی و شرق آن یک خیابان در امتداد بزرگراه یادگار که قرار است روزی امتداد جنوبی همین بزرگراه شود. البته همین یک خیابان در مرز شرقی محله در هر تقاطع اصلی‌اش یک نام به خود گرفته است: خیابان هرمان درست هم جوار دیوار پادگان است، بعد از آن خیابان شهید سادات و امتداد بعدی‌اش که به سه راه آذری منتهی می‌شود همان نام قدیمی خیابان امامزاده عبدالله را دارد. اگر فقط بخش مسکونی را به حساب آوریم و پادگان بزرگ محله را پشت دیوارهایش تنها بگذاریم، شمال محله خیابان سی متری جی و خیابان فتح‌آبادی است.

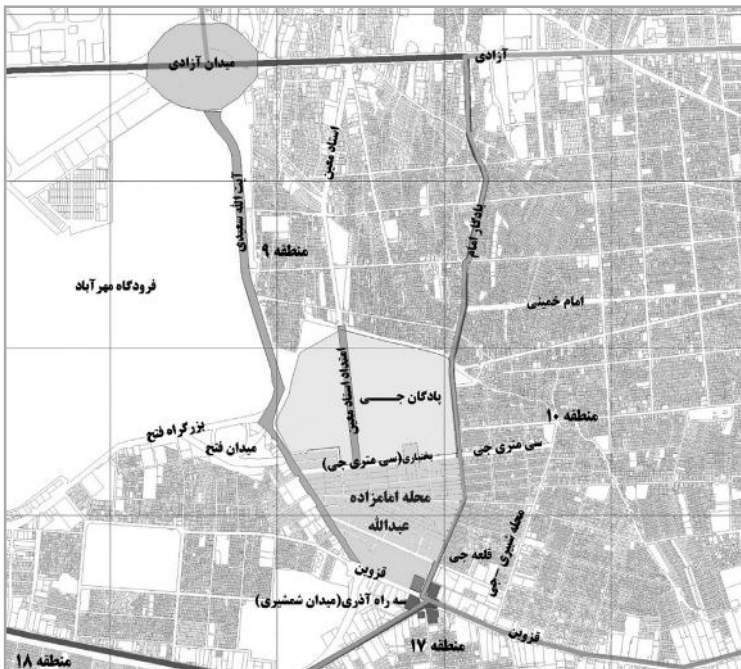


بزرگراه آیت الله سعیدی، خط ۲ اتوبوس‌های تندرو: ایستگاه سی متری جی - ۱۳۹۶ ش^۱

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله

اگر اهل این محل نبوده‌اید و می‌خواهید با وسایل نقلیه عمومی به سمت محله امامزاده عبدالله یا آستان امامزاده بیایید، می‌توانید با استفاده از متروی خط چهار یا اتوبوس‌های تندرو تهرانپارس - آزادی در ایستگاه خیابان استادمعین پیاده شوید و در محدوده شهرداری منطقه ۹، خطی‌های سی متری جی را سوار شوید. سه راه‌آذری هم که در جنوب محله قرار دارد و از بسیاری از پایانه‌های اتوبوس‌رانی و تاکسیرانی شهر به آن دسترسی مستقیم وجود دارد و در ضمن به آستان امامزاده هم بسیار نزدیک است.

خط ۲ اتوبوس‌های تندرو که از پایانه آزادی شروع و به پایانه خاوران ختم می‌شود، از مرز غربی و جنوبی محله امامزاده عبدالله عبور می‌کند و در محدوده این محله سه ایستگاه دارد: ایستگاه سی متری جی در سمت شمال غرب، ایستگاه جرجانی در سمت جنوب غرب و ایستگاه سه راه‌آذری در جنوب محله امامزاده عبدالله. اگر از سمت آزادی شروع کنید، این ایستگاه‌ها، به ترتیب، سومین، چهارمین و پنجمین ایستگاه‌های این مسیر هستند. این خط در ایستگاه هلال احمر با خط ۴، در ایستگاه مولوی با خط ۷ و در پایانه خاوران با خط ۸ اتوبوس‌های تندرو در اتصال است. اتوبوس‌های عمومی پایانه‌های فیاض‌بخش و انقلاب به سمت شمشیری هم همگی از خیابان سی متری جی که در وسط محله ما قرار گرفته عبور می‌کنند و در این خیابان چند ایستگاه دارند. حالا هر مسیری را که انتخاب می‌کنید، امیدوارم در طول مسیر، با ورق زدن این کتاب، محله ما را بیشتر بشناسید و با خواندن داستان‌هایش، بیش از یک رهگذر معمولی، دوستش داشته باشید. ما که خیلی دوستش داریم. به محله من، محله امامزاده عبدالله خوش آمدید.



نقشه موقعیت و دسترسی های اصلی به محله امامزاده عبدالله^۱

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله

فصل ۲

حکایت لهجه جوان پدربزرگ‌ها

(روایت ویژگی‌های اجتماعی و اقتصادی ساکنان محله)

محله بیست هزار نفری من

محله ما، محله امامزاده عبدالله، طبق سرشماری سال ۱۳۹۰، دارای ۱۹۸۹۹ نفر جمعیت است. این عدد کمی بیشتر از جمعیت ۱۹۳۲۵ نفری سال ۱۳۶۵ در این محله است. جالب است بدانیم محله در سال ۷۵، حدوداً ۱۶۷۰۰ نفرو در سال ۸۵، حدوداً ۱۲۵۰۰ نفر جمعیت داشته است. این بدین معناست که بسیاری از اهالی قدیمی محله در دهه ۷۰ و به ویژه دهه ۸۰ محله را ترک کرده‌اند و بخش قابل توجهی از جمعیت ساکن امروز، نه گذشته محله را دیده‌اند و نه خاطراتش را از بزرگ‌ترهایشان شنیده‌اند.

آن‌طور که از گفته‌ها و شواهد اهل محل برمی‌آید، بخشی از این مهاجرت‌ها مربوط به طالقانی‌های محله است که با رونق گرفتن قیمت زمین در طالقان و اطراف آن، بخشی از زمین‌هایشان را نقد کرده‌اند و به مناطق و محلات بالاتر شهر رفته‌اند. البته این تغییر سکونت، شامل تمام اقوام محله می‌شود و روندی کلی در شهر تهران و سایر مناطق سکونتی کشور است. آن‌چه همه‌مان دیده‌ایم این‌که در عیدهای مذهبی و به ویژه در ایام محرم، بسیاری از ساکنان قدیمی، به محله خود برمی‌گردند و با همسایه‌های قدیم و جدید خود جشن یا عزاداری می‌گیرند. انگار شادی و غم را باید از جایی که خودمان را متعلق به آن جا می‌دانیم، شروع کنیم. طبق آمار و ارقام در محله ما، ۶۳۵۸ واحد مسکونی تک‌خانواری، ۳۷ واحد دوخانواری و ۱۳ واحد دارای سه خانوار و بیشتر هستند. این بدین معناست که جمعیت خانواده‌ها کم شده است و دیگر از سروصدای بچه‌ها در هر خانه کمتر می‌توان خبر گرفت. البته این مسأله در سایر نقاط شهری هم مصداق دارد و فقط منحصر به این جا نیست. هم چنین بیش از دو سوم جمعیت امروز محله متولد تهران هستند. با این حساب، آن‌ها سبز و زرد کشت و کار را کمتر در خاطرات خود دارند. احتمالاً چهارشنبه‌سوری‌های پروپیمان‌تری را آن‌ها در حافظه‌شان داشته باشند. شاید چند دهه بعد هم همین نسل، خاطراتی را برای بچه‌هایشان بازگو کنند که برای آن‌ها فقط تصویری مبهم و دور به نظر بیاید.



تصویری از اولین و دومین نسل متولدین محله امامزاده عبدالله در خیابان امامزاده عبدالله، جام گل کوچک، یادبود شهید ذوالقدری، اوایل دهه ۱۶۰

قدیمی‌ها و جدیدی‌ها در محله

خانم روستا و آقای گودرزوند: خدمت شما عرض کنم که قدیمی‌های محل، اکثرشون به رحمت خدا رفتند. اونایی هم که موندند، بنده خداها بعضی‌هاشون مریض احوالند، توخونه افتادند. یکی از قدیمی‌ها رو می‌شناسم که الان مریض است و حرکت کردن براش سخت شده. اونایی که قدیمی هستند رفتند جای دیگه، چهار تا خیابون بالاتر اما خونه رو نگهداشتند. خانواده‌ای رو می‌شناسیم که قدیمی این محله، خونه دو سه طبقه دارند که عروساش می‌شینند. اکثرا بچه‌های همین جا هستند. مستاجر هم این جا ما زیاد داریم. موقع دانشگاه‌ها هم، مخصوصا دانشگاه شریف، دانشجوها هم این جا خونه اجاره می‌کنن. مسیرش نزدیکه. یه عده محدودی هم از خیابونای بالاتر بودند، کرایه‌ها که سیر صعودی داره، اونا سرازیر می‌شند به این قسمت. حتی داشتیم از این محل رفتند پایین‌تر، رفتند جاده ساوه، به خاطر این که کرایه این محله رو نداشتند.

۱. مأخذ: آلبوم شخصی منصور مخلق‌آذر

دیگه این که صاحب خونه، خونه رو می فروشه میره، یه خونه می شه ۱۰ تا خونه. اون روبه رو ۳ واحد بوده، شده ۱۰ واحد.

قیل وقال مدرسه

با توجه به آمار به دست آمده از سرشماری، بیش از ۹۲ درصد مردم محله باسواد هستند. ۳۳۶۲ نفر از جمعیت کل معادل ۱۶,۸۹ درصد محصل و ۹۸۴ نفر معادل ۴,۹۴ درصد دانشجو هستند. علاوه بر این، تعداد افراد با سطح تحصیلات ابتدایی ۱۹۹۵ نفر معادل ۱۰,۰۳ درصد و تعداد افراد با سطح تحصیلات راهنمایی ۲۴۳۰ نفر معادل ۱۲,۲۱ درصد و تعداد ۴۳۳۰ نفر معادل ۲۱,۷۶ درصد دارای مدرک دیپلم هستند. هم چنین ۱۴۷ نفر از جمعیت این محله معادل ۰,۷۴ درصد دارای سواد از طریق سوادآموزی بزرگسالان اند.

وقتی با اهالی محله در باره سواد سؤال و جواب داشتیم، بعضی ها خیلی عادی و راحت می گفتند: «بابا اون موقع سواد نبود که، لیسانس کجا بود؟ دیپلم کجا بود؟ اون موقع ارتش یه آدم بی سواد رو استخدام می کرد مثلاً...». البته این بحث تاحدی درست به نظر می رسد. امروزه یکی از دلایل رشد سواد و ادامه تحصیل در مقاطع عالی به دست آوردن شغل و درآمد متناسب با مخارج روزانه زندگی است. ناگفته نماند که بزرگان و صاحبان تجارب زمانه، در همین کوچه های تنگ و باریک و چهارراه های کوتاه و معروف می گویند سواد الان با تمام مزایایش نمی تواند جای تجارب گذشتگان را بگیرد. یکی از همین اهالی باتجربه، آقای رزاق ملکان، می گفت: «چند وقت پیش رفته بودیم دهاتمون. دیدم فامیل مون به درختای باغش داره فقط دودارمون شیمیایی می ده. گفتم داس رو بردار قیچی باغبونی رو بردار اینارو هرس کن، گفت داس چیه؟ گفتم داس رو بگیر زیر درختا رو تمیز کن بذار این درختا نفس بکشند. گفت بابا خدا اموات رو بیامرزه، فقط می خوام اینا یه میوه ای بدهند بچه ها بخورند. گفتم می دونید تا سال بعد خشک می شه چیزی نمی ده سال دیگه».

البته این طور نیست که محله ما از قافله مدرن عقب مانده باشد. در همین محله بچه های دانشجو و تحصیل کرده هم هستند. وقتی از اهالی می پرسیم، می گوید: «قبلاً به سوپرمارکت این جا بود که الان مهندس شده. اصلاً الان همه دکتر و مهندس شدند» یعنی رسیدن به تحصیلات عالیه و سواد بالا این طوری است که حاجی پیرنشسته جلو مغازه ای هم می داند صاحب فلان مغازه الان مهندس است و بچه های فلان همسایه اش دکتر شده اند.



دبستان پسرانه شهید مفتاح، پایان ساعات کلاسی و حضور والدین جهت همراهی دانش آموزان - مهر ۱۳۹۷

مهاجرت تلاشی برای حرکت و برکت

وقتی که در محله راه می روی و با بزرگی سلام و علیکی می کنی، هنوز می توانی ته لهجه های خوشایند آذری، طالقانی، یزدی و... بشنوی. هنوز برخلاف فرزندان با مرام محله که دانشگاه رفته و نرفته با داداش و آجی خطابت می کنند و عزت نفس بچه های جنوب شهر را در خود دارند از سالخوردگان با لهجه های مختلف، خاطرات روستا و شهرهای کوچکی را که از آن آمده اند، می شنویم که از روزگار رفته بر مردمان حکایت دارد.

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبداللّٰه

اقوام تُرک در این محل غالب هستند اما نه این که محل را فقط ترک نشین دانست. از بین ترک زبان ها محدوده های اطراف ساوه، به ویژه روستاهای منطقه نوبران، تعداد بیشتری این جا هستند. معمولاً هم در نواحی شمال و مرکز محله یعنی محدوده جنوب پادگان و سی متری جی و سه راه مقدم ساکن اند. ترک های روستاها و شهرهای قزوین، زنجان، اردبیل و همدان و نقاط دیگر هم هر کدام از قدیم چندین خانوار در محله ساکن شده اند. از فارس ها هم، از شهرهای مختلف حضور دارند ولی طالقانی و یزدی و قمی و کاشانی هایی را می شناسیم که از قدیمی های محل هستند. در این محله اقوام لرو کرد هم هستند اما به نسبت ترک ها و فارس ها جمعیت کوچک تری از محله ما را تشکیل می دهند. مسأله مهمی که به چشم می آید روابط خوب و آشتی این اقوام با هم است. از قدیم و ندیم پدران ما چه ترک، چه فارس و دیگر اقوام کنار هم زمین خریده اند و ساخته اند و با هم رفت و آمد کرده اند. طوری که به نقل از یکی از بزرگ ترها « همه مثل یک خانواده بودیم ». مرزبندی دقیقی برای قومیت ها وجود ندارد و هیچ کوچه ای را سراغ نداریم که فقط ترک یا فقط فارس باشند. در همین محله خانواده هایی هستند که صمیمانه می گویند « ما سه تا عروس داریم از سه جای مختلف و هیچ مشکلی هم نداریم ». مردم محله ما با قومیت ها و زبان های مختلف، رفاقت و بده بستان دیرینه دارند.

حکایت پدر بنده

آقای جهانشیری: پدر بنده اهل استان قزوین، روستای تابع آوج، بخش خرقان شرقی هستند. ما خیلی وقته این جاییم. بچه بودم که او دم تواین محله. از ساوه، منطقه نوبران زیادند. خرقانی هم زیادند. طالقانی تواین منطقه کم اند. بیشتر اهالی این جا مزلقان و خرقان هستند. خرقانی ها طرف های اتابک هم هستند یافت آباد هم زیاد خرقانی داره.

پدیده مهاجرت در محله ما هم مثل خیلی از محلات و مناطق پایتخت و

شهرهای بزرگ، از روستاها شکل گرفته. بنابه دلایل معیشتی و کار و مسایلی از این دست خانواده‌ای کوچ کرده و بعد هم فامیل‌ها و هم ولایتی‌های به آن‌ها ملحق شده است. همان‌طور که قبل تر گفتیم مهاجرت‌های اولیه و شکل‌گیری محله‌ها بیشتر به دهه چهل و پنجاه برمی‌گردد. اما طبق گفته‌های مردم و به استناد آمار، بعد از انقلاب هم مهاجرت اقوام از شهرهای مختلف به تهران بسیار زیاد بوده و محلات و مناطق پیرامونی تهران بعد از انقلاب ایجاد شده‌اند. به عنوان مثال اطراف قلعه و روستای کوچک یافت‌آباد که امروز برای خودش عظمتی دارد، بعد از انقلاب ساخته می‌شود و جمعیت انبوه ساکن می‌شوند.

انقلاب در کوچ

آقای جهان‌شیری: مهاجرت بعد از انقلاب شروع شد. یافت‌آباد وجود نداشت حتی من گفتم مردم چرا این جوری می‌کنند جلوشون رو بگیرند. مردم می‌گفتند این تیشه به ریشه مملکت زدن هست. الان نگاه نکنید آب نیست، اون موقع بود. کشاورز کشت می‌کرد سهم خودش رو برمی داشت مازادش رو می‌داد می‌گفت بفروشید.

آقای عسگری: اون موقع که یافت‌آباد وجود نداشت، این جا بود. مرکزیت این جا بود. ما خودمون، همشهری‌امون، قدیم این جا صد خانوار بودند ولی الان همشهری‌های ما در یافت‌آباد ۵۰۰ خانوار هم بیشتر شده، چون اون موقع این جاها نمی‌شد خرید، حاشیه تهران ارزون بود هجوم می‌آوردند یافت‌آباد.

محله‌ها شاید نمادی از یک دهکده جهانی باشد محله‌ای است که پراست از آوا و لحن و گویش و لهجه. محله‌ای است که همه صداهای یک صدا هستند. تو در محله هستی و هرگز تفاوت قابل ملاحظه‌ای نمی‌بینی بین آذری‌ها و فارس‌ها و لر‌ها و کُردها. حتی خود تُرک‌ها از روستاهای شهرهای مختلف هستند و فارس‌ها و لر‌ها و کُردها هم. با این حال، صفا و صمیمیتی بین مردم محله وجود دارد که مثال‌زدنی است. در همین کوچه‌های باریک، این خیابان‌های سنتی،

مغازه‌های امروزی و دیروزی مردمان کنار هم همسایه‌اند و هم یار و هم محلی. محله ما هم مثل سایر نقاط شهری مهمان و مهاجرافغان دارد. این جا هم این مردمان کنار مردمان ایرانی زندگی می‌کنند. به کسب و کار مشغولند و بچه‌هاشان مدرسه می‌روند. شاید در حالت کلی، موضوع خوشایند برای ما این باشد که مهمان‌مان دیگر بعد از سال‌ها به خانه‌اش برگردد و موضوع خوشایند برای آن‌ها این باشد که خانه‌شان از جنگ و فقر و بیگانه خالی شود. بالاین حال، شاید چون در گذشته‌ای نه چندان دور همه یک سرزمین بودیم، حالا هم کنار هم در یک کشور، در یک شهر، در یک محله هستیم. مردمانی که برای ما ناخوشایند نیستند. نشانی از کابل و هرات و قندهار دارند.

چون به روزی قانعیم از روزگار آسوده‌ایم^۱

در محله ما هم مثل خیلی از محله‌های قدیمی، اول خانه‌های مردم ساخته شد و بعد برای رفع و رجوع امورات و مصرف خانگی ساکنان مغازه‌هایی پا گرفت از جمله، نانوائی، خواربارفروشی، ماست‌بندی، قصابی، نجاری. بعد هم کم‌کم مغازه‌های دیگری آمدند. البته نحوه شکل‌گیری خود مغازه‌ها هم جالب است «قدیم بیشتر دکه بود تو محله تا مغازه. دکه‌ها رو شهرداری با آهن درست کرده بود. داده بود بساط درست کرده بودند». کسب و کار مردم محله ما جز کسب و کار محلی، بیشتر نظامی بودند حالا چه نظامی ژاندرمری، چه نظامی شهربانی، چه ارتشی. همین‌طور بخش زیادی هم قشر کارگر بودند حالا چه کارگر ساختمانی، چه کارگر کارخانه که البته شاغل در بخش‌های صنعتی و کارخانه‌ها بیشتر داشتیم. بعضی شغل‌ها هم این‌طور به وجود می‌آمد یا زیاد می‌شد که کسی این جا کاری را شروع می‌کرد و بعد فامیل‌هاش که می‌آمدند به این محله، آن‌ها هم به تبعیت از او به همان شغل وارد می‌شدند.

۱. مصرعی از غزلیات عبید زاکانی



خشک‌شویی محمد فرمانی خادم با سابقه امامزاده و کاسب قدیمی محله امامزاده عبدالله^۱

شغل ما اون موقع‌ها

آقای اسکندری: شغل مردم این محل، بیشتر نظامی‌گری بوده، کارگری بوده. کارگر شرکتی بودند که تو کارخونه‌ها کار می‌کردند. من از همون روز اول که اودم فرش فروشی رو همین جا کاسبی می‌کردم. اون موقع فرش مشهد ۱۲ متری یکی دو تومن بود.

حاج علی نوساز: آدم‌هایی که این جا می‌نشستند کارمند بودند، ارتشی بودند. بیشتر مردم ارتشی هستند در محله ما. هم شغل من، کار بنایی کم بود. تو مردم محل کارگر هم هستند کارگر کارخونه‌ها، کارخونه کفش ملی. کارخونه کفش ملی ۱۸ سالن داشت. من دو سال اون جا کار کردم. اول انقلاب گفتند کار ندارند، کرج شکایت کردند که این بنده خداها دو ساله کار می‌کنند، چرا بیمه نکردید؟ گفتند ماهی ۷۰ تومان بگیر و بیمه هم باش. گفتم خدا حافظ، حقوق نگرفتم اودم بیرون. اسماعیل آباد بود. ۱۸ سالن بود، یک جایی بود مثل بهشت زهرا، سه شیفت کارگر داشت از شش صبح تا دو بعد از ظهر، از دو ظهر تا دوازده شب، از دوازده نیمه شب هم کارگر می‌رفت تا صبح. شیفت‌ها هم هشت ساعتی بود.

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله

بله، وقتی انقلاب شد کارخونه رو بستند، نتونستند نگه دارند.

شغل ما شغل فامیلی

رجب معروفخانی: در نظر بگیرید الان یزدی‌ها بسازو بفروش هستند. زنجان‌ها بربری چی هستند یعنی از دهات که می‌آیند می‌بیند همشهریش بربری دارد اونم بربری می‌زند. هرکس از شهرش می‌آید همشهریش دنبال فلان شغل می‌گردد، اونم دنبال همون شغل می‌گردد. به همین خاطر که برات معروفی و حاج حسین معروفخانی این جا بودند، ماها اومدیم این جا خونه خریدیم و موندگار شدیم.

بعضی از مردم همان اوایل ورود به محله و سکونت در آن، شغل‌های مورد نیاز مردم و مصرف خانگی آن‌ها را راه انداختند. الان دیگر بعضی از این شغل‌ها برای ما کمی غریبه‌اند مثل ذغال فروشی، که در این محل ذغال فروشی علی‌آقا معروف است که جای تالار میخک بوده. مردم هنوز در آدرس دادن می‌گویند چهارراه میخک. یا مشاغلی مثل چراغ‌سازی، لحاف‌دوزی، ماست‌بندی، حمامی، قصابی و قهوه‌خانه‌چی. قصه هر کدام از این شغل‌ها جذاب و شنیدنی است. مثلاً همین محله چهار تا قهوه‌خانه داشته که هنوز مردم به یاد دارند. قهوه‌خانه علی پیغامی در انتهای ۱۳ متری حاجیان، نبش آیت‌اله سعیدی که هنوز هم دایر است و آقای پیغامی در مورد آن حساس و دقیق است. یکی دیگر از قهوه‌خانه‌ها نبش چهارراه هرمان، شمال شرق چهارراه، جای لاستیک‌فروشی امروزی بوده، قهوه‌خانه اوس ممد آهنی هم در سه‌راه مقدم و قهوه‌خانه داداش‌های زنجان‌ی نه‌چندان خوش‌نام که در خیابان امامزاده بود.

حرمت قهوه‌خونه

جعفر پیغامی: بعد از این‌که انقلاب شد بعدش جنگ و... پدر من سال ۶۲ فوت کرد. بعد از ۶۲ به مدت مغازه نبودم. اون موقع درس خوندم تا ۶۳ به مدت منطقه بودم، می‌رفتم می‌اومدم. بعد از سال ۶۸ به بعد خودم و ایستادم روی کار، چون

پدرم فوت کرده بود سرپرست بچه ها و خواهر و برادر ام بودم. سال ۷۷ که مادرم فوت کرد تا الان وایستادم، منتی نیست. متأسفانه الان یه سری حرمتا برداشته شده مثلاً بعضی همکارای ما یه کارایی کردند که الان اسم قهوه خونه تو خونه بعضیا می آد هراس دارند اصلاً. واقعاً هم حق دارند که می گند اگه این قهوه خونه بره این طور می شه اون طور می شه فلان می شه. اون حرمتا اگه حفظ می شد قهوه خونه یه جایه که مثلاً یه بابایی خسته اس بیاد یه چایی بخوره خستگی در بکنه یه نهار بخوره عصرونه ای بخوره بره به اموراتش برسه...



قهوه خانه پیغامی، تنها قهوه خانه باقی مانده از چهار قهوه خانه قدیمی محله، نبش بزرگراه آیت الله سعیدی محدوده خیابان فلاح ۱۳۹۷^۱

دیزی کوزه ای سه شاهی، یه عباسی بود. همین گوشت فروشی که الان این جاست، اول پدرش بود آقای سکوتی خدایا مرزه، حالا هم پسرش هست. قصابیش طرف سینما جی بود. خونه اش اون جا بود هنوز نیومده بوده این جا. این پسرم کوچولو بود می رفتم گوشت می آوردم اول یه دونه جیگر مجانی به من می داد، می گفت تو بیا هیجده تا گوشت ببر از این جا که از زون میدی. هیجده

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله

تا گوشت یعنی باهاش شونزده تاییست تا بیست و پنج تا دیزی می پختیم. نصف شب کسی این جا ما رو صدا می کرد، می گفت آقا یه دونه دیزی. می گفتیم نداریم می گفت تو رو خدا یه دونه از دیزیات بده ما گشنه مونديم. توقهوه خونه بیشتر، کارگرو باغبون این دوروبرا و باغ ها می اومدن این جا چای می خوردند. یه وقتایی ناهاری می زدند، دیزی می خوردند. یه ده بیست تا درشکه چی این جا بودند که بعضی وقت ها مرده ها رو می بردند همین امامزاده عبدالله، خاک می کردند. درشکه چی این جا می ایستاد چایی می خورد، می رفت.



اوستا محمد آهنی در مقابل قهوه خانه سابقش ۱۱۱۲

مردم محله در زمان گذشته، مثل مردمان جاهای دیگر این سرزمین، سطح توقعات پایینی داشتند. آن ها شغل هایی سطح پایین و کم درآمد را اختیار می کردند که چاره ای هم نبوده. شاید روحیه سازگاری و قناعت پیشگی را از

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله

سرزمین ها و باغات و خانه های کوچک روستایی شان با خود آورده باشند. در گفت وگو با مردم کسی از رفاه و امکانات حرفی نمی زند « کاسبی مثل حالا نبود. کاسبی رونق نداشت، می گفت خدا روشکرته برج پنجاه تا تک تومن می گیریم»، کسی از ثروت و سرمایه حرفی به میان نمی آورد که این جاها بوده باشد و در زندگی مردمان جاری « خب اگه واقعاً دست به دهن بودند، نمی اومدند این جا که شصت متر خونه بگیرند، اونم قسطی بگیرند پولشم نتونند بدنند. کلاً همه این جا سفره کارگری داشتند» ولی از فقر مطلق و نداری هم خیلی گلایه نمی کنند « آن زمان فقرا این قدر نبود که طرف بیاید سطل آشغال را بگردد». مردم می گویند « چون جمعیت کم بوده، کار هم برای مردم کم و بیش بوده. مخارج زندگی پایین بوده که می توانستند اموراتشان را بگذرانند.»



دستفروشی به سبک قدیم و مشاغل جدید محله (فروش و تعمیر تلفن همراه) در کنار هم - ۱۳۹۷ ش^۱

زندگی نامه مارو فیلم کنید

خانم روستا و آقای گودرزوند: داستان زندگی خود ما داستانیه برای خودش. تولیدی بزرگی داشتم. جنگ که تموم شد، بیچاره شدم. قطعنامه که اعلام

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله

شد همه جنسا اومد پایین. چه قدر طلافروشا سخته کردند. مثلاً همین چرخ ژانومه، خریده بودم بیست و هشت هزار تومن، ژاپنی بود ولی می تونستم ده تومن بخرمش، یا یخچال چون تحریم بود گرون بود. جنگ که تموم شد همه چی ارزون شد. همه چی آزاد شد. خیلی از طلافروشا تو بازار سخته کردند، خیلی ها مردند. دلار فروشانه، که دلار هم خیلی ارزون بود. قفل کرد دیگه، اونایی که نگهداشتن پشتشون پر بود. بعد چند وقت وضعشون توپ تر شد اما اونایی که ضعیف بودند مثل من اونا همه ورشکست شدند. ما خیلی سختی کشیدیم چقدر بد هکاری بالا آوردیم. با دیپلم خیاطی یه باردیگه وام گرفتیم اومدیم همین کارگاه کوچیک. کف پاهای من تاول زد تا وام گرفتیم. تونستیم این چک ها رو پاس کنیم مگه وام به این راحتی می دادند. اینم خودش یه داستانی. این قدر اتفاقا تو این مملکت ما افتاده دو تا فیلم می سازند که چی بشه. زندگی خود ما داستانی بوده اونایی که مارو می شناسند می گند تو رو خدا اینو کتاب کنید، فیلم نامه کنید. شما اگه فقط زندگی نامه ما رو ثبت کنید پر فروش ترین کتاب و فیلم می شه. علی آقا پنج سال منو می خواست، بابام نمی داد. بابام نظامی بود، سختگیر بود. داستانی داشتیم.

آرزوی پشت شیشه ها

رضا عسگری: شب عید مادر ما مد روز می خرید. آقامون کفش بزرگ تراز پامون می خرید. یه کیلو پنبه می خرید برای توی کفش، می گفت برای سال بعد تون هم اندازه باشه. کت و شلوار رو تا می زدیم. عید می شد درمی آوردند، خط توش نزنه. یه خط می کشیدیم سال بعد. مرکز خرید آریانا بود، اون وقت بازارچه بود می رفتند. مرکز خرید نه، مثل چهارراه گلی. اون جاتره بار هست. اون وقت بازار لباس بود. این شکلی نبود بازار، غرب تهران بود. شلوارلی که می پوشیدیم می گفتیم شلوار میخی، چون میخ پرچ شده بود. شلوار میخی ده تا تک تومنی بود. ما آخرش آرزو به دلمون موند، نتونستیم یکی بخریم. هشت تومن جور کردیم می شد ده تومان، اونو جور کردیم شد ده و نیم. یه نفر یحگاه داشتیم کارخانه زمزم هستش،

سر جیحون آزادی، که دستگاهی که تشتک می زد، نوشابه پرمی کرد، پیسی کولا بود. اون جا تفریحگاه من بود. آرزومون بود آقامون یه بار مارو ببره اون جا از پشت شیشه ها پیسی رو ببینیم.

یک سرو هزار سودایی زنان

فاطمه صفایی: زن ها و دخترها زغال می شستند، گوجه و سبزی خشک می کردند. آب نبود با مصیبت لباس می شستن، آب می آوردن. فکر نمی کنم. آن موقع بچه زیاد بود در هر خانه. ما خودمان شش نفر بودیم. نفت می گرفتیم گاز نبود. همه اش فعالیت بود. وقت آزاد نداشتند. کسانی هم بودند که قالی بافی بلد بودند و تک و توک می بافتند.

اسماعیل ملازاده: زن ها از صبح تا شب کار می کردند. توی فشاری ظرف می شستند. کار بیرون نه، خانه دار بودند.

دست های کوچک، کارهای بزرگ

در گذشته در محله ما نیز مثل جاهای دیگر طبق رسم و رسوم اجتماعی، بچه ها هم در بیشتر مواقع کمک خرج بودند. در واقع، پدر و مادرها و بزرگ ترها اصرار زیادی به آموختن نوعی مدیریت برای اداره زندگی به بچه ها داشتند. حالا وقتی ازشان می پرسیم و از بچگی خودشان می گویند و بعد به بچگی بچه هایشان می رسند با ناراحتی می گویند «الان بچه ها تا بیست سالگی هم کار نمی کنند».

بستنی، بستنی آلاسکا

خانم نیساری: داداشم کار می کرد. داودمون بستنی می فروخت. یه وقت هایی تابستون به تابستون می رفت بستنی می آورد و تو کوچه مون می فروخت این کوچه، اون کوچه. شما اون چرخ ها رو ندید، مثل همین کولر بود یک ذره باریک تر، دسته داشت و قد داداشم نمی رسید. کوچیک بود. دوتایی با هم می فروختیم. بستنی، بستنی آلاسکا....

شانسی بدو شانسی

جواد سکوتی: یه قطابی قدیمی بود روبه روی سینماچی تو خیابون تیموری. همون جا قطاب می خریدم توی این لگن های ماستی می ریختم «قطابه... قطاب...». می چرخیدم تا پارک باباییان و قطاب می فروختم. همون سی متری، حاجیان. شانسی هم اون جا داشت. شانسی هایی که خونه خونه بود می بردی با چاقو می کند یه خونه ای رو و مثلاً یه انگشتر درمی اومد یا یه چیز دیگه... شانسی ها رو از اون جا می خریدم، شانسی بدو شانسی. شانسی فروختم، قطاب فروختم، بلال فروختم. اون موقع میدون بزرگی بود تو خیابون گمرک، از اون جا می رفتم بلال می آوردم. یه دونه از این موتور سه چرخه ها می آوردم جلوی در خونمون بساط می کردم، بلال می فروختم. سرکوچه بهار معروف بود.



پسر آقای جواد سکوتی در حال فروش ماهی عید روبه روی مغازه قصابی پدر- ۱۳۹۶ ش^۱

یادم تو را فراموش

شاید این گفت و گو با مردم محله، حس خوب و زلالی کودکی و غرور نوجوانی و بلندپروازی جوانی را در ما و آن ها ایجاد کرد. مردم محله من از بازی هایشان

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله

می‌گویند. دوباره در ذهن، خود را کودک می‌کنند و هم بازی‌هایشان را به یاد می‌آورند. هم بازی‌هایی که حالا میان سال و کهن سال شده‌اند. پیرمردهای امروزی خود را پسر بچه‌های دیروزی می‌بینند که در کوچه‌ها بازی می‌کردند، در خرابه‌ها بازی می‌کردند و بعضی وقت‌ها حتی برای خودشان بازی می‌ساختند. پیرزن‌های امروزی هم خود را دختر بچه‌های دیروزی می‌بینند که در کوچه‌ها بازی می‌کردند، در حیاط خانه همسایه‌ها بازی می‌کردند.

بعضی بازی‌ها بین دخترها و پسرها مشترک بود و بعضی‌ها بیشتر پسرانه و بعضی‌ها هم بیشتر دخترانه بودند. شاید جالب باشد که این موضوع را یادمان بیاوریم که امروزه بعضی بزرگ‌ترها، به خاطر بازی اشکنک دارد، سرشکستنک دارد، خیلی موافق بازی‌های دسته جمعی نیستند و خودشان هم به نوعی به تنهایی بچه‌ها دامن می‌زنند. «بچه‌ها یه موقع دعوا می‌کردند بزرگ‌ها صداشون در نمی‌اومد مثلاً هرکی می‌رفت بچه خودشو می‌کشید کنار. اون جور دعوا هم نبود، بچه بودند دیگه. بچه‌ها همدیگه رو می‌زدند دوتا مادر با هم حرفشون نمی‌شد. هرکی می‌اومد بچه خودشو دعوا می‌کرد. دوباره می‌اومدند می‌نشستند. چون می‌دونستند بچه‌ها همین الان می‌خوان بازی کنند» (پروین مقدم).



بازی بچه‌ها در محله امامزاده عبدالله - ۱۳۹۲ ش^۱

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله



بازی بچه ها در برف: بوستان گل ها - بهمن ۱۳۹۶ ش^۱

موضوع جالب دیگر از گفت وگوهای مردم محله بازی های بسیار ساده ای است که بچه ها به شدت از آن لذت می بردند. وقتی این پیرمردها و پیرزن های امروزی می گویند «هم دیگه رو دنبال می کردیم» و لذت می بردیم و کیف می کردیم، با خودم می گویم این شوقی که در چشم هایش نشسته و این لبخندی که بر لبش نقش بسته، همین الان او را از جلومغازه ای که نشسته یا این صندلی چوبی پارک بلند می کند که یکی از دوست های قدیمی اش را که دارد از آن سرکوجه و خیابان می آید، دنبال کند و این بازی را به من نشان دهد. چون حس می کند من لذت این بازی خوب را به اندازه کافی درک نکرده ام. خوش به حالشان که با بازی های ساده و دوستان صمیمی خوش بودند. بچه های دیروز عشق کوجه بودند. در کوجه خاک بازی می کردند، گل بازی می کردند، گل کوچیک بازی می کردند، دنبال هم بازی می کردند. اصلاً دنیایشان کوجه بود. «بچه بودیم می رفتیم تو کوجه. موزاییک سازی بود، یه بار ماسه می آوردند، خالی می کردند. ما می رفتیم این قدر بازی می کردیم، بازی می کردیم، خسته می شدیم می اومدیم خونه. زمستون و تابستونم نداشت فقط می رفتیم بازی» (اکرم خلیج). آه از آن بازی های

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله

بچه های دیروز، چرخ و فلک سواری، الک دولک، دزد و پلیس بازی، استپ آزاد، حمومک مورچه داره، خاله خاله بازی، تيله بازی، گردو بازی، بیخ دیواری بازی، فوتبال...

بازیکن می خوای بیا سمت امامزاده

آقای نادری: اسم تیم ما بابک جی بود. همه بچه های دوروبر امامزاده عبدالله بودیم. آن قدر بچه های محل اهل فوتبال بودند و تیم مون نفرات داشت که بسته به مهارت و سطح بازی، سه تیم الف و ب و ج داشتیم. طوری بود که اگر کسی برای تیمش دنبال بازی کن بود، می یومد کوچه های اطراف امامزاده بازی کن انتخاب می کرد. هنوزم با هم هستیم. یک حسینه داریم توی کاووسی که باعث می شه همه دور هم باشیم. تاسوعا عاشورا بیای همه این جا هستند. خیلی از بچه ها همین جا و توی خانواده های محل و تیم ازدواج کردند و نسبت فامیلی پیدا کردند. علاوه بر بچه محل بودن، این ها باعث شده بعد از این همه سال هنوز با هم باشیم. هنوز هم خیلی هامون به عنوان پیشکسوت های تیم بابک هر هفته سالن می ریم.

قبلا ورزش کردی؟

رضا عسگری: زمین تیم مون سمت میدون فتح بود. یواش یواش از زمین خاکی رفتیم. ما چهار تا بازیکن بودیم. من از بابک جی شروع کردم. چند تا باشگاه بازی کردم، جوانان بازی کردم، کیان بازی کردم، به بار با تیم اقبال قهرمان شدیم. با ولیعهد بازی کردیم. اون وقع کم تر کسی چپ پا بود، سرعتم هم بالا بود. بهم می گفتند رضا چپ پا. تا سی و هشت سالگی بازی کردم. آخرم دکتر گفت بازی نکن. الان دور زمین می دوم یکشنبه ها. خدا رو شاکرم مریضی ندارم، افت بدنی ندارم، آزمایش می دم می گند قبلاً ورزش کردی. هرچه داری از ورزش.



تیم بابک جی، بعد از بازی در آبیگ قزوین - سال ۱۳۵۹
از راست به چپ: [ایستاده] رضا عسگری، بهزاد دهقان شرق، مهدی زینعلی، مرحوم مهدی عسگری،
مرتضی جزایری، مرتضی دمیرچی. [نشسته] رضا زمانی، امیر کهبازی، اسماعیل میرزاییگی، محمد
خدایی، محمود شهدادیان، اسد خداپنده لو.



پیشکسوت های بابک جی بعد از بازی هفتگی در سالن خلیج ۲ - ۱۳۹۶

۱. مأخذ: آلبوم شخصی رضا عسگری

۲. مأخذ: آلبوم شخصی رضا عسگری

تیم نوجوانان امید جی

آقای ملک‌ان: من در تیم بابک بازی می‌کردم. محل تمرین مون هم میدون فتح بود که اون زمان بهش می‌گفتند زمین جوانان. تو تیم بابک بازی کردم نسل آقای دمیرچی یه نسل قبل تر از ما بودند. از اون نسل آقامصطفی، امیرآقا، آقارسول اینا بودند. آقای عسگری بود، آقای نادری بود. اینا مال یه تیم‌اند عکساشونم دارند خیلی جالبه. اونا قدیمیای محل بودند آقارسول و داداش‌های لطفی اینا بودند. ما تصمیم گرفتیم یادی از گذشته‌ها کنیم یادشون روزنده نگه داریم، واسه همین الان همه رویه تیم کردم، همین امید جی. یه کسی گفت شما لیگ برتری هستید، گفتم ما نه لیگ برتری هستیم نه مال تربیت بدنی، ما تیم محلی هستیم. خیلی از بچه‌ها هم توش هستند، لباس مونم فسفریه. خیلی از پیش‌کسوت‌ها که الان می‌آون جا تشکر هم می‌کنند.



تیم نوجوانان «امید جی» محله امامزاده عبدالله همراه مربی تیم رزاق ملک‌ان - ۱۳۹۷

از بچه‌های محله مون چند تا ورزشکار ملی هم داریم. خانم احمدی المپیکه. دو مرحله المپیک بوده تورشته تیراندازی. خونه‌شون تو خیابون فتح آبادی

هست. آقای مهرداد میناوند که بچه محله مون بود. اون زمانی که استرالیا رو بردند، شبی که اومدند این جا، مردم جشن گرفته بودند. محدوده خونسون تو خیابون جرجانیه که الان بهش می گن شاهپوری.



مهرداد میناوند بازیکن سابق تیم ملی فوتبال را در اوج جوانی و زمانی که هنوز به شهرت نرسیده بود، در این تصویر می بینید. مهرداد که در آن سال ها ساکن خانه پدری در محله امامزاده عبدالله بود برای انجام یکی از نخستین مصاحبه های زندگی اش به تحریریه مجله کیهان ورزشی رفته بود.^۱

مهرداد میناوند بازیکن سابق تیم ملی متولد ۱۳۵۴ در محله امامزاده عبدالله که از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۲، ۶۷ بازی ملی انجام داد و بازی در باشگاه های مختلف و معتبر داخلی (از جمله پرسپولیس و سپاهان) و خارجی (از جمله اشتروم گراتس اتریش، شالروا بلژیک و الشباب امارات) را در کارنامه خود دارد. میناوند از سال ۱۳۸۴ به عنوان بازیکن از فوتبال خدا حافظی کرد و از سال ۱۳۸۸ به بعد به مربی گری در سطح حرفه ای اشتغال دارد.

۱. مأخذ: جام جم ورزشی



الهه احمدی قهرمان تیراندازی در سطح جهانی، از ورزشکاران برجسته محله امامزاده عبدالله^۱

الهه احمدی عضو تیم ملی تیراندازی بانوان متولد ۱۳۶۱ و ساکن محله امامزاده عبدالله و دارنده چندین مدال ملی و آسیایی و جهانی در این رشته است. الهه احمدی از موفق ترین ورزشکاران زن ایران به شمار می رود که در سال ۲۰۱۵ و ۲۰۱۸ موفق به کسب مدال طلای رقابت های تیراندازی در سطح جهانی شده است. او هم چنان در رشته تیراندازی مسابقه می دهد و در حال تلاش برای کسب افتخارات بیشتر است.

باغ و گلستانم آرزوست

مردمان محله من این بار از تفریحات و اوقات خوشی که با دوست به سر شد، می گویند. اگر به لیست امکانات تفریحی امروز آن ها نگاهی کنیم کمتر مورد مشابهی از آن را می توان در گذشته مردمان این محله هم دید. در فهرست آن ها خودشان لیستی ساده از رسم و سنت و خاطرات کوچک و صمیمانه ای برای

۱. مأخذ: پایگاه اطلاع رسانی ورزش سه

۳. <https://www.varzesh3.com/news/1544916/>

گذران اوقات فراغت شان به ما نشان دادند که هم دل مان از محدودیت ها تنگ شد و هم ذهن مان به امکان ایجاد دل خوشی ها در شرایط سخت امیدوار شد.



بوستان گل ها در خیابان امامزاده عبدالله - ۱۳۹۷ ش^۱

دیدوبازدید و دوره‌می‌های فامیلی و خانوادگی و همسایگی یکی از رسوم رایج جامعه ماست. هرچند الان این را هم در جامعه بسیار کم رنگ می بینیم ولی همین محله ما شاهد است که همین رسم به ظاهر ساده و در دسترس، خودش زمانی دل خوشی بزرگی بوده است که این روزها قدر و امکانش کمتر شده است. سفرهای دسته جمعی یک روزه به قصد زیارت و سیاحت از چیزهای جالب دیگری است که مردم محله به شیوه‌هایی گیرا و جذاب برایمان تعریفش می کنند. معمولاً خانم‌های محله بند و بساط ناهار و صبحانه را جمع می کردند و همدیگر را خبر می دادند، دست بچه‌ها را می گرفتند با سلام و صلوات به سمت اتوبوس و مینی بوسی که برای همین منظور هماهنگ کرده بودند، می رفتند. حضرت شاه عبدالعظیم، امامزاده حسن و معصوم مقصد این اهالی بود. حالا خاطرات خوش آن سفرهای یک روزه را با شوق می گویند.

داشتن یا نداشتن تلویزیون، مسأله این است. بعضی از مردم محله به خاطر محدودیت مالی، امکان و قدرت خرید تلویزیون را نداشتند. ناگفته نماند که آن موقع تلویزیون به چشم اسباب سرگرمی دیده می شد و آن نقشی که امروز برای بازتاب خبر و فرهنگ سازی و سایر سیاست ها برای آن در نظر گرفته شده، نداشت. مردم محله حالا که به گذشته شان نگاه می کنند حضور تلویزیون را از

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله

تفریحات خوشایند خود معرفی می‌کنند. مردم محله براساس روابط همسایگی روزها و شب‌هایی را برای دیدن فیلمی در خانه کسی که تلویزیون داشته، جمع می‌شدند و خوش بودند. به قول آقای اسکندری «تلویزیون یه مرادبرقی می‌داشت ما نگاه می‌کردیم و کیف می‌کردیم. اگه کسی تلویزیون نداشت می‌اومد مثلاً خونه همسایه. دغدغه نداشتیم.»

در لیست تفریحات و چگونگی گذران اوقات فراغت برای مردم محله بعد از تلویزیون، سینما بوده است. بعضی‌ها به همین سینماچی می‌رفتند که سر خیابان ۱۶ متری امیری است و یک سرش منتهی می‌شود به همین خیابان سی متری جی. البته به سینماهای نزدیک محله هم سری می‌زدند. فاطمه رضایی می‌گوید «کسانی که دستشان به دهانشان می‌رسید و اهل تفریح و سینما بودند، می‌رفتند سینما. کسانی که از شهرستان آمده بودند زیاد اهل سینما نبودند. آن موقع خیلی تعصب بود»



سینماچی - تقاطع خیابان فلاح (۱۳ متری حاجیان) و سبحانی (۱۶ متری امیری)، محله شبیری جی - ۱۳۹۶

تفریح و استراحت گاه بعدی هم قهوه خانه بوده است. مراجعانش بیشتر اهل محل یا کارگرانی بودند که در این محدوده پی کار بودند مثلاً بعد از ظهر را سری به پاتوق قهوه خانه می زدند تا صحبتی کنند، دور هم باشند و چایی بخورند. علاوه بر این خیلی از کارگران و مسافران گذری هم برای صرف غذا به این ها مراجعه می کردند. دیزی و کوفته، برای وعده ناهار یا شام بوده و صبحانه هم نان و پنیر، خامه و سرشیر بوده. آن زمان یخچال هم نبوده به آن صورت. غذا را هم روی اجاق خوراک پزی و یا روی هیزم، می پختند. به جز قشر کارگر معمولاً پیرمردهایی هم هرازگاهی برای قلیان کشیدن و یاد ایام جوانی به قهوه خانه ها سری می زدند. قهوه خانه در قدیم بروبیایی و رفت و آمدی داشت و ظاهراً آن برویا از سال های بعد از جنگ کم می شود. بعضی ها هم که به خاطر تلویزیونی که در قهوه خانه بود، به آن جا سری می زدند. «قهوه خانه مشهدی محمود بود فقط پنج شنبه جمعه شلوغ می شد چون کسی تلویزیون نداشت و مشهدی محمود یک تلویزیون لامپی داشت. دوزار می گرفت و پنج شنبه جلومی نشستند و سه زار می گرفت عقب می نشستند. صندلی ها را این طوری می گذاشت» (یوسف حسنی). درست مثل یک عکس مینیمال می ماند این که بدانیم، یک چاه آبی بوده در انتهای سی متری به سمت بزرگراه آیت اله سعیدی که مردم می رفتند و اطراف آن می نشستند. همانی که استخر کوچکی است در محدوده جنوب غرب پادگان جی که محل شنای بچه ها و دورهمی خانم ها بوده یا تکه فضای سبز باقی مانده از باغات طرشت در جایی که مردمان محله جنگل و انتهای آریانا می گویند. مردم بعضی روزها و تعطیلی های خاص به آن جاها می رفتند. البته از صحبت ها پیدا است که حتی همین ها هم در بین همه اهل محل مرسوم یا رایج نبوده است.

دیدن نمایش پهلوان و «پرده خونی هایی که تو قهوه خونه می شد»، از چیزهای دیگری است که اوقات فراغت و به قولی ساعات تفریح مردم را پرمی کرد. معمولاً جای معرکه گیری هم زمین خالی ضلع شرقی سی متری جی، بین ۱۶ متری امیری

و خیابان زمانی بوده. پهلوان زمین خالی و خلوتی را پیدا می کرد و به نمایش قدرتمندی خودش مشغول می شد. مردمان ما از قدیم علاقمند و دوستدار نمایش و سرگرمی بودند حالا از نوع پهلوانش دیگر خاص و ویژه است. شاید این مردمان قدیمی و صمیمی آرزوهای بر باد رفته شان را در بازوهای قدرتمند این پهلوانان می دیدند و کارهای بر زمین مانده شان را در زورمندی خاص اینان.

پهلوان بازی تو خرابه

فاطمه صفایی: معمولاً هر جا که خرابه بود پهلوان بازی هم بود. من با چادر خواهر بزرگم، نفر اول می نشستیم. بیشتر سمت سی متری هر جا خرابه بود. همه جایمان خاک خالی می شد. می آمدیم یک کتک می خوردیم که چرا خاکی شده اید. پهلوان زنجیر را پاره می کرد، مار می آوردند، گردن می انداختند. همه جمع می شدند یک قرون، دوزار، پنج زار می انداختند تو کاسه هایشان.

محرملی عسگری: این پهلوان ها می اومدند نمایشی می دادند دور اون ها جمع می شدیم، تماشا می کردیم. این جا پهلوان قد کوتاهی بود، اسمش پهلوان مفرط بود. جیپ داشت. جیپ رو از عقب می گرفت و می گفت نگه می دارم. واقعیت داشت واقعاً هم پهلوان بود. از سمت کبریت سازی می اومد. زنجیر می بست، پاره می کرد، معرکه گیری می کرد. تقریباً اون موقع تفریح ها این جوری بود.

تعزیه خوانی از قدیم الایام در ایران وجود داشته و در دوره هایی هم با استقبال و جفا روبه رو شده است. مردم از این که زندگی بزرگان مذهبی خود را به صورت نمادین در نمایش پیش رو می دیدند، به صورت واقعی متأثر می شدند و اشک می ریختند. در محله امامزاده عبدالله هم مردم تعزیه خوانی را دنبال می کردند و هنوز هم بعضی هیأت ها در محله تعزیه برگزار می کنند. یکی از محل های اجرای تعزیه، غرب بلوار سی متری جی محدوده مسجد امام حسن عسکری یعنی حوالی کوچه نظری بود. مردم محله من شاید از نقش این افراد تعزیه خوان می گذشتند و به شخصیت اصلی می رسیدند و دردهای زندگی خود را بازگو می کردند و دادخواهی و فریادری

می خواستند، شاید روح بزرگ این بزرگواران را در پس این کلاهخودها و شمایل و عباهای سبزی دیدند که این چنین غمگنانه تاریخ را به نظاره می نشستند تا سختی روزگار خودشان را فراموش کنند.



تعزیه قدیمی هیأت حسین بن علی - محدوده خیابان امامزاده عبدالله - اوایل دهه ۱۶۰



تعزیه خوانی در بلوار سی متری جی - محرم ۱۳۹۶ ش^۲

۱. مأخذ: آلبوم شخصی حسین ولدخانی

۲. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله

فکلی های دهه سی

این بخش، از آن گفت وگوهایی بود که به هم نگاه کردیم و خندیدیم، من و مردم محله ام. قرار بود در ذهن شان آلبوم تصویری لباس ها و تیپ شان را ورق بزنند و بگویند آن قدیم ها چه شکلی می کردند خودشان را، چه می پوشیدند و چگونه به اصطلاح خودشان را با تیپ روز هماهنگ می کردند. بعضی ها آلبوم شان دم دست بود و خوب ورق زدند و لباس ها و مدل مو و کفش و کلاه را نشان دادند. بعضی ها هم گفتند الان هم تیپی ندارند، آن موقع هم نداشتند. مردم محله را کاش می شد حالا در یک عکس دسته جمعی نشان داد. این مردم دانه های دلشان پیدا است. بعضی ها هم از تیپ و آرایش الان خیلی راضی نبودند و گله می کردند. آقایوسف می گوید «اون موقع خیلی ساده بودیم. اصلاً این مدهایی که الان می بینید اون موقع فکرش را هم نمی کردید که ممکن است این چیزها را ببینید. از ظاهر درآمدند، دختر و پسر با هم قاطی شده اند. اصالت خودشان را از دست داده اند». بعضی از مردم محله هم خودشان تیپ خاصی نداشتند ولی تیپ رایج را کلاه شاپو، شلوارهای پاچه گشاد، چادر، کت و دامن و ... تعریف کردند. هرکسی به هر لباس و پوشاکی که داشت برای هر جمعی، عزا و عروسی و مهمانی، راضی بود و حتی اگر ناراضی هم بود به همان قناعت می کرد این نبود که خودش را با لباس قرضی به زحمت بیندازد.



نمونه ای از پوشش رایج تابستانه متولدین دهه ۳۰ در اوایل دهه پنجاه، مکان: درب مسجد چهارده معصوم قلعه جی

تیپ شب عید

خانم ذبیحی: قدیم چادر گل دار بود. شلووارهای پارچه ای بود. الان لباس ها رو هر دوسه ماهیه بار می اندازند بیرون. اون موقع، ما ذوق شب عید رو داشتیم. بهترین لباسمون، سالی یک بار، عید بود. پدرم شب های چهارشنبه سوری ما رو می برد خرید. کفش و لباس و جوراب می خریدیم.

تیپ هیپی میپی

آقای جهانشیری: مردم آن چنان تیپ نمی زدند. بعدها، قبل انقلاب، تیپ هایی می زدند هیپی و میپی و از این چیزا تو این محله هم، بله، بود. جوونه دیگه... رایج شده بود.

غلام زمانی: تیپ جوان ها مدل شان فرق می کرد. شلووار پاچه گشاد بود. کلاه می گذاشتند. هیپی بودند. داش مشتی بود، سیبل چنگیزی بود. الان نه، همه خروس می شوند، تاج می گذارند. مرغ هم نیستند، خروس می شوند.



زن ها با چادر، بچه ها با پیراهمه و جوانان باکت و شلووار پاچه گشاد، پوشش رایج در محله، اوایل دهه پنجاه: خیابان رضوان فعلی محدوده قلعه جی (دیوار کاه گلی پشت دیوار باغ هادی خان - از بزرگان جی - در ضلع جنوب ورودی قلعه)^۱

صدای قدم‌های پاسبان

به نظر می‌رسد از زمانی که بشر خلق شده، بعضی وجوه منفی زندگی دنیایی هم با او به وجود آمده است. از جمله این‌که در همه جای جهان خلاف‌های کوچک و بزرگ به دست همین بشر از قدیم الایام تا به حال وجود داشته است. در این بخش ما از مردمان محله راجع به اوضاع امنیت در گذشته و حال می‌پرسیم. برای جلوگیری و پاک کردن زشتی‌ها و به پاکی و درستی رسیدن باید از مرز همین دانستن گذشت. دیدن و بی توجه رد نشدن نسبت به چهره زشت نابه‌هنجاری و رفتارهای نادرست در هرجایی این امتیاز را دارد که به فکر درست کردن چهره‌ای زیبا باشیم.



فضاهای ناامن در سطح محله امامزاده عبدالله - ۱۳۹۶ ش^۱

در صحبت‌های اهالی محله، ما به یک نمای کلی از قدیم تا جدید رسیدیم. در این باره مصاحبه‌ها و روایت‌ها چه در مورد قدیم و چه جدید متضاد است، ما نیز همه را کنار هم آوردیم. امنیت در این محله از قدیم تا حال وضعیت بد

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله

و بحرانی نداشته اما همیشه نیز با مسایلی روبه رو بوده است. با توجه به همان نمای کلی از محله از گذشته تا امروز باید در مورد مردمان گفت که «محله همین جوری بود، به قولی، پارادوکس و تناقضش خیلی زیاده. این جا آدم‌های مذهبی قوی یا نظامی‌های درست و حسابی بودند خلاف کارهای علنی هم بودند» (آقای نوری). این تنوع و ناهمگونی‌ها باعث ایجاد نظرهای مختلف در زمینه سطح امنیت مناسب یا نامناسب در محله مان شده است.



فضاهای ناامن در سطح محله امامزاده عبدالله - ۱۳۹۵ ش^۱

پدرپرچم‌دار

آقا و خانم بخشی: پدرم سردمدار همه چماق‌دارها بود. لات نبود. پدرچم‌دار بود. یعنی هیچ‌کس حق نفس کشیدن نداشت. کالانتری هم مطیع پدرم بود.

۱. فضاهای ناامن ایجاد شده به واسطه تملک بخش عمومی (شهرداری) و متروک ماندن ملک و زمین هم جوار آن، مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله

مخالف این ها بود. کسی تو محدوده حاجیان جرات نمی کرد از جلوی خانه مارد شود. سیگار دستش بود، حتماً یک کشیده می خورد. یا مثلاً عرق خور، مست بازی در بیاورد. اصلاً امکان نداشت. پدرم زنگ می زد، پاسگاه می بردش و یک کتک هم آن جا می خورد. پدرم رکن دوم ارتش بود و خیلی تیغش می برید. یک جورایی با همه این ها مخالف بود. من خودم راه می رفتم یک داش مشتی و کلاه شابگاهی می گذاشتند. من از وسط این ها رد می شدم به بچه ها ثابت می کردم که هیچ کس نمی تواند به من حرفی بزند. از وسط ممدکارتی و غلام سیاه رد می شدم و هیچ کس هیچ چیز به من نمی گفت.

مسئول و دلسوز

آقای ریسی (متولی سابق امامزاده و عضو شورایی): موقعی که من او دم این جا جزدگیری با مردم چیز دیگری نداشتم. چون خیلی از جوان های این جا یا معتاد بودند یا موافروش. موقعی که از این جا خواستم بیام بیرون ۸۵۰ پرونده تهیه کرده بودم که دادم به کلانتری. این جا خودم به عنوان مسئول، باهاشون صحبت می کردم تا حرف بزنند.

مردم لذت می بردند می گفتند چه کار داری می کنی، با جونت بازی می کنی، نکن. واقعاً وقتی برمی گشتم، ترس داشتم چون توی این محل زندگی می کردم و این هایی که می گرفتم، این بیرون، بعضی ها یک یلی هستند برای خودشون، بعداً با کارد می زنند، با قمه می زنند! خوشبختانه دیدم عوض شدند، صاحب زندگی شدند. الان منو که پیاده تو خیابون می بینند اون قدر اصرار می کنند که حتماً سوار ماشینشون بشم. بعضیاشون کاسب شدند و زن گرفتند. کلی مواد مخدر و چاقو و پنجه بکس گرفته بودیم ازشون که می دادیم به کلانتری. با کلانتری هم هماهنگی لازم رو داشتیم. اوایل امنیت امامزاده وضعیت خوبی نداشت و خلاف، به ویژه مواد زیاد بود اما دیگر کم شد.

آی دزد

عزتی: دزد الان دنیا رو برداشته، قبلاً خیلی بهتر بود. دزدی تو این محله، اصلاً نبود. ببینید زمان جنگ که موشک باران شد من دو ماه خونه رو همین طوری ول کردم. سه ماه بعد اومدیم دیدیم هیچی نشده. الان نمی تونی یه شب ول کنی. اومدن انباری من رو شکوندند درهای ماشینو، کامپیوتر رو بردند. تو پارکینگ خونه ام، امنیت کجاست؟ اون زمان هر شب دو تا پاسدار این جا می ایستاد. الان سالی یه بار یه دونه پاسدار نمی آد تو این منطقه. مسجد اون موقع باز بود، الان در مسجد اوقفله اس. شیرها رو می برند، فرش رو می برند، کفش ها رو می برند، اون موقع این طوری نبود.

حواسمون به خونه های هم بود

سید محمد حسینی و مرتضی صدری: اصغر آقا مامور کلانتری بود. موتور کلانتری را از داخل خانه اش دزدیدند. امنیت در این حد است. قدیم همه حواسشان به خانه های همدیگه بود. مثلاً حسن آقا می خواسته برود قزوین، می گفته آقا سید نیم نگاهی به خانه ما داشته باش، به همدیگه می سپردند. اطمینان داشتند به همدیگه. مثلاً به هم کلید می دادند که گل و باغچه را آب بدهند.

وایسا الان میام

غلامرضا توکلی: محله ما هم یک لیان شامپویی بوده قدیم، یعنی هفته ای ۵ بار دعوا نمی شد بچه ها سرشان را زمین نمی گذاشتند. بله، زیاد بود الان خیلی خوب شده، محل خودمان را عرض می کنم. الان نزدیک سه چهار سال است نه سروصدایی می شنوند نه... عرض به حضور شما، قدیم محل به محل فرق می کرد. مثلاً می گویم من نوعی رفتم هاشمی چیزی خرید کنم یا رواز من خوشش نیامده، چپ نگاه کرده ما هم چپ نگاه کردیم. شروع می شد. وایسا الان می آم و یه لشکرتوی ماشین و بریم و بیایم و این ها بوده قدیم به این شیوه بوده. این جا زیاد دزدی می شه، دزدی ماشین، خانه... بله، دزدی ماشین و قطعات و این ها.

ماشین خود من را سه بار دزدیدند، این دزدیده شده ها زیاد است، وسایل خانه را دزدیدند، این مسایل زیاد است.

به محله انگ بزیم

خانم توکلی: یک عده زیاد جوسازی کرده اند که محله امامزاده عبدالله پراز اراذل و معتاد است. من شهروند این جام و رفت و آمد می کنم تا الان مشکلی برایمان پیش نیامده. امامزاده عبدالله مشکل دارد اما آن قدر پررنگ نیست که بخواهیم به محله انگ بزیم. جورا نباید منفی کرد، همه جا معضل اجتماعی دارد اما ما در محله طوری این معضلات را بازتاب داده ایم که همه از اسم محله ما می ترسند. حیف است اسم امامزاده را خراب کنیم. محله را خودمان در حرف هایمان تحقیر کرده ایم که جای خوبی نیست، پراز معتاد است. البته که این جا امکانات نداریم، خیابان ها باریک اند، عقب نشینی نشده است، مکان امنی برای خواب معتادان شده و محله دچار مشکل شده. دلیلش این است که مردم محروم شده اند، نیروی انتظامی در محله حضور ندارد. مشکل هست اما جار زدن آن، بزرگ نشان دادنش کمکی به حل مشکل نمی کند. این طور ما فقط حرف می زنیم و محله را بدنام می کنیم و ساخت و ساز را هم تحت الشعاع قرار می دهیم، سازنده جرات نمی کند این جا سرمایه گذاری کند. درحالی که، اگر نوسازی شود خیلی از این مشکلات نیز حل می شود. روی قیمت خانه ها هم موثر است. خیلی از محلات از نظر جغرافیایی پایین ترند اما امکانات رفاهی ای که دارند، باعث شده معضلاتی مثل کارتن خوابی و حضور افراد ولگرد کمتر به چشم بخورد.

خانه خجسته

فضای سبز خانگی چه به شکل بیرونی یعنی باغچه حیاطی و یا بام و دیوار سبز و چه به شکل فضای سبز داخلی (آپارتمانی) با سلامت و شادابی مردم و محله گره خورده است. خیلی از خانه های قدیمی محله، باغچه ای و درختی داشته اند

و دارند اما به دلیل نوسازی و عقب نشینی های لازم برای افزایش عرض کوچه و معبرها که جهت تردد ماشین و خدمات رسانی مثل ماشین های آتش نشانی و آمبولانس و... لازم است، همین فضای سبز کوچک هم از دست رفته. خیلی از آپارتمان های نوساز حیاط های خیلی کوچک و باریکی دارند یا تمام بنا ساخته شده و اصلاً حیاطی ندارند. باتوجه به این که فضای سبز و بوستان هم در محله کمیاب است و آرزوی به دل مانده اهل محل است، دیدن خانه ای که سبز سبز سبز باشد، حال آدم را جا می آورد. در جامعه و شهر و محله امروز ما اهمیت و نیاز فضای سبز به هر طریقی احساس می شود و دلیلی هم ندارد که با وجود این همه آلودگی، ما نیز خودمان را از نعمت حضور و دیدار سبزی درخت و طبیعت محروم کنیم. خوشبختانه در منطقه ما نیز سه مرکز آموزش و مشاوره گیاهان آپارتمانی و باغچه ای از سوی شهرداری ایجاد شده است. سبزی و طبیعت و طراوتی که به بهبود کیفیت روانی ما کمک می کند. جای خوش وقتی است همان طور که در محله راه می رویم گاه گاهی بالکن ها و پنجره هایی را می شود دید که آراسته به سبزه و گل اند و نشانی از صاحبانی با دل پیراسته و پرمهر. از همه قابل توجه تر این که محله ما یک نمونه شگفت انگیز از این خانه ها را در خود جا داده، خانه آقای خجسته که بعضی از اهالی به آن خانه درختی می گویند.



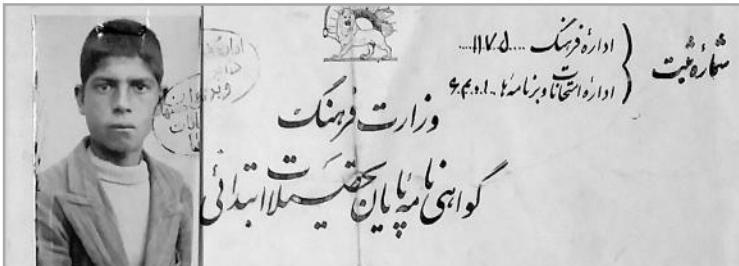
نمای بام خانه درختی از کوچه رضا بنده لو- ۱۳۹۵ ش^۱

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله



نمای بیرونی خانه درختی از خیابان فلاح (۱۳ متری حاجیان) - ۱۳۹۴ ش^۱

مردم محله، خانه خجسته و خانواده آقای خجسته را خوب می‌شناسند «اون خونه ای که تو خیابون حاجیان، تو حیاطش درخت داره! یک خانواده خوب و خیر و مؤمن اند. ماه رمضان، شب های احیا، هیأت اون جا می‌رفتیم. من خیلی تو مراسمشون شرکت می‌کردم. از هفت سالگی اون جا رفتم، فکر می‌کنم سی، سی و یک سال. بعد از اون دیگه هیأت رو جمع کردند. خانمش پارسال فوت کرده، خدا بیامرز. اسم خانمش، سیمین خانمه. واقعاً آدم های خوبی هستند» (خانم ذبیحی).



گواهی پایان تحصیلات ابتدایی محمد علی خجسته بخت - ۱۳۳۵ ش^۲

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله

۲. منبع: آلبوم شخصی محمد علی خجسته بخت

محمد علی خجسته بخت:

من این خونه رو اول انقلاب تو بهمن ۱۳۵۷ خریدم سیصد و پنجاه تومن. برای خرید خانه خدا خیلی کمک کرد. چند جا را دیدم. این سومین خانه‌ای بود که در این محله دیدم. خیلی خوب نقاشی شده بود. دو طبقه بود من چهار طبقه اش کردم. از محضر اومدیم بیرون، پنج تومن دیگه پول داشتم. رفتم این پنج تومنم یه کیلو شیرینی خریدم آوردم خونه. سال تقریباً ۶۳ - ۶۵ بود که دو طبقه رو اضافه کردم. روی این چهار طبقه با آهن، دو نیم طبقه دیگه اضافه کردم واسه ساخت بام سبز و فضای بیشتر. گل کاری رو به نظرم از سال ۷۰ کم کم درست کردم. تقریباً سریک سال تکمیلش کردم. هی اضافه می کردم. هشت تا خاور خاک برد. تکه تکه خاک و نهال می آوردم. اینا رو می خریدم و صورت داشتم دیگه. برای همین می دونم حدود ۵۷۵۰ نهال کوچک و بزرگ کاشتم. از گلدون کوچک تا بزرگ و درخت همه جوهره کاشتم.

فضای سبز خیلی هزینه بری داره. پنجاه ساله حرفه من باغبانیه. اینه که حالا ما تو این کار موندیم. تا جایی که یادم می آد درختایی که کاشتم برگ بو، درخت توت سفید، توت قرمز، انگور، کاج، سرو، انجیر، گیلان، زردآلو، هلو، اینا بوده تا حالا. بوته ها اولش پیچک، عبایی، شمشاد، یاس هلندی که درختچه حساب می شه درخت نمی شه مثل گل هست، شب بو، رز قرمز، رز صورتی، رز مینیاتوری، رز شاه ناز، گل میمون، گل عروس، گل ناز، داوودی. خونه من آدم های مهم و شخصیت ها اومدند مثل آقای قالیباف، آقای کرباسچی، آقای چمران، آقای جعفری، آقای نجفی، خانم ابتکار. از روزنامه و مجله هم اومدند مثل همشهری که چند دفعه اومده عکس گرفته، از صداوسیما هم واسه فیلم گرفتن اومدند مثلاً از کانال ۱ اومدند، کانال ۲ برای برنامه دیدنی ها، کانال ۳. خدا این حرفه رو به من داده، خداییه. از هفت سالگی توفضای سبز بودم. هفت سالم بود، مدرسه می رفتم شغل بابام باغبانی بود.

زمانی که اومدم تهران شانزده سالم بود. با این اتوبوس های دماغ دار از اصفهان

او مدم. دو سال رفتم بنایی یاد گرفتم. بعد رفتم دکان گرفتم و چند سال دکان داشتم. بعد رفتم با یکی تو میدون دکان عمده فروشی شریک شدم، مغازه خواربار فروشی. سه دهنه مغازه خواربار فروشی لبنیاتی و بزاز، توخیابون حسام السلطنه. سرقفلی بود دیگه. بعد اون جا رو ول کردم، شریکم سواد نداشت، نسیه به همه می داد، ورشکست شدیم.



خانه محمد علی خجسته بخت - ۱۳۹۶ ش^۱

حقیقت رو بگم، خونه را می خوام بکوبم و تنهایی بسازم، شریکی نمی خوام. روش هم می خوام یه طرحی پیاده کنم که همین حالت باغ و گل باشه. می خوام از طریق وام و اینا کاری بکنم. بعد از ساخت، از درآمدزایی همین جا می شه اقساط وام رو برگردونم. نوکه می سازند، بلدند چه روشی کار کنند که دیگه هیچ مشکل و دردسری نداشته باشد. زیرساخت این خونه چون قدیمی سازه اون جوری که باید باشه، نبوده. می خوام تو خونه جدید آهن هایی بزنم تا اون باری که می خوام روش بذارم، استقامت داشته باشه. الان ماشاا... این قدر علم پیشرفت کرده که این کارا دیگه هیچ کاری نداره. همین شده که من دلم می خواد این جا را بسازم. یه کاری بکنم که اگه بشه این حیاطش هم بگیرم دیگه باغ و باغچه را فقط از رو بذارم. خیلی زیبا می شه، بزرگ تر می شه، جالب هم می شه.

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله

می‌خوام با اون دارودرخت انجام بدم که می‌شه یه باغ، چون خودم می‌دونم چه درختایی بکارم که همیشه سبز باشه و هیچ موقع از برگ نیفته. به این کار واردم.



۱. حیاط جنوبی خانه درختی محله امامزاده عبدالله - ۱۳۹۶ ش^۱

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله

فصل ۳

امامزادگان همه ما

(روایت حضور و شهادت و آستان امامزادگان عبدالله و زید (ع))

به آسمان نگاه می‌کنیم

اهل محله امامزاده عبدالله که باشی، حتماً سری به بقعه امامزاده زده‌اید؛ شاید هر روز نماز جماعت را آن جا بخوانید، شاید غروب‌های پنج‌شنبه بروید زیارتی بکنید، حاجتی بخواهید، روزهای عزاداری بروید کنار هم محله‌ای‌ها، دسته‌ها را ببینید یا در صف سینه‌زنان و زنجیرزنان سوگوار باشید. این محله با امامزاده است که محله می‌شود. اعتقاد اهالی محله به امامزاده، قدیمی است. پدر و پسر، مادر و دختر آمده‌اند این جا درددل کرده‌اند، حاجت خواسته‌اند، گریسته‌اند، چشم در چشم هم محله‌ای‌ها دوخته‌اند و این مکان مقدس را برای با هم بودن، برای وصل شدن به دنیایی دیگر حفظ کرده‌اند.



نمایی از ضریح امامزادگان عبدالله و زید - ۱۳۹۵ ش^۱



مادرو کودک در کنار ضریح امامزادگان - ۱۳۹۵ ش^۱

شفایافتگانیم

زهرارسولی: این جا این طوری نبود. یک صندوق کوچک داشت، سه تا پله می خورد می رفت بالا. الان که این طوری شده، ده بیست نفر رو شفا داده است. کور شفا داده، معلول شفا داده، کمردردی شفا داده، لال شفا داده. این ها را که شفا داد، امامزاده کم کم بزرگ شد. آمدند درست کردند. یک خانم آمد این جا بچه اش شفا گرفت، یک کم حرم را درست کرد، یک کم دست کاری کرد. بعد اُهی شفا داد، مردم آمدند. این طوری نبود، یک صندوق کوچک بود مردم می آمدند، پول می انداختند. یک نفر نشسته بود، جمع می کرد. آقای ریسی آمد سقاخانه راه انداخت، طبقه پایین را درست کرد. آقای سرهنگ آمد... از وقتی من آمده ام پنج تا رییس عوض شده. هر کدام هفت هشت سال کار کردند.

۱. عکس از رویا میرزا قوام



نمایی از ضریح امامزادگان عبدالله و زید - ۱۳۹۵ ش^۱

ضریح چوبی کوچک

هاجر دوستی: وقتی ما آمدیم تمام این جاها گندم کاری بود. امامزاده کوچک بود و یک جعبه رویش گذاشته بودند و یک پیت که درش را سوراخ کرده بودند و مردم دوزاری و پنج شاهی و پنج زاری تویش می انداختند. بعدها داخل آن، یک ضریح چوبی کوچک درست کردند. یک سیل آمده بود و پشت امامزاده یک دهنه باز شده بود. یک دفعه پدرم گفت: بچه ابا الفضل را آب برد. به خواست خداوند عالم سوراخ باز شد و آب به امامزاده نرسید. بعدها افتاد دست اوقاف. اوقاف هر چند سال یک بار کسی را گذاشت و جمع و جور کرد و دیوار کشی کرد. ملا صالحی خیلی زحمت کشید.

۱. عکس از رویا میرزا قوام

اخلاص سنگ فروش

فرمانی: منطقه ما همه اعتقاد خاصی به بچه‌های ابالفصل دارند، یعنی استقبال محلی ما خیلی عالی بوده و هست. این‌ها که نوادگان ابالفصل هستند. شما حساب کن کسی که نام ابالفصل رو می‌شنود، حتی مسلمانم که نباشد، یه تکونی می‌خورد. یک خاطره تعریف کنم. داخل حرم کنار ضریح، اون جا قبلاً یک در کوچک به حسینه بود. دیدیم سخته مردم و نمازگزارها بروند و برگردند، رفت و آمد مشکل شده. پنج شش نفر به اتفاق اون جا فعالیت داشتیم. یکی بود به نام آقای واحدی نامی ایشون نه سال نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا رو می‌خوند، مداحی هم می‌کرد. الان هم ایشون هستند. بسیار آدم پاکیه. بالاخره بروبچه‌ها صحبت کردیم زمان آقای ریسی. از مردم پول جمع کردیم اون در را گذاشتیم. بعد اون دیوار رو تخریب کردیم، بنا و کارگر آوردیم برای تخریب و بازسازی. دو تا در برای امامزاده درست کردیم یکی این در ورودی، یکی هم از آن قسمت. اون زمان بنده خدا سازنده، دستمزد از ما نگرفت، فقط پول خرید چوب‌ها را از ما گرفت. دیگه از اون زمان در ورودی از حرم به حسینه درست شد. ما با حاج آقا عمروانی، ایشون هم برادر شهید هستند، رفتیم هم‌رنگ اون سنگ‌ها رو بگیریم که دورنگ نشه. میدون شوش رو گشتیم، پیدا نشد. جاهای دیگه رفتیم، پیدا نکردیم. آدرس شهر زیبا رو دادند، به اصطلاح دریای سنگ پیدا کردیم. از سنگ نمونه با خودمون برده بودیم. یه آقایی نشسته بود، سبیل به این کلفتی، صورت هفت تیغ، موهای فری. گفتم من از این سنگ این مقدار می‌خوام. ابزار هم بزن صاف و خوشگل باشه. گفت: باشه. همه این کارها رو کرد. اومد فاکتور بنویسه، گفتم من برای امامزاده این‌ها رو می‌خوام. بچه‌های حضرت ابالفصل‌اند، نوادگان حضرت ابالفصل‌اند، تخفیف بده. بلند شد. منو بغل کرد و بوسید. اون فاکتوری هم که نوشته بود، پاره کرد. گفت حاجی جان، این سنگ‌ها همش مال منه، هر قدر نیاز دارید، بیاید ببرید. صحبت پول هم نکنید. خودم و همه این‌ها فدای حضرت ابالفصل. باور کنید اون چهره اصلاً نشون نمی‌داد. اما اخلاصش رو نشون داد به حضرت ابالفصل. هر کار کردم، حتی تبرک هم از ما پول بگیره، نگرفت.



حضور دسته‌های عزادار در آستان امامزادگان عبدالله و زید در ایام محرم - ۱۳۹۴ ش^۱

۱. مآخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله

شهدای ری در زمین جی

بعضی از اهالی می‌گویند امامزاده عبدالله، که از نوادگان حضرت ابوالفضل العباس بوده است، پس از واقعه خونین کربلا به همراه برادران خود زید و ابراهیم به ایران هجرت کرده‌اند و فرزندان مستقیم حضرت هستند. برطبق شجره‌نامه‌ای که امروزه توسط علمای نسب‌شناسی به دست آمده و در ورودی بنای آستان هم می‌توانید مشاهده کنید، نسب امامزادگان عبدالله و زید، با شش واسطه به علم‌دار کربلا می‌رسد. پدر بزرگوارشان، سید ابراهیم، از علویان ری و قزوین بوده است. ایشان با شکل‌گیری نخستین دولت علوی ایران در منطقه طبرستان، به ایران مهاجرت کرده و در جنگی به دست حاکم وقت ری به شهادت می‌رسد. پسرانش عبدالله و زید نیز پس از دستگیری به شهادت می‌رسند و پیکرشان را در روستای جی به خاک می‌سپارند؛ خاکِ متبرکی که از آن پس به مدفن اهالی روستا تبدیل می‌شود.



نمایی از درب اصلی آستان امامزادگان عبدالله و زید - ۱۳۹۴ ش^۱

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله

شجره نامه

نوری: وقتی ما کوچک بودیم به این جا می گفتند امامزاده عبدالله. بعد از مدتی گفتند نه، این جا دو تا امامزاده هست: عبدالله و زید. اوایل می گفتند بچه های بلافضل حضرت ابوالفضل اند. من خودم تاریخ رو می خوندم، می گفتم این غیر عقلانیه. شاید پنج شش سال باشه که این شجره نامه روز دند. طبق این شجره نامه معلوم شد که با پنج شش نسل، می رسند به حضرت ابوالفضل. بعضی ها می گفتند عبدالله و زید تو خود کربلا شهید شدند، ولی بعد که شجره نامه اومد، این مشکل برطرف شد. بچه که بودیم، مثلاً بیست و پنج سال پیش، امامزاده زید، خیلی صحبتش نبود. بعدها کم کم تودهننا چرخید و تو ذهن اومد که آقا این جا امامزاده زید هم هست، یه دونه نیست. الانم این جا رو به امامزاده عبدالله می شناسند، امامزاده زید رو کمتر می شناسند.



سید مرتضی طباطبایی از هیأت امنای امامزاده (تصویر سمت راست) و سید نقی ریسی متولی سابق آستان امامزادگان عبدالله و زید اوایل دهه هفتاد ش^۱

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله

سِرِ راهِ امامزاده

مرضیه کمالی: یک باریک بچه آوردند که عموحسن نگهش دار ما بریم دوتا نان بگیریم، برگردیم. رفتند و برنگشتند. بچه گریه می‌کرده. نوزاد بود، نافش هم نیفتاده بوده هنوز. دختر داییم بچه نداشت به اون گفته بود، این بچه رو چه کار کنم؟ از ترس زهرانمی‌تونم ببرم خونه. اونم گفته بود، بده من نگه می‌دارم، از خدا می‌خوام. بچه رو بزرگ کرد و شوهر داد و حالا دوتا پسر بزرگ داره. یک نفر دیگه هم که این ماجرا را دیده بود، گفته بود عموحسن من بچه ندارم تو رو خدا کسی آورد، این دفعه بده به من. یک بار هم که برف زیاد اومده بود، پسر بچه‌ای رو گذاشته بودند کنار باغچه‌ها. توی قنداق بود. اون رو داد به همون آدم. این پسر بعداً شهید شد.



حضور مادران و فرزندان در روز حضرت علی اصغر ششم محرم- آستان امامزادگان عبدالله وزید ۱۳۹۵ ش^۱

۱. عکس از رویا میرزا قوام

اندر زیادت باران و ارادت همگان تا امروز

تا آن جا که می دانیم، بنای بارگاه امامزادگان به شکل امروزی در دهه پنجاه ساخته شده و کمی پیش از انقلاب تکمیل شده است. قبل از آن، آستان امامزادگان بنای خشت و گلی کوچکی داشته است. افزایش جمعیت ساکن اطراف امامزاده و شکل گیری محله، علت عمده توجه بیشتر و جمع آوری کمک مالی برای بازسازی بنا محسوب می شود. در یکی از سیلاب های محله، باز شدن دهنه یکی از چاه های قنات امین الملک که در قسمت غربی آستان بوده، بخش زیادی از آب ناشی از سیلاب را که در گودی امامزاده و کوچه های اطراف، جمع شده به سوی خود می کشد و بقعه را از خطر نابودی کامل در امان نگه می دارد. اهالی این اتفاق را به عنایت امامزادگان تعبیر می کنند و توجه بیشتری به ساخت بنایی درخور شأن این امامزادگان نشان می دهند. ضریح امامزاده تا سال ۱۳۸۳، ضریحی چوبی و هشت ضلعی بوده و ساختمانش به شکل یک هشت ضلعی منظم. تا این که در محرم سال ۱۳۸۴ ضریح تازه طراحی شده با حضور مردم و مسئولین افتتاح می شود. در سال ۱۳۷۸ هم ساخت کتابخانه ای در جوار امامزاده آغاز شد، که دو سال بعد به بهره برداری رسید.



نمایی از روزهای برفی آستان امامزادگان عبدالله وزید- بهمن ۱۳۹۶ ش^۱

۱. مأخذ: دفتر فرهنگی آستان امامزاده عبدالله

کمک مردم تا بلندای گنبد

طباطبایی: یک صندوق گذاشتیم، مردم کمک کردند و بنایی را شروع کردیم. دیوار هم نداشت. ساخته شد و رفت بالا. دیوارها رفته بود بالا، نزدیک گنبد بود که انقلاب شد. کار برقش را، غیر از لوازم مورد نیاز که می خریدیم، خود من انجام می دادم. این جا بیابان بود. وقتی این جا می ایستادیم، پادگان جی را می دیدیم. این جا یک راهی بود که می رفت امامزاده حسن. ماشین رونبید. بعدها دیواری دورش کشیده شد. به این جا رسید. چند سال پیش هم هیأت حسینیۀ پشتش را درست کردند.

سبز مثل سادات، سبز مثل طبیعت

عباس مقدم: این جا سرتاسر درخت توت بود. مردم می رفتند، توت می خوردند. صاحب هاشون می تکوندند و می فروختند. همین امامزاده هم کلی درخت توت داشت ولی چمنی وجود نداشت. درخت توت و صیفی کاری بود. از کنار امامزاده به اون ور گوجه، بادمجون، خیار و این جور چیزا می کاشتند، مزرعه بود.

مقبره در آن سالها

آقاجانی و مجیدی: اون سالی که سیل اومد، امامزاده عبدالله خراب بود. یه مقبره درست کرده بودند. یه تکه پارچه مشکی انداخته بودند روش. تمام محوطه گل بود. تا زانو توی گل بودیم. دیوارهای امامزاده هم خراب شده بود. هرچی برف می آمد تو این کوچه. اون موقع هم برف زیاد می اومد. برفارو جمع می کردیم می ریختیم این جا، توی محوطه امامزاده، چون گود بود، دیوار نداشت. دور خود قبر هم چیزی نبود. فقط یه مشکی انداخته بودند رو قبر.

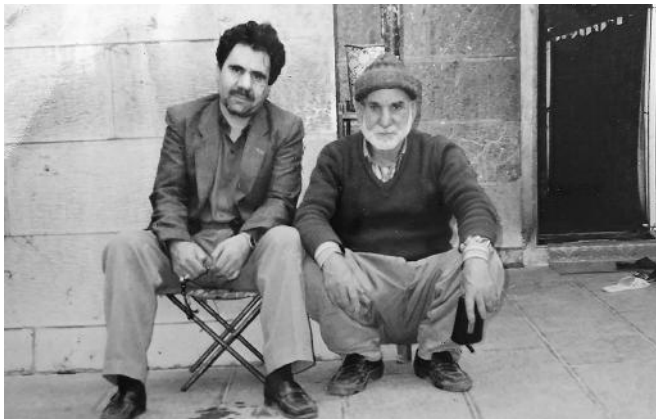
افتخار خادمی

از همان آغاز تا حالا، آدم های زیادی افتخار خادمی و تولیت آستان امامزاده را داشته اند. امامزاده مرکز رجوع مردم بود. مردم آن ها را می شناختند و به آن ها احترام می گذاشتند. اعتمادی که مردم به آن ها داشتند، گاه گره هایی را می گشود

و مشکلاتی را حل می‌کرد. متولیان آستان امامزاده عبدالله تاکنون آقای شیر، سرهنگ زمانی، آقای ریسی، آقای جعفرپور و حاج تقی بوده‌اند. بعد از انقلاب، مدیریت این مکان به سازمان اوقاف سپرده شد.

زحمات عموحسن

هاجر دوستی؛ الان همین جا که درخت است یعنی دقیقاً پشت همین چنار، یک رختشوی خانه بود. از آب انبار با سطل آب می‌کشیدند و رخت می‌شستند. من بچه بودم می‌رفتم از این آب انبار با سطل آب می‌آوردم. رختشوی خانه وقف است، مال امامزاده است. آن‌ها را خراب کردند و جایش این مغازه‌های جلو امامزاده ساخته شد. اگر الان بکنید، زیرش آب انبار مشخص است. قدیم‌ها در آفتابه‌های آهنی آب می‌پاچیدند، این جاها و جاها می‌زدند. یک عموحسن بود، خدا رحمت کند، شصت هفتاد سال این جا زحمت کشید. پیرمردی بود، اون موقع این جا نه موزاییک بود نه چیزی، اون این جا را مثل گل می‌کرد. یک سنگ یادبود هم برایش گذاشتند، به اسم عموحسن نوده، پشت در امامزاده است. اون خیلی زحمت امامزاده را کشید. بی اندازه زحمت کشید.



مرحوم حسن نوده خادم قدیمی امامزادگان عبدالله و زید (سمت راست) - سید مرتضی طباطبایی از هیأت امنای امامزاده - اوایل دهه شصت^۱

۱. مأخذ: آلبوم شخصی سید مرتضی طباطبایی



نمایی از داخل آستان امامزادگان عبدالله وزید - ۱۳۹۴ ش^۱

خادم مخلص

خانم بامداد: حاج آقا طباطبایی خیلی آدم مخلصی بود. سید هم بود. همون جا تو امامزاده هم می نشست. از ورودی امامزاده که وارد می شدیم، سمت چپ یه خونه ای بود، اون جا زندگی می کرد. تقریباً یه اتاق چندمتری بود. بنده خدا یه چیزهای قدیمی هم داشت. ما می رفتیم ببینیم چی زیرمتهای قدیمی درازش گذاشته. یه گلیم انداخته بود تو اتاق. خیلی آدم خوبی بود. آدم درستی بود.

اوقاف

رییسی: من منصوب اوقاف بودم. نذورات امامزاده را از یک میلیون و هشتصد تحویل گرفتم و به بیست تومان رساندم. سقاخانه ای که شاید نمونه اش در

۱. مأخذ: دفتر فرهنگی آستان امامزاده عبدالله

تمام امامزاده‌های ایران نبود، این‌جا ساخته بودم و خراب کردند. کشتارگاهی درست کرده بودم که جلوی بچه‌ها قربانی نکنند. پارک بازی برای بچه‌ها درست کرده بودم در خود محوطه، کنار دیوار شمالی. کنارش بوستان گل درست کرده بودم. کتابخانه خیلی بزرگی درست کردیم در زیرزمین با حدود ده هزار کتاب. کتابخانه کودک را پیگیری و درست کردم.

پناه و نام‌ونشان ما

امامزاده عبدالله هویت محلهٔ ماست. نام‌ونشانی است که محله‌مان را با آن می‌شناسیم. کانون و مرکزگردهمایی ماست. آن‌جا با هم آشنا می‌شویم، دوست و آشناهایمان را می‌بینیم. در عزاداری‌های دههٔ اول محرم در آن به خیل عزاداران حسینی می‌پیوندیم، وقتی که همهٔ هیأت‌های محلات هم جوار در روز عاشورا به صحن امامزاده می‌آیند و عزاداری می‌کنند. آن روز، دسته‌های عزادار زنجیرزن و سینه‌زن را که می‌بینیم، به خودمان، جمع‌مان و محله‌مان می‌بالیم. فقط هم عزاداری نیست، مراکز فرهنگی و مذهبی که حول امامزاده ایجاد شده‌اند. هرروز جمعیت زیادی را، هم از اهالی محل و هم از ساکنان دیگر محلات، به امامزاده می‌کشاند. با هم زیارت می‌کنیم و هرروز بخش مهمی از حیات فرهنگی‌مان را در امامزاده عبدالله می‌سازیم.



دسته عزاداری در ورودی اصلی آستان امامزادگان عبدالله وزید - ۱۳۹۴ ش^۱

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله



درب ورودی شرقی آستان امامزادگان عبدالله وزید - ۱۳۹۴ ش^۱

فصل ۴

از روزگار بساز و بنشینی تا قصه بساز و بفروشی

(روایت ایجاد و تغییر سیمای کالبدی محله)

ساختن ساده بود و با قناعت

شکل‌گیری بسیاری از محله‌های تهران در کمال سادگی و براساس قناعت و ساده‌زیستی بوده است. مردم از شهرهای مختلف به تهران می‌آمدند و یافتن زمینی ارزان و ساختن اتاقی کوچک و ساده، بهتر از اجاره‌نشینی بود. زمین‌های بزرگ بیشتر برای ملاکین قدیمی و صاحب منصبان پایتخت بود. آن‌ها زمین‌ها را به قطعه‌های کوچک تفکیک می‌کردند و به این ترتیب شمار زیادی از مردم می‌توانستند برای خود سقف و سرپناهی بسازند. پیش می‌آمد که «سقف و سرپناه» آن‌روزها، اتاق کمتر از ۱۲ متر باشد. مهمانی‌ها و دیدوبازدیدهایی که در همان یک اتاق انجام می‌شد. عملیات ساخت، در عرض دو سه ماه به پایان می‌رسید و اگر کسی بعدها می‌توانست در حیاط یا پشت بام اتاقی دیگر بسازد، این اتاق به مستاجر داده می‌شد. آشپزخانه و حمام و انباری و سرویس بهداشتی هم در حیاط و به طور مشاع برای همه ساکنین ساخته می‌شد. البته ساخت آشپزخانه، انباری و حمام هم چندان مرسوم نبود و از دهه پنجاه به بعد و به مرور به خانه‌ها اضافه شد. برخی از خانه‌هایی که متراژ کوچکی داشتند، به دلیل کمبود فضا، آشپزخانه‌شان به زیر راه‌پله محدود می‌شد و فضای مستقلی را به خود اختصاص نمی‌داد.



نمونه‌ای از ساختمان‌های ۲/۵ طبقه که رایج‌ترین نوع بنای ساختمان‌های قدیمی این محله است - ۱۳۹۴ ش^۱

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله

سال‌ها بعد بچه‌ها بزرگ می‌شدند و ازدواج می‌کردند و خانواده‌ها تلاش می‌کردند با ساختن یک اتاق برای فرزند خود، سرپناهی درست کنند. آن‌ها که پیشتر اتاقی اضافه ساخته بودند و مستاجر داشتند، با ازدواج فرزندان اتاق را به آن‌ها می‌دادند.

دست خالی و زمین خالی و خونه‌سازی

خانم ذبیحی: این جاده بوده. این سمتش که اول اومدیم، بیابون بوده. پدرم به مادرم می‌گه یه جا هست که زمین خالیه آگه بسازم، می‌آی بشینی؟ مادرم می‌گه آره می‌آم. پدرم می‌گه پس می‌ریم نزدیک فرودگاه، جایی می‌برمت که هواپیماها روبیننی. بعد پدرم این خونه رو می‌سازه و ۷-۸ ماه بعدش مادرم رو می‌آره. بار اول چون دست و بالش خالی بوده، یه سقف دومتري می‌زنه که تا بالای در بوده. اوایل انقلاب طبقه بالا رو می‌سازه. پدرم سقف این جا رو که می‌خواست بلندتر کنه، سه ماه رفتیم خونه همسایه، مجانی نشستیم. خودمون هم مستاجر داشتیم که مجانی توانون یکی اتاقمون می‌نشستند. قدیم این طوری بود. تا سال ۵۷ که یادم میاد، سرراه پله آشپزی می‌کردیم که سقفش هم چوبی بود. تا این‌که پدرم طبقه بالا رو ساخت.

راه‌پله یا نردبان

رضا عسگری: این جا همه خونه‌ها کفی بود. دو طبقه نداشتیم. از سال ۵۰ به بعد ساخت طبقه دوم و سوم شروع شد. تا سال ۵۰ بیشترین اتاق بود نهایتاً دو تا اتاق. راه‌پله نبود، ۹۹ درصد مردم با نردبون می‌رفتند بالای پشت بوم. بالای پشت بوم جوری بود که همه به هم راه داشت. راهروها همه سقف هاش حصیری بود. فقط سقف رو اتاق طاق می‌زدند. کاه‌گل بود، گچ‌کاری نکرده بودیم. داخل اتاق‌ها گچ‌های سفید بود. مادرم با جارو می‌کشید تو کاه‌گل‌ها تا رونقی بگیره.



تصویری از کوچه تقوی: ضلع شمالی کوچه نوسازی شده و دسترسی مناسب برقرار شده و ضلع جنوبی به شکل قدیمی باقی مانده - ۱۳۹۶ ش^۱

۱. مآخذ: آرشیدفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله

محله رونق گرفته

رجب معروفخانی: تا سال ۵۰ - ۴۹ مردم دست و بالشان بسته بود. بعد از اون کم کم شروع کردن به ساختن طبقات بالاتر روی خانه ها. قبش هم می ساختند، ولی کم. سال ۵۴ یواش یواش مردم قدرت گرفتند، دست و بالشان خوب باز شد. ساخت و ساز بیشتر شد و خانه ها رفت بالا و وسیله ها گران شد. الان هم چندین سال است، شراکتی می سازند. سازنده می سازد برای صاحب زمین و نصف نصف هرکسی سهمش را برمی دارد. خانه ها هم کوچک است و چند خانه باید با هم جمع شوند تا بشود خانه ای ساخت. دوباره محله رونقی گرفته است.



تصویری از کوچه بابایی در محله امامزاده عبدالله - ۱۳۹۷^۱

از آب فشاری تا آب لوله کشی، از درشکه تا ماشین

رشد و گسترش برخی تاسیسات و تجهیزات شهری نظیر برق و تاحدودی آب در محله امامزاده عبدالله (ع) و دو خیابان سادات و امامزاده از همان اوایل ساخت و ساز خانه ها آغاز شد. براین اساس روند ایجاد تاسیسات در محله که محله ای در حاشیه شهر به حساب می آمد، از نیمه دوم دهه سی صورت گرفت. در سال ۱۳۳۶ برق به محله آمد و پس از گذشت ۵ ماه از آمدن برق،

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله

آب فشاری به سرخیابان‌ها رسید. حدود یک دهه بعد و به مرور، خرید انشعاب آب لوله‌کشی میان اهالی رواج یافت. با افزایش جمعیت محله، در سال ۱۳۴۲ زمین دو مدرسه محله، توسط تیمسار مظفرامیری، وقف و توسط وزارت معارف ساخته شد. تنها درمانگاه محله نیز در سال‌های اولیه دهه ۱۳۷۰ به هزینه و مدیریت دولتی به نام درمانگاه تقی‌نیا ساخته شده که بیشتر به صورت یک مرکز بهداشتی - درمانی در حال فعالیت است. در دهه‌های اخیر نیز ساکنان محله به خصوص ساکنان خیابان‌های اصلی نظیر سادات و امامزاده، بخشی از املاک خود را به تجاری تغییر کاربری داده‌اند و از این طریق خدمات مختلفی به هم محله‌ای‌های خود ارائه می‌دهند و با توجه به جذب جمعیتی که محله و آستان امامزاده عبدالله (ع) داشته و دارد، امکان رونق اقتصادی و معیشتی را برای خود فراهم می‌آورند.

طبیعتاً شکل‌گیری هسته اولیه محله نیاز به ایجاد کوچه و خیابان‌های شهری را ایجاد کرد و با افزایش جمعیت وسایل نقلیه نیز به متناسب با توسعه شبکه راه‌ها افزایش یافتند. ابتدا در شبکه و گاری و چارپایانی نظیر اسب و قاطر بیش از اتومبیل‌های نوظهور مورد استفاده قرار می‌گرفتند اما بعدها استفاده از اتومبیل از نوع روباز در بیشتر نقاط پایتخت مرسوم شد. بدیهی است حجم سفرهای درون شهری با وجود معابر تنگ و خاکی مشکلات زیادی ایجاد می‌کرد تا این که در دهه ۵۰ شبکه‌ی مواصلاتی تاحد زیادی ایجاد شد اما هم‌چنان ارتباط محله با مناطق مجاور به خصوص از جنوب محله به دلیل وجود کارخانجات متعدد ناممکن بود و بعدها شهرداری با خرید کارخانه پروفیل‌سازی توانست امامزاده عبدالله را به سه راه‌آذری متصل کند و در محل اتصال این دو، پایانه تاکسی و اتوبوس هم دایر شده که تردد ساکنان این محدوده را آسان‌تر کرده است.



در شبکه سواری در خیابان های تهران در دهه چهل^۱

در ابتدای شکل گیری تهران، با توجه به ضعف و بی توجهی به مسایل حیاتی شهر، نظیر آب رسانی و ایجاد شبکه های آب و فاضلاب و نیز توزیع مناسب سوخت، در تمام پایتخت با موانع زیادی همراه بود. سیستم های سنتی نظیر قنات و آب انبارهای کوچک خانگی و حفر چاه برای فاضلاب شهری، مهم ترین شیوه های رایج در دوران رشد محله ای امامزاده عبدالله بودند. هر خانه یک آب انبار با مساحت تقریبی ۴ الی ۱۰ متر داشت که از آب گردآمده در آن برای شست و شوی لباس و ظرف و استحمام و در بسیاری اوقات با وجود ناسالم بودن آب، برای نوشیدن استفاده می شد. در هر محله فردی به نام میراب وظیفه هدایت آب و آب انبارهای خانگی را برعهده داشت که بر میزان آب توزیعی نظارت می کرد. بعدها آب شهری به طور محدود به محلات سراسر شهر رسانده شد و در هر محله چند نقطه برای نصب شیرهای «آب فشاری» در نظر گرفته شد که به لحاظ بهداشتی وضعیت به مراتب بهتری داشتند. در تابستان هم

۱. عکس با همین عنوان در چند سایت خبری و خبرگزاری انتشار یافته است اما از عکاس یا منبع اصلی نشانی پیدا نکردیم.

یخچال‌های سنتی در چندین نقطه از شهر، کار تامین یخ را برعهده داشتند که معمولاً افرادی مسئولیت توزیع و فروش یخ در سطح محلات را برعهده می‌گرفتند. در مورد فاضلاب شهری هنوز در برخی از کوچه‌های جنوب شهر تهران، سیستم فاضلاب به‌طور کامل ایجاد نشده است. با این وجود در سال‌های اخیر بخش اعظم شهر به سیستم یکپارچه فاضلاب شهری متصل شده‌اند. با توجه به کمبود آب، قبل از ایجاد آب شهری، استحمام در منزل کمتر اتفاق می‌افتاد و کسانی که به لحاظ مالی مختصر بضاعتی داشتند از حمام عمومی استفاده می‌کردند. البته گرم کردن آب در منزل هم کار سخت و هزینه‌بری بود و با توجه به این مسایل رفتن به حمام عمومی مخصوصاً به شکل خانوادگی یا گروهی رایج بود. سوخت رایج در آن روزگار نفت بود که توسط افرادی و به وسیله گاری در محلات توزیع می‌شد؛ «نفتی» یکی از مهم‌ترین مشاغل دهه‌های ۳۰ تا ۶۰ تهران بود که معمولاً شغلشان به عنوان صفت یا لقب آن‌ها تا سال‌های سال باقی می‌ماند. گازکشی نیز در حوالی سال‌های ۱۳۷۶ در منطقه صورت گرفت و به این ترتیب بخش زیادی از مشکلات مردم برطرف شد و مشاغلی نظیر نفتی هم به بخشی از خاطرات تبدیل شد.

اولین‌ها در محله

دکتر شاه‌علی: حدود ۵-۱۳۳۴ اولین داروخانه در محدوده جی به اسم داروخانه مرکزی جی افتتاح شد. همون داروخانه‌ای که در خیابان ۱۶ متری امیری بوده و هست. داروخانه قصرالدشت در سال ۱۳۴۸ افتتاح شده که در سال ۱۳۸۱ من جوازش را خریدم و به اسم مرکزی یادگار تغییر نام دادم که در محدوده منطقه ۹ و محله خودمان است. درمانگاه فرهاد در ۱۶ متری امیری اولین درمانگاه محدوده جی بوده. درمانگاه تقی نیا هم که تنها مرکز درمانی محدوده محله ما در منطقه ۹ است. جواد سکوتی: اولین بانکی که زدند همین بانک صادرات شعبه ۷۷۲ حاجیان این جا بوده. بانک ملی بعدش اومد. مدرسه پسرانه شهید مفتاح قدیمی.

حاج موسوی کتاب فروشی قدیمی این محل بوده. هنوز هم خودش و پسرش توسی متری حاجیان مغازه شون رو می گردوندند.



مرکز بهداشتی - درمانی تقی نیا همراه آزمایشگاه و فوریتهای پزشکی ۱۱۵، خیابان شاه پروری
(چرچانی سابق) - ۱۳۹۶

بساط زندگی روی گاری

مریم بامداد: آب گرم نبود پریموس روشن می کردیم اونم با چه سختی، روشن نمی شد. علاءالدین هم با اون بوهایی که مثل نفت توی خونه ها می پیچید، ناچار بودیم واقعاً. پریموس مثل همین گازهای پیکنیک با شدت می سوخت. ۱۷ کیلویی آب جوش می داشتند. لباس جمع می کردیم می شستیم. در منطقه خودمون چند جا آب فشاری داشت. سرسادات، یه دونه سر رویایی، سر کوچه لشکری که الان اسمش شده پرستش، یکی به سمت ۱۳ متری داشت. ولی آب شرب نداشتیم باید از فشاری ها می آوردیم. یادمه کوچک بودم برای خرید شیرو ماست باید کاسه می بردی با کاسه می گرفتی. گوشت رو این جور کلی نمی گرفتند، روزانه می گرفتند. وسیله برای نگهداری نداشتند بیشتر برای مصرف روزانه می گرفتند. پوشاک رو توی کوچه ها دستی می فروختند، با گاری می آوردند. اون هایی که نفت می فروختند، گاری داشتند. یادش بخیر.

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله

آب تنی در آب فشاری

یوسف حسنی: بنایم به این آب فشاری سرده متری دوم. سیم مفتول که می بستیم، آب می آمد به چه شدتی. ظرف و لباس ها را مادرم می بردند شبانه آن جا می شستند و ما را هم با خودشان یدک می کشیدند. بچه سال بودیم. حمام مثل الان نبود که هر خانه ای حمام داشته باشد. دوروبر محله حمام داشتیم. شب ما را می بردند آن جا آبتنی می دادند که پول حمام ندهیم.



نمونه ای از شیرهای فشاری آب در ابتدای کوچه و خیابان ها^۱

صف طولانی آب

رضا عسگری: آب خوردن رو گاری می اومد می فروخت؛ آب فرمانفرما، آب شاه، سطلی یک قرون و ده شاهی. آب فرمانفرما رو از پونک می آوردند. یه سری آب هم بود، از بلوار کشاورز می آوردند، آب قنات و خیلی زلال و خوردنی و تصفیه شده بود. آب قناتی هم در سطل های گرد بود. حموم بود حموم شهر، اون جا لوله کشی داشتیم دو ساعت توصف بودیم تا دو سطل آب گیرمون بیاد.

۱. عکاس و مکان: نامشخص

سرکوجه خمار باقی یه دونه فشاری گذاشتند. سرهرکوجه یه فشاری آب بود. نهرفیروزآباد از سال ۵۰ به بعد روشو بستند رودخونه بود که بعضی وقت ها طغیان می کرد و دوروبرو آب می گرفت.

آقای طباطبایی: ما یک آب انبار داشتیم. آب برای شست وشو بود. برای خوراک از این جا می بردیم. آب می آمد یک سبد می گذاشتیم جلوش، چون قورباغه و همه جور جک وجونور بود که می ریختیم بیرون. نمک هم می زدیم داخل آب آب انبار. تلمبه داشتیم می زدیم آب می آمد برای شست وشو. از پادگان جی آبی می آمد زراعت و کشاورزی بود. آب یار داشت، مردم می آمدند، آب بر می داشتند. درحقیقت میراب آب را باز می کرد ولی در همه کوجه ها یک جوی آب رد می شد. همه خانه ها آب انبار داشتند.

حمومی آی حمومی

یکی از مکان هایی که در گذشته ای نه چندان دور جزء جدایی ناپذیر محلات بود، حمام ها و گرمابه ها بود. در محله ما نیز تا سال های اول بعد از انقلاب خیلی از اهل محل مشتری ثابت گرمابه ها بودند. تقریباً همه خیابان های اصلی محل برای خودش گرمابه ای داشت. سی متری جی و خیابان امامزاده و سیزده متری حاجیان هر کدام یک حمام داشتند. دوتا حمام هم در بزرگ ترین و پرجمعیت ترین کوجه محله یعنی کوجه لطفی بود که از همه محل مشتری داشت. به مرور از دهه ۵۰ و بیشتر از آن در دهه ۶۰ و ۷۰، اهل محل حمامی در گوشه حیاط یا ساختمان برای خودشان ساختند و کم کم کسب وکار حمامی ها از رونق افتاد. برای همین این روزها در محله ما هم مثل سایر محلات شهر، از گرمابه و حمام عمومی کمتر نشانه ای می توان پیدا کرد.

برای ما رونق و گرمی گرمابه ها فقط برای تنی به آب زدن و پاکی تن نبود. حمام های بزرگ محله جایی بود که در بین بخار غلیظ توی هوا، غم و غصه ها و خنده و شادی ها مان را در دل هم شست وشو می دادیم و آشنایی و رفاقت مان بیشتر می شد. برای ما بچه ها خاطره بود و بازی و گاهی تلاش های ناکام برای

فرار از شست و شوی سفت و سخت مادرها و پدرها. برای مادرهای مان یک عالمه کار بود که بچه‌های قدونیم قد و گاهی شستن یواشکی لباس‌ها حسابی کشارش می‌کرد و خوش و بش با همسایه‌ها دلپذیرترش. پدرهای مان هم عرق جبین و پسرهای دست و پاچرک افتاده را همراه خود حمام می‌بردند و از ما که فارغ می‌شدند، دلاکی تن خسته‌شان را حال و نوایی می‌داد و آواز هم محلی‌ای دل‌شان را صفایی.

خوب یادمان هست که روزهای جمعه کسب و کار حمامی‌های محله سکه بود و حتماً قفسه سالن انتظار حمام را پراز «شامپوهای تنگله‌ای و تخم مرغی داروگر» و «صابون‌های چهارگوش آشتیان و مراغه و قمصر» و تعداد زیادی سفیداب دست‌ساز می‌کردند. خیلی وقت‌ها خانواده‌هایی که بچه‌هاشان مدرسه رو شده بودند، مجبور می‌شدند، روز جمعه به حمام بروند و چه قدر بچه‌های دل‌خونی دیده می‌شدند که باید به نیابت از اعضای خانواده، برای حمام نمره در صف طویل روزهای جمعه بایستند تا نوبتشان شود.



گرمابه حاجیان - خیابان امامزاده عبدالله - بهمن ۱۳۹۶ ش^۱

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله

حمام‌های این محله

آقای جهانشیری: تو این محله، حمام درخشان بود. یکی شهپر بود توی ۱۳ متری حاجیان، بغل بربری ملک حمام شهپر بود. حمام صدر بود، انتهای سی متری. یه دونه محمدی بود در کوچه شش متری احمدی، که الان شده کوچه لطفی. از مالک‌ها زمینش رو هم خریدند. راضی کردند به این که ورزشی یا فرهنگ سرا بسازیم اما بعد کردنش خونه. الان تنها حمامی که باقی مانده همین حمام احمدآقا است که توی خود خیابان امامزاده است. هنوز خود احمدآقا می‌پر خونه به اسم گرمابه حاجیان.

حمام نمره و عمومی

خانم نیساری: حمام درخشان، خیلی حمام خوبی بود، نمره و عمومی، هردوش خیلی عالی بود، مخصوصاً عمومیش. آدم‌هاش هم خوب بودند. صاحب‌هاش حاج خانم و حاج آقا دهقان بودند. قرار بود جای حمام بوستان بسازند، اما نگذاشتند. شهرداری زیر قولش زد و جاش آپارتمان ساختند. این جا اصلاً یک فضای سبز نداره، یک فضای سبز کوچک! شهردار منطقه مون کیه؟ به شهرداری بگید.

کارخونه‌های قدیمی جنوب محله

در جنوب محله ما، میان خیابان شاه پروری (شبیری) و خیابان قزوین کارخانه‌ها و کارگاه‌های بزرگی قرار دارند که سابقه برخی از آن‌ها به اوایل دهه سی و زمان رشد کارخانه‌های صنعتی اطراف شهر برمی‌گردد. برخی از این کارخانه‌ها با توسعه بیشترین محله، از سوی شهرداری خریداری و تبدیل به فضاهای عمومی شده‌اند. از جمله مهم‌ترین این کارخانه‌ها یکی کارخانه تولید کنسرو و فراوری محصولات گیاهی چون رب و ترشی جات بوده که اکنون به جای آن بوستان گل‌ها احداث شده است و دیگری کارخانه پروفیل سازی بوده که اکنون به جای آن پایانه تاکسی‌رانی شمال میدان آذری احداث شده و امتداد خیابان

امامزاده عبدالله را به سه راه آذری متصل کرده است. جالب آن که تا دهه هفتاد نیز مسیر خیابان امامزاده به سه راه آذری به واسطه حضور فشرده کارخانه ها مسدود بوده و اهل محل برای دسترسی به سه راه آذری باید تا انتهای شرقی یا غربی خیابان شبیری (خیابان شاه پروری و خیابان جعفری گرگانی فعلی) می رفته اند و از طریق خیابان قزوین به سه راه آذری می رسیده اند.



انتهای خیابان امامزاده عبدالله در تقاطع سه راه آذری: محل سابق کارخانه پروفیل سازی، سمت راست تصویر کارخانه آرد - ۱۳۹۷ ش^۱

مهم ترین فعالیت های باقی مانده در جنوب محله، متعلق به کارگاه ویلچر سازی (وابسته به بنیاد شهید)، کارگاه پتوبافی، شرکت آرد آریاکار، یک گاراژ و یک چاپ خانه است. بیشتر کارخانه ها و کارگاه ها سال ها است در وضعیت غیر فعال یا نیمه فعال هستند.

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله

زن ها و کارخونه ها

مرضیه کمالی: بچه ها که از مدرسه تعطیل می شدند، می رفتند کارخونه ترشی سازی کار می کردند. زن ها هم ترشی سازی کار می کردند. ترشی ورب درست می کرد. دوسه تا کارخونه بود. ما خودمون سیر می آوردیم، پاک می کردیم. مغازه دارها می اومدند دبه دبه می بردند از کارخونه. کارخونه بزرگ بود. خیلی کارمند داشت. زن های زیادی هستند که بازنشسته اون جا هستند و بیمه می گیرند. خودشون سبزی ها رو می شستند.

مردم محل در کارخونه محل

حاج علی نوساز: این جا کارخانه ترشی ورب سازی بود. رب گوجه و کنسرو می ساختند. کارخانه مال دوتا ارمنی بود که مُردند و مهندسانش فروختند. به جایش ساختمان این پاساژ را ساختند و این پارک را هم درست کردند. صاحبش تقریباً ۱۰-۱۵ سال است که مُردند. کارخانه رب سازی کارگانش مردم محل بودند. زن ها و مردها در آن کار می کردند.



کارخانه آرد آریا کار - خیابان قزوین - جنوب محله امامزاده عبدالله^۱

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله



نقشه خیابان‌ها و برخی نقاط مهم کالبدی محله^۱

پادگان قدیمی شمال محله

یکی از مهم‌ترین کارهایی که در زمان پهلوی اول به انجام رسید، راه‌اندازی برخی از مهم‌ترین پادگان‌های اطراف تهران بود. یکی از این پادگان‌ها، پادگان جی در محدوده جنگل بود. محدوده جنگل جزء باغات و زمین‌های زراعی بین دو روستای پرقدمت جی و طرشت بود. «نصرالله حدادی» تهران‌شناس، جزئیات جالبی در مورد پادگان و زمین‌های اطراف آن مطرح می‌کند: «پهلوی اول برای نظم و ترتیب دادن به وضع ارتش خود نیازمند یک سری پادگان‌های نظامی بود که خارج از محدوده شهر قرار داشتند تا بتواند آموزش‌های نظامی به افراد در محیطی مناسب و دور از هیاهوی شهری بدهد. چون محدوده جنگل خارج از شهر قرار

۱. همشهری محله منطقه ۱۰، ۹۶/۸/۲۳

داشت. رضاخان این محدوده را برای راه اندازی یک پادگان نظامی مناسب دید. به علاوه پادگان «باغ شاه»، مربوط به دوره حکومت قاجار هم در همان حوالی قرار داشت. باغ شاه هم مانند پادگان جی محدوده ای نظامی و خارج از شهر بود.^۱ حدادی درباره جنگل می گوید: «بسیاری از اهالی که در پادگان جی دوره نظامی خود را گذرانده بودند، برای رفتن به پادگان از میان جنگل پُردارودرخت و زمین های کشاورزی و باغ ها می گذشتند. این رفت و آمدها اغلب با پای پیاده یا وسیله رفت و آمد آن روزگار مانند الاغ، گاری و... انجام می شد. بعدها رضاخان در خیابان ولی عصر (عج) هم تعدادی چنار کاشت. دقیقاً ضلع شرقی پادگان، درخت های چنار دیده می شدند که هنوز هم وجود دارند. جنگل به مرور به محدوده بزرگ و بیابانی با چند درخت اطراف چند ساختمان نظامی؛ تبدیل شد. دیگر کسی آن حوالی نمی رفت و به مرور حتی بعضی هراس داشتند از آن مسیر تردد کنند. جایی که روزگاری مردم میوه و سبزی تازه از کشاورزان آن محدوده تهیه می کردند. دل به بیشه می دادند و آب و هوایی عوض می کردند به مرور کم تردد شد»^۱.

نویسنده کتاب تاریخ پنجاه ساله نیروی زمینی شاهنشاهی ایران و همینطور پایگاه اطلاع رسانی ارتش جمهوری اسلامی ایران درباره شکل گیری پادگان جی در انتهای خیابان نظامی (استاد معین فعلی) می نویسند: «اوایل سال ۱۳۱۷ آتش بارهای ضدهوایی تهران به هنگ ضدهوایی توسعه یافت (آن زمان گردان وجود نداشت) و این هنگ ضدهوایی با هنگ مستقل توپ خانه ۱۰۵ بلند از آبان سال ۱۳۱۷ با تشکیل یک تیپ مستقل مختلط به نام «تیپ مختلط مستقل توپ خانه مکانیزه» حوالی جی بریانک (پادگان جی فعلی، شرق فرودگاه مهرآباد) راه اندازی شد.» در سال ۱۳۵۷ پادگان به دست افراد انقلابی افتاد که پس از انقلاب دوباره مدیریت و اداره پادگان را به نیروهای دولتی بازپس دادند. وسعت این پادگان به مرور گسترده شد. در سال های اخیر در قسمتی از آن ساخت و ساز مسکونی صورت گرفته است و قسمت اعظم باقی مانده آن نیز چند سالی است که با بحث انتقال و جابه جایی پادگان ها به خارج شهر روبه رو است. در حال حاضر

نیروی زمینی ارتش، وزارت دفاع و وزارت آموزش و پرورش، هرکدام مالک بخشی از زمین های محدوده پادگان جی هستند. همان طور که در نقشه انتهای فصل اول مشاهده کردید، پادگان جی در منطقه نه تهران و در نیمه شمالی محدوده محله امامزاده عبدالله واقع شده است. ضلع شمالی پادگان، خیابان شهیدنوری نیارکی؛ ضلع جنوب، خیابان شهیدبختیاری (سی متری جی)؛ ضلع شرقی آن خیابان هرمان و ضلع غربی آن بزرگراه آیت اله سعیدی است.



عکس هوایی پادگان جی محله امامزاده عبدالله - ۱۳۹۵

مساحت پادگان جی با احتساب زمین های متعلق به ارتش، وزارت دفاع، آموزش و پرورش که برخی کاربری مسکونی نیز پیدا کرده اند، حدود ۶۷ هکتار است و بیش از نیمی از مساحت ۱۲۵ هکتاری محله امامزاده عبدالله را دربرگرفته است. پادگان جی میان دو محله با بافت فرسوده وسیع و متراکم یعنی دو محله

شهید دستغیب و امامزاده عبدالله واقع شده و اگر بحث انتقال آن صورت پذیرد، زمین های آن می تواند در توسعه و خدمات رسانی به این دو محله و سایر محلات منطقه ۹ و ۱۰ نقشی اساسی ایفا کند.

اگرچه در نگاه اول به نظر می رسد که صرف نظامی بودن پادگان و سکونت شاغلین آن همراه خانواده های خود در یک شهرک مستقل، ارتباط آن را با محله کم رنگ می کند. ولی با این وجود خاطرات مردم از پادگان نشان می دهد که این پادگان در طی سال های حیات خود در محله، بهویژه در ایام انقلاب اسلامی، جدا از زندگی روزمره مردم نبوده و ساکنان محله در ماجرای فتح پادگان جی و اوایل انقلاب ارتباط تنگاتنگی با آن داشتند. هم چنین تعریف کاربری های ورزشی - تفریحی مشترک، مانند ورزشگاه میلاد و مجموعه ورزشی - تفریحی زیتون، میان نیروهای مسلح شاغل در پادگان و خانواده هایشان با اهالی محله از دیگر راه های ارتباطی این مرکز با محله است. در بلوار سی متری جی هم که چندین سال پیش، بخشی از زمین های جنوب پادگان علاوه بر احداث مجتمع مسکونی یاس، به پمپ بنزین، کارواش و یکی از شعبه های فروشگاه لاله صدر ارتش اختصاص یافته و اهالی محله و نواحی هم جوار از خدمات این مراکز استفاده می کنند.

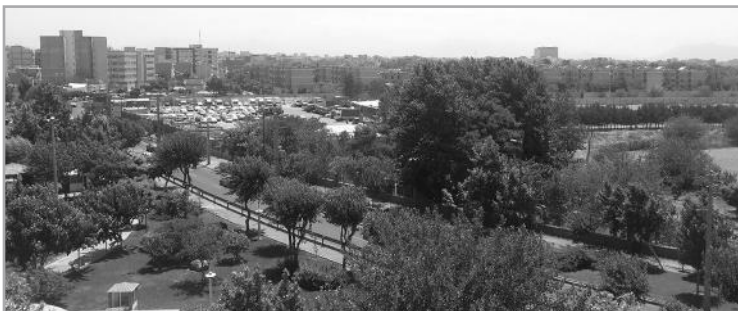


نمایی از ضلع جنوبی پادگان جی در خیابان سی متری جی - ۱۳۹۶

پس از اجرایی شدن انتقال پادگان و قرار گرفتن زمین‌های آن جهت توسعه فضاهای شهری، امکان ایجاد فضای سبز، فضاهای فرهنگی، فراغتی، ورزشی، خدمات تجاری، پذیرایی و آن چه که بیشتر مورد نیاز محلات و مناطق هم‌جوار آن است، میسر خواهد شد. بدون سخن گفتن از فتح پادگان جی در روزهای انقلاب صحبت از پادگان جی ناتمام خواهد ماند.

سرگذشت یک پادگان

آقای بخشی: این جا سال ۴۸-۵۰ باید آسفالت شده باشد. من ۸-۹ سالم بود می‌پریدیم پشت وانت، که تازه اومده بود، و درشکه را می‌گرفتیم. تالارزیتون بخشی از پادگان بود. الان ۱۰-۱۵ سال است که تالار شده و اجازه داده‌اند. کارواش هم جزیی از پادگان است. چشمه نعمت در محدوده کارواش بود که سوله ساختند و بعد سوله را سال ۵۷ برای خودمان مقرر کمیته کرده بودیم. یک سری غربتی‌ها آمده بودند، این جا زندگی می‌کردند. سال ۶۲ این‌ها را بیرون کردند و دیوار کشیدند و ادامه‌اش این شد که تکه‌تکه اجازه دادند. ولی امر مسلمین مجتمع نبود، پادگان بود. از این جا تا خیابان قزوین تا بروید آن طرف پادگان بود. کانکس‌هایی که گذاشتند، جدید است. مجتمع یاس شاید ۱۵ سال است در زمین پادگان ساخته شده است.



نمایی از ضلع شمالی پادگان جی در خیابان نوری نیارکی (نهر فیروزآباد)، در انتهای راست تا میانه تصویر مجتمع سازمانی ولی‌امر مشخص است - ۱۳۹۷^۱

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله

مراسم توپ در کردن

علیرضا سهرابی: جنگل‌ها و این‌ها هم جزء حومه پادگان بوده که الان پارک کردند. از پادگان توپ در می‌کردند. می‌گفتند افطار شد. قدیم که رادیو نبود مردم خبردار بشند. دیگه میدون اعدام و گمرک و شوش و دروازه غار هم بود. هرجا واسه خودش مراسم خودشو داشت، توپ در کردن. یکی با چراغ فانوسی می‌اومده در خونه یکی با طبل می‌اومد. پدر من که ۹۰ سال عمر کرد در پادگان جی خدمت کرده بوده، رضاشاه رو که اومده بود این‌جا، دیده.



نمایی از ضلع جنوب پادگان واقع در خیابان سی متری جی ۱۳۹۶ ش^۱

شام نخورده، رفتند

آقای جهانشیری و عسگری: توی ماجرای فتح پادگان، ما از بالای پشت بوم تیراندازی می‌کردیم. دیوار پادگان داخل سی متری روزند خراب کردند. رفتیم داخل نازنجک منفجر شد و دست فخور جزایری، از قدیمیای محل، قطع شد. توی پادگان در بیست و یکم بهمن، تقریباً ساعت یک نصف شب،

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبداللّه

نمی‌تونم بگم چطوری شد ولی انفجار به وجود اومد. صدا و گرد و خاک انفجار بود ساعت‌ها. ساعت یک بامداد بیست و دوم بهمن این پادگان مقاومتش رو از دست داد. عصر بیست و یکم شروع شد، پنج شش ساعت مقاومت کردند. دیگه نتوانستند. انبار مهمات رو منفجر کردند. بعد دیگه شروع شد تخلیه پادگان. یکی هفتتیر برداشته بود، یکی موشک، یکی کلت بدونخشاب، یکی برنج خیس کرده رو داشت می‌برد. برنج، خیس کرده بودند برای شام. مردم هم هرچی دستشون اومده بود، غنیمت می‌بردند. موشک رو داشت می‌برد، نمی‌دونست چیه. ما ایستادیم با برادر خانومم توحیاط مسجد امام حسن، که نداریم کسی چیزی بیره. وسیله‌ها رو ریختیم اون جا بعد سازمان دهی کردند و تحویل خود کمپته‌ها دادیم. اصل درگیری بیست و یکم شد. شب بیست و دوم که ما درگیر شدیم این جا، می‌تونم بگم دویست نفر بالای آپارتمان بودیم، آپارتمان بغل حسینی‌ه خامس آل عبا روی پادگان، از اون جا با اسلحه می‌زدیم اون‌ها هم ما رو می‌زدند. مجاهدین و این‌ها هم قاطی شون بودند. اسلحه دست اون‌ها بود. دو تا دختر مسلح بودند از همون پشت بوم ۴۱۲ سه چهار تا هم مرد بودند. جای گلوله‌ها الان هم هست. شب تا ساعت دو سه نصفه شب درگیری بود. هلکوپترها به پرواز دراومدند. روز بیست و دوم بهمن نظامی در کار نبود. مردم پادگان رو گرفته بودند و کنترل می‌کردند. هر کی یه ریوبرمی داشت، جیب برمی داشت، اسلحه برمی داشت. ساعت سه چهار صبح این بردن‌ها تموم شده بود.

داداش کوچیکه نفتی‌ها

عباس معروفخانی: ما با سه چهار تا از دوستان با ژسه حمله کردیم به پادگان جی. اولین شهید پادگان جی و اولین شهید این محله، خدا رحمتش کنه، محمدعلی نجفی بود. تا وارد پادگان شدیم، افسر نگهبان اونو با کلت زد، مردم شلوغ کردند و ریختند و پیکر مجروحش را برداشتند و الله اکبر گویان او را بردند. ما دیگه حمله کردیم به پادگان. کسانی بودند که پشتیبانی کردند و زخمی‌ها را می‌بردند. ما

مسلح بودیم، حمله کردیم. یادم می‌افتد گریه‌ام می‌گیرد (گریه می‌کند). نجفی مادر هم نداشت، ناله می‌کرد مادر مادر! ساعت چهار و نیم اسلحه‌ام گیر کرد عقب نشینی کردم، چون سرباز آماده بودم در خانه برای تعمیر اسلحه‌ام همه چیز داشتم. در برگشت به خانه، برادرم را دیدم که بر سر خودش می‌زد و می‌رفت سمت پادگان. ما شعبه نفتی داشتیم. به نفتی‌ها معروف بودیم. گفت می‌کن داداش کوچکه نفتی‌ها مرده، بروم ببینم کجا افتاده. گفتم من این جام، نمرده! شوکه شده بود، داشت می‌رفت سمت پادگان. انگار نمی‌شناخت. دستش را گرفتم و گفتم من سالمم، نمردم. مرا بغل کرد و با گریه آمدم خانه (باز هم گریه‌اش می‌گیرد). اسلحه‌ام را درست کردم، برگشتم پادگان. روز بعد که از پادگان برمی‌گشتم یادم نمی‌رود توی کوچه هشت متری عسگری، هنوز سر کوچه ملکی نرسیده بودم که از رادیوها صدای شهید محلاتی می‌آمد: «این جا ایران است، صدای انقلاب اسلامی ایران».

ده و بیست و سی متری های ما

اگر هم خیابان‌های درون پادگان محله مان را که همین چند لحظه پیش ذکر خیر بودن و رفتنش را می‌کردیم، در نظر نیاوریم، محله اما مزاده عبدالله سال‌های سال است مانند درختی پرشاخ و برگ قد کشیده و حالا برای خودش، یازده خیابان و شصت و هفت کوچه و سی و هشت بن بست اصلی و فرعی دارد. قدیم ترهای این محله و بچه‌های قدیمی محله، بسیاری از خیابان‌ها را به عرض و پهنایش می‌شناختند و می‌شناختند. به طور مثال، می‌گفتند و می‌گویند ده متری اول، ده متری دوم، بیست متری شبیری یا سی متری جی. معمولاً خیابان‌هایی که مهم تر بودند نام شخص سرشناس یا مکان سابقه داری به پهنای اسمش الصاق می‌شد، مثل همین. از قرار معلوم و آن‌طور که طرح تفصیلی شهر مشخص کرده، قرار نیست بیشتر این ده و بیست و سی ها تکان بخورند. سی متری جی که خب، صاحب جمال و کمالات است و بلواری است که برو رویی دارد و عرض و افاده کافی، چه

کسی دلش را دارد دست به ابرویش ببرد. بیست متری شبیری یا همان شاه پروری فعلی هم که روزگارش بد نیست و زندگی آرام خودش را دارد. ده متری دوم یا همان رویایی فعلی هم که خیابانی فرعی است و آن قدر بروویا ندارد که کسی مزاحمش شود، همان ده متری می ماند. سیزده متری حاجیان یا فلاح امروزی هم که سیزده اش کاری ازش برنمی آید و خیری اگر نداشته لااقل نحسی نکرده، قرار شده همان سیزده متری بماند. باین همه، حالا این طور هم نیست که همه شاخه و خیابان های محل از هرس و تعریض قصر دررفته باشند. خیابان هرمان که بیست متری است و سادات و امامزاده عبدالله که معروفند به ده متری، بین خودمان بماند؛ یکی دومتري بیشتر نیستند، هر سه در طرح امتداد بزرگراه یادگار امام هستند و با یک تعریض اساسی به سی و پنج متری تبدیل خواهند شد. بزرگراه آیت الله سعیدی هم در محدوده ما، از سی و هفت متر به چهل و پنج متر تبدیل خواهد شد تا با پهنای بیشتری نشان دهد در این شهر برای خودش کسی است و حرف برای گفتن دارد.

خیابان قزوین معروف ترین خیابان محله ما و خیابانی است که در امتداد شهر و تاریخ خود از جنوب محله امامزاده عبدالله هم می گذرد. خیابان قزوین در حد فاصل خیابان ولی عصر و میدان فتح واقع شده و در محدوده محله ما خیابان های امامزاده عبدالله، شهید شاه پروری، برادران فلاح، سی متری جی و بزرگراه آیت الله سعیدی را در محدوده پایین میدان فتح قطع می کند.



نمایی از خیابان قزوین از بزرگراه آیت الله سعیدی به سمت سه راه آذری، در سمت چپ تصویر، کارخانه آرد آریاکار و پروژه نوسازان قابل تشخیص است - ۱۳۹۷ ش^۱

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله

به لحاظ تاریخی این خیابان در گذشته بخشی از مسیر تردد کاروان‌ها، مسافرین، تجار، سیاحان و جهانگردانی بوده که از کشورهای اروپایی و یا شمال غرب ایران قصد سفر به تهران و یا سایر نواحی مرکزی ایران و برعکس را داشته‌اند. خیابانی به قدمت شهر تهران که از زمان احداث نخستین برج و باروی تهران در عهد شاه طهماسب صفوی به سال ۹۶۴ هجری قمری با چهار دروازه که یکی از آن‌ها دروازه قزوین در مدخل کنونی بازارچه قوام‌الدوله و شاهپور (وحدت اسلامی) بوده، مسیر آمد و شد مسافران و کاروانیان به تهران بوده است. با روی کار آمدن رضا شاه، افزایش جمعیت تهران و احساس نیاز به نوسازی و گسترش بناهای شهر، در سال ۱۳۰۹ و با حکم شهرداری وقت دروازه واقع در حصار ناصری شهر را ویران و در جای آن میدان قزوین کنونی را احداث کردند. خیابان نیز در توالی تاریخی خود به مرور تعریض شده و علاوه بر ایجاد دسترسی‌های پیش‌گفته به مکانی برای احداث واحدهای صنعتی تبدیل شده است. عنوان خیابان هم از قدیم به سبب دسترسی که به قزوین ایجاد می‌کرده، قزوین بوده و تغییری نداشته است. سه‌راه آذری که در تقاطع خیابان قزوین و امامزاده عبدالله قرار دارد و امروزه میدان شمشیری نامیده می‌شود، یکی از مهم‌ترین نقاط این محله است. حاج محمد حسن شمشیری یکی از بازاریان سرشناسِ هوادار محمد مصدق و مخالف شاه بود که به دلیل حمایت‌هایش از جریان نهضت ملی، به «قهرمان قرضه ملی» مشهور شده بود و یکی از معروف‌ترین چلوکبابی‌های بازار را در سبزه میدان اداره می‌کرد. وجود پارک سوار آذری در کنار این محل عاملی برای حضور و تردد انبوه مسافرینی است که قصد عزیمت به شهرهای کرج، ساوه، شهریار و نقاط مرکزی شهر را دارند.



نمایی از میدان شمشیری (سه راه آذری) - ۱۳۹۷ ش^۱

بعد از خیابان قزوین معروف ترین خیابان این محدوده بلوار سی متری جی است. این خیابان با تصویب شورای شهر در سال ۱۳۹۳، به نام سرلشکر خلبان شهید علی بختیاری تغییر نام یافت. شهید بختیاری در اصل اهل شهرستان رزن واقع در استان همدان است و در سال های فعالیت خود به عنوان خلبان بالگرد در هوانیروز ارتش، خدمات زیادی در راه کمک به مردم سیل زده و زلزله زده انجام داد و هم چنین نقش مهمی در مبارزه با عوامل قاچاق مواد مخدر داشته اند. ایشان در خرداد سال ۱۳۶۰ در حال هدایت بالگرد و پشتیبانی از ستون نظامی نیروهای خودی، مورد اصابت موشک ارتش بعثی عراق قرار گرفت و با سقوط بالگردشان در اطراف شهر مهاباد به شهادت رسیدند.

۱. هوشنگ مهدوی. سرنوشت یاران دکتر مصدق. صص. ۱۳۴-۱۲۹



بلوار سی متری جی - محله امامزاده عبدالله - ۱۳۹۷ ش^۱

بلوار شهید بختیاری (سی متری جی)، در حدفاصل خیابان های شهید سبحانی و بزرگراه آیت الله سعیدی واقع شده است. این خیابان از قدیم به مناسبت تعلق به محله و روستای جی هم چون پادگان، به «جی» معروف شده است. کاربری این خیابان در محدوده محله ما که از چهارراه هرمزان تا آیت اله سعیدی را شامل می شود، در شمال خیابان که پادگان جی واقع شده، کاربری نظامی است و در جنوب خیابان کاربری مسکونی و تجاری است. مغازه های واقع در قسمت جنوبی خیابان، بیشتر کارکردی محلی دارند، اما نمایشگاه ها و تعمیرگاه های ماشین کارکردی منطقه ای دارند. بعد از تغییر نام این خیابان، بسیاری از اهالی نسبت به تغییر اسم جی از روی این خیابان که نامی آشنا است و با هویت و تاریخچه شان گره خورده، اعتراض دارند و شورایاری هر دو محله امامزاده عبدالله و شبیری- جی با گردآوری طوماری از جمع بزرگی از مردم محلات جی و امامزاده عبدالله درخواست برگرداندن نام قدیمی و آشنای جی به این خیابان و نام گذاری خیابان یا مکانی جدید الاحداث را به افتخار و پاس داشت نام و فداکاری های سرلشکر شهید بختیاری دارند.

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله



بلوار شهید بختیاری (سی متری جی) در رزوهای برفی محله امامزاده عبدالله و تندیس سرلشکر شهید بختیاری در تقاطع خیابان هرمزان - بهمن ۱۳۹۶ ش^۱

در قسمت شرقی محله، سه خیابان هرمزان، سادات و امامزاده عبدالله واقع شده است. این خیابان‌های کوتاه که در امتداد یکدیگر هستند. خیابان هرمزان، در شرق محدوده پادگان واقع شده و از انتهای بزرگراه یادگار امام و خیابان نوری نیارکی تا خیابان سی متری جی امتداد دارد. عمده مغازه‌های ضلع شرقی این خیابان به شغل مکانیکی اختصاص یافته و یک راسته‌ی فنی در زمینه خودرو را تشکیل می‌دهد. در ضلع غربی آن هم دیوار و درب‌های پادگان جی و ورودی ورزشگاه میلاد متعلق به وزارت دفاع به چشم می‌خورد.



نمایی از انتهای جنوبی خیابان هرمزان - ۱۳۹۶ ش

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله

خیابان سادات که در حدفاصل خیابان های سی متری جی و فلاح واقع شده در گذشته بخش شمالی خیابان امامزاده عبدالله بوده که با شهادت یکی از جوانان محل در دوران دفاع مقدس، به نام ایشان به خیابان شهید سادات تغییر نام یافت. کاربری عمده خیابان نیز مسکونی با معدود مغازه هایی با عملکرد محلی است و چندسالی است که به راسته کوچک بوتیک و لباس مردانه تبدیل شده است.



نمایی از چند فروشگاه لباس مردانه در خیابان سادات - ۱۳۹۶ ش^۱

خیابان امامزاده عبدالله در حدود سال های ۳۸-۳۶ از بین زمین های کشاورزی مظفرامیری و در مجاورت ضلع غربی قلعه ی جی به منظور عبور زرهی پادگان جی احداث شده و زمین های اطرافش بین سال های ۳۹ تا ۴۴-۴۳ بیشتر به کارگران کارخانه های اطراف منطقه از جمله بهشهر، کفش شادام پور، کفش ملی، کفش بلا و کارخانه لوله پروفیل و همین طور مهاجران مختلف از شهرهای مختلف کشور فروخته شده و شکل کنونی خیابان را پیدا کرده. این خیابان تا دهه ۷۰ مستقیماً به سه راه آذری راه نداشت و در همین سال ها با خریداری شدن کارخانه ی لوله پروفیل واقع در جنوب محله، خیابان امامزاده عبدالله به سه راه آذری راه پیدا کرد. این قسمت که توسط شهرداری بازگشایی شده از عرض مناسب و یک پایانه تاکسی رانی برخوردار است.

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله



نمایی از خیابان امامزاده عبدالله - ۱۳۹۴ ش^۱

خیابان شهید فلاح خیابان میانی این محله است که برای اهالی نقش مهمی ایفا می‌کند. این خیابان در گذشته به علت وجود ملک بزرگ آقای حاجیان در ابتدای شرقی خیابان که از بزرگان قلعه جی بوده، به سیزده متری حاجیان معروف بوده و هنوز بسیاری از اهالی، این خیابان را به این نام می‌شناسند.



تصویر نمای ورودی خیابان فلاح به محله (تقاطع با خیابان سادات و امامزاده عبدالله) شامل بازار تره بار، حسینی، داروخانه، نانوائی و مدرسه (ساختمان سبزرنگ سمت چپ) - ۱۳۹۷ ش^۲

۱ و ۲. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله

خیابان شهید شاه پروری که در حدفاصل خیابان‌های شهید سبحانی و امامزاده عبدالله واقع شده است، بخشی از خیابانی است که از خیابان شهید سبحانی تا خیابان قزوین کنونی امتداد دارد و در گذشته به خیابان شبیری شهرت داشته است. خیابانی که پیشینه اش به دهه‌ی سی بازمی‌گردد.



نمایی از بزرگراه آیت‌الله سعیدی از تقاطع قزوین به سمت خیابان جرجانی - ۱۳۹۷ ش^۱



یادبود شهید امیر نورالهی بعد از شهادت - کوچه نظری روبه روی مسجد امام حسن عسکری - ۱۳۶۲
نام شهید، تبریک شهادت و نماد گل لاله به رسم آن دوره سنگ چین شده‌اند.^۱

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله

۲. مأخذ: آلبوم شخصی نادر نورالهی

فصل ۵

پرچم بچه محل‌ها بالاست

(روایت روابط و نهادهای مرتبط با انسجام و تعلق محلی)

حس خوش همسایگی

محله ما فقط مجموعه بناها، نمادها و نشان‌های فیزیکی نیست. ساختمان‌ها، کوچه‌ها و خیابان‌های محله امامزاده عبدالله، اگرچه برای همه ما عزیز و خاطره‌انگیزند، اما فقط کالبدهایی هستند که اگر روح و جانی در آن‌ها نبود، محله ما چیزی بزرگ و اساسی کم داشت؛ چیزی به نام زندگی. اگر روابط انسانی و اجتماعی هم محله‌ای‌ها نبود، چیزی به اسم محله امامزاده عبدالله وجود نمی‌داشت. اهل محله ما که باشی، می‌دانی خونی که در رگ این کوچه‌ها و خیابان‌هاست، روحی که به جغرافیای کوچک یک محله زندگی می‌بخشد و ما را به عنوان اهالی یک محله «ما» می‌کند، دوستی‌ها و یکرنگی‌ها و همدلی‌های ماست. می‌دانی اگر در کار خودت و اماندی، همسایه‌ها هستند، بچه محل‌ها هستند. ناخودآگاه چیزی درونت هست که می‌گوید توبه یک «ما»ی بزرگ‌تر تعلق داری، دردیای غریبه‌ها زندگی نمی‌کنی، جزیبی هستی از یک کل. همین هم می‌تواند کمی در سختی‌ها دلگرم کند. «ما بودن» با هم محله‌ای‌ها انگار تنهایی را کوچک‌تر می‌کند.



گرم مثل سلام

محلّه جایی است که وقتی پا به کوچه‌ها و خیابان‌هایش می‌گذارید، دلت به دیدن آدم‌های آشنا گرم شود و با دیدن هر آشنایی، آن واژه آشنا را، بگویند: سلام. وقتی پاسخ سلام و احوال‌پرسی را از زبان هم‌محلّه‌ای‌ها شنیدید، طعم گرم و روشن اطمینان را در عمق وجود خود حس کنید، طوری که چشم‌ودل آدمی به خنده می‌نشینند و با اعتماد بیشتر در محلّه راه می‌روی. حالا این جا ماییم؛ من و دوستان و همسایگانم در محلّه امامزاده عبدالله.



بازی در برف - بوستان گل‌ها محلّه امامزاده عبدالله - بهمن ۱۳۹۶ ش^۱



بچه محل‌ها که بابّهانه و بی‌بّهانه دور هم جمع می‌شوند - آشپزخانه هیأت حسین بن علی - دهه ۶۰^۲

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محلّه‌ای محلّه امامزاده عبدالله

۲. مأخذ: آلبوم شخصی حسین ولدخانی

هیأت عشق و عاشقان هیأتی

کار خیر و یاری تنگدستان محل محدود به روابط همسایگی نیست. گرفتن دست افتادگان از گذشته، جزیی از ثمرات بزرگ‌ترین گردهمایی‌های عمومی محله. هیأت‌ها. بوده و هنوز هم هست. اهالی محل با جمع شدنشان در هیأت‌ها فقط عزاداری نمی‌کنند؛ به فکر جهیزیه دختران کم‌بضاعت‌اند، کمک حال ترک دادن معتادان محل‌اند و بانی صندوق‌های قرض‌الحسنه برای یاری محتاجان. مثل حسینیه ابا عبدالله که غیر از برگزاری مراسم عزاداری، محل تشکیل جلسات NA هم هست. گروه و جلساتی که در آن‌ها حمایت گروهی و همراهی کسانی که خودشان هم پیش‌تر گرفتار اعتیاد بوده‌اند، بسیار بیشتر از کمپ‌های ترک اعتیاد و روش‌های اجباری موفقیت‌آمیز بوده است.

همیاری زیر سایه هیأت

جوان دلاور: جالبه بدونید که هیأت‌ها اصلاً فلسفه‌اش فقط بحث عزاداری برای ابا عبدالله الحسین نبود، فلسفه اتحادی بود که در هیأت‌ها ایجاد بشه برای کارهای خیریه. در همین هیأت‌های محله ما همین که یه دسته جمع می‌شوند و با مال خودشون انفاق و احسان می‌کنند، خودش نوعی فرهنگ ایثار و از خود گذشتن هست. بعضی از هیأت‌ها خودشون بانی صندوق‌های قرض‌الحسنه‌اند. خیلی از همین هیأت‌ها بانی اعزام کاروان‌های زیارتی هستند.



نذری پزان در سحرگاه اربعین - کوچه بهفر (نسترن) - ۱۳۹۶ ش^۱

سیل سوگواران

خاطرات بزرگ‌ترهای محل پراست از یاد دسته‌های عزاداری، وقتی همه محله در سوگ شهیدان کربلا سیاه‌پوش می‌شد. دسته‌های بزرگی که نمی‌شد آغاز و پایانش را ببینید. همه می‌آمدند، همه اهالی محل، تک‌تک و گروه‌گروه از کوچه و پس‌کوچه‌های محله به جمعیت انبوه عزاداران می‌پیوستند. سیلی راه می‌افتاد در کوچه‌ها و خیابان‌ها، سیل سوگواران سیاه‌پوش که برسروسینه می‌زدند و پرچم‌های سرخ و سبز و سیاه «یا حسین» را در آسمان محله می‌چرخاندند.

۱. مأخذ: آلبوم شخصی حسین ولدخانی



عبور دسته عزادار به سمت امامزاده عبدالله؛ صبح عاشورا، خیابان سادات (۱۳ متری حاجیان) - ۱۳۹۷ ش^۱

هیأت قدیمی محل

یوسف حسنی: یکی از هیأت‌های قدیمی محل هیأت حاج اسماعیل بود. اسماعیل آقا هیأتی داشت از همین خیابان تا نزدیکی سی متری. این قدر جمعیت می‌آمد که باورشان نمی‌شود. در هر فصلی محرم می‌شد، دسته سrote نداشت. بعدش اختلاف شروع شد دیگر، بچه‌ها بزرگ می‌شدند و سلیقه‌ها متفاوت می‌شد. الان در هر کوچه دو تا هیأت هست. آن موقع هیأت اسماعیل آقا معروف بود در این منطقه. اسماعیل آقا آن قدر آدم مدبر و خوبی بود که همه را دور هم جمع کرده بود. زمانی که رفت، هیأت متلاشی شد. هرکسی برای خودش یک هیأت درست کرد.

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله



عبور دسته عزادار به سمت امامزاده عبدالله: صبح عاشورا - تقاطع خیابان فلاح (۱۳ متری حاجیان) و خیابان امامزاده عبدالله
این تقاطع در ایام عزاداری به علت عرض کم و عبور فراوان دسته‌های عزاداری پرتراکم‌ترین نقطه محله بعد از آستان امامزادگان است - ۱۳۹۷ ش^۱



نمونه‌ای از تصویر سقاخانه‌های محله که در ایام عزاداری حسینی در سرتاسر محله و به سبک‌های مختلف مشاهده می‌شود. شام غریبان ۱۳۹۶ ش^۲

۱ و ۲. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله



نمونه‌ای از تصویرسقاخانه‌های محله که در ایام عزاداری حسینی در سرتاسر محله و به سبک‌های مختلف مشاهده می‌شود. شام غریبان ۱۳۹۶ ش^۱

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله

بچه‌ها بانی شدند

عباس مقدم: بچه‌های کوچیکمون، بچه‌های چهارپنج‌ساله چادر مشکی‌های مادرشون رو می‌بردند به هم وصل می‌کردند و تکیه درست می‌کردند. خودمون چایی می‌بردیم، می‌دادیم می‌خوردند، با در قابلمه سنج می‌زدند. این ییوآش ییوآش ادامه پیدا کرد تا الان که ایام محرم ده دوازده تا گوسفند کشته می‌شه تو این هیأت. حدود هفتاد هشتاد نفر جمع می‌شدند. آشپزخونه هم این جاست، این جا پنج تا دیگ غذا می‌دن. بانی اولش بچه‌ها بودند که راه انداختند، ما هم ادامه دادیم و تشویقشون کردیم.





مشارکت بچه ها در امور هیأت، خیابان امامزاده عبدالله - عاشورای ۱۳۹۶ ش^۱

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله



دسته عزاداری و گروه نمایشی اسرای کربلا، خیابان امامزاده عبدالله - عاشورای ۱۳۹۶ ش^۱

خدمات بزرگ در ظرف‌های ساده

محمدعلی آقایی: اون موقع اجاق گاز نبود. زیردیگ‌ها هیزم می‌گذاشتند و دور دیگ را گل می‌مالیدند. من بچه بودم. به ما می‌گفتند بروید چوب جمع کنید برای زیردیگ‌ها. بعضی هیأت‌ها غذا را توی سینی‌های بزرگ مسی می‌دادند. خیلی از طرز غذا دادنشان خوشم می‌آمد. پنج نفری می‌نشستیم پنج تا قاشق مسی بود. برنج را پرمی ریختند و خورشت پخش می‌کردند رویش. نان هم رویش پنج نفری این سینی غذا را می‌خوردیم. ظرف غذا نبود این طوری بود. دوغ را می‌ریختند توی بشکه دویست و بیست لیتری، یخ بزرگی تویش می‌انداختند. آب سردکن مثل بشکه‌های گرد بود، شیرآب داشت. یک لیوان سوراخ می‌کردیم با نخ بهش آویزان می‌کردیم. رویش می‌نوشتیم: سلام برحسین، فدای لب تشنه‌ات یا حسین.

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله



هیأت‌های عزادار با مهتابی‌های سیار- خیابان امامزاده- دهه ۶۰^۱

زیر پرچم عشق

حتی هم محله‌ای‌هایی که حالا از محل رفته‌اند و گوشه‌ای دیگر از این شهر بزرگ ساکن شده‌اند، وقت سوگواری برای امام حسین که می‌شود، برمی‌گردند. زیر علم هیأت‌های محله‌شان سینه می‌زنند و ندی‌شان را این‌جا می‌خورند.



ایستگاه صلواتی، خیابان شاه پروری (جرجانی) - عاشورای ۱۳۹۶ ش^۲

۱۲۰. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله

شورش در خلق عالم



خیمه سوزان ظهر عاشورا سه راه مقدم خیابان فلاح - ۱۳۹۲ ش^۱

مراسم غبارروبی از حرم امامزاده هر محرم با شور حرارت بسیار برگزار می‌شود. پس از خواندن زیارت عاشورا سه کلید ضریح آن امامزاده به دست سه نفر از کسانی داده می‌شود که حاجتی دارند یا حاجاتی از امامزاده خواسته‌اند که برآورده شده است. آن‌ها درهای ضریح را می‌گشایند و غبارروبی آغاز می‌شود. گردهمایی‌های این چنینی در مناسبت‌های دیگری مثل وفات حضرت زینب، شهادت حضرت فاطمه، شهادت امام جعفر صادق و اربعین هم برگزار می‌شود و در آن هیأت‌ها کوچک و بزرگ در صحن امامزاده عزاداری می‌کنند. در این شب‌ها و روزهای پرشور، صدای طبل و سنج و سینه‌زنی است که در همه جای محله می‌پیچد. دسته‌های زنجیرزنی را می‌بینی که با این صدا در خیابان‌ها پیچ و تاب می‌خورند. رقص علامت‌ها را می‌بینی با تیغه‌های پولادی نقش‌ونگاردار که پارچه‌های ترمه و نوشته‌های نام شهیدان عاشورا به آن‌ها آویخته‌اند و فانوس‌های روشن را.

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبداللّٰه



همدلان تکبیرگو

مسجد جایی است که مردم محله کنار هم و به جماعت سر بر زمین می‌گذارند برای حضرت حق. دل قرص می‌کنند برای زیستی پاک و پیراسته‌تر. اهل این محل، از همان روزها و سال‌هایی که پا به زمین این محله گذاشتند و آجر به آجر خانه خود را بالا می‌بردند، هر رمضان و محرم دلشان سخت تنگ آبی‌گنبد مسجد و سرخی پرچم هیأت می‌شد. اگر در توان داشتند می‌رفتند سمت شهر و بازار، تا نمازی بخوانند یا سینه‌ای بزنند. این شد که دست به دست هم دادند و علم هیأت را در کوچه و خانه‌های محله خودشان بالا بردند و طولی نکشید که دیوارها و گلدسته شش مسجد را در هر گوشه محله بنا کردند. سال ۴۲ مسجد امیرالمؤمنین را در نزدیکی امامزاده ساختند. سال ۴۶ مسجد امام حسین را در سیزده‌متری حاجیان (فلاح)، سال ۴۹ مسجد امام حسن عسکری را در کوچه نظری در محدوده سی‌متری جی، سال ۱۳۵۰ مسجد ابولفضل را در بیستمتری شبیری (شاه‌پروری)، سال ۱۳۵۱ مسجد امام‌زمان را در ده‌متری دوم (رویایی) و سال ۵۷ هم مسجد موسی بن جعفر را در انتهای سی‌متری جی. بنای امامزاده هم تا سال ۵۷ با کمک بسیاری از اهالی سی‌متری جی و امامزاده، گنبد و بارگاه پیدا کرد و آمدوشدها در فضایی آراسته و درخور شأن امامزادگان برقرار شد.



مسجد موسی بن جعفر، خیابان سی متری جی - ۱۳۹۷ ش^۱



مسجد امام حسن عسگری، خیابان سی متری جی - کوچه نظری - ۱۳۹۷ ش^۲

۱ و ۲. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله

از نیمکت مدرسه تا کوچه و پس کوچه

محله ما از همان اوایل دهه چهل صاحب دو مدرسه شد و بعدتر دو مدرسه دیگر هم به جمع مدارس محله اضافه شد. سه مدرسه در خیابان فلاح یا همان سیزده متری حاجیان خودمان و یک مدرسه در سی متری جی. از این مدارس سه مدرسه دخترانه است و یک مدرسه پسرانه. دبستان پسرانه محله ما هم نامش شهید مفتاح است و ساختمان تمیز و نو سازی دارد. زمین این دبستان و دبیرستان امت یعنی دو مدرسه در محدوده محله ما، وقف مظفرامیری آخرین زمین دار عمده جی بوده است. میان سالان محله وقتی خاطراتشان را مرور می کنند نام این دو مدرسه را به اسم مدرسه مظفرامیری به یاد می آورند.



دبستان پسرانه مفتاح که در حال حاضر تنها مدرسه نو سازی شده این محله است و در زمین وقفی مظفرامیری بنا شده^۱



کاشی کاری بالای بنای مدرسه امت به تاریخ ۱۳۴۲ که نحوه تامین مالی ساخت بنا را توضیح می دهد- عکس ۱۳۹۷^۲

۱ و ۲. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله



بخش جنوبی ساختمان مدرسه امت، خیابان فلاح، ۱۳۹۷^۱

بخش جنوبی ساختمان مدرسه امت که پیشتر دو طبقه بوده و طبقه دوم آن به علت فرسودگی و احتمال ریزش تخریب شده است. طبقه همکف این بنا نیز با وجود اخطار مسئولان نسبت به ناایمن بودن بنا، با توجه به کمبود شدید فضای مدرسه، فعلاً به عنوان فضای نمازخانه، کتابخانه و سرویس بهداشتی کاربرد دارد. هم‌چنین ساختمان‌های نوسازی که در تصویر دیده می‌شوند، نمادی از افزایش تراکم و جمعیت محله هستند. در حالی که فضاهای خدماتی مورد نیاز اهالی محله از جمله فضای آموزشی، فرهنگی و فضای سبز با کمبود جدی و فضاهای موجود نیز در مواردی مانند این مدرسه و برخی فضاهای سبز با مسایل و کمبودهای زیادی روبه‌رو هستند.

دوام با هم بودن‌ها (سرای محله)

سرای محله امامزاده عبدالله، هم‌جایی است برای این‌که هم محله‌ای‌ها دور هم جمع شوند و دیداری تازه کنند، هم فرصت آموختن و تقویت مهارت‌های فردی و اجتماعی را فراهم می‌کند. این‌جا کلاس‌های متنوعی با موضوعات فرهنگی، ورزشی، مهارت‌های زندگی، کارآفرینی تشکیل می‌شود. حتی

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله

ساکنان محله می‌توانند از خدمات مشاوره‌ای کارشناسان برای مشکلات فردی و خانوادگی مان استفاده کنند. در سرای محله کلاس‌هایی مثل صنایع دستی، زبان خارجی، کامپیوتر، قرآن و دوره‌های مختلف هنری برگزار می‌شود. در خانه سلامت آن هم می‌توان از خدمات متخصص داخلی و اطفال، طب سنتی، فوریت‌های پزشکی و... استفاده کرد. سرای محله زندگی اجتماعی را پویاتر و فعال‌تر می‌کند، فرصت همراهی با دیگران و مشارکت در امور محله را در اختیار ساکنان می‌گذارد. فضایی است که حس تعلق به یک جمع، به یک محله را تقویت می‌کند.



سرای محله امامزاده عبدالله واقع در بزرگراه آیت الله سعیدی، کوچه سلیمی، ۱۳۹۷ ش^۱

فرصت آموختن

خانم مرادی فر: پنج سال است در این محله ساکنم. در طول این سال‌ها مرتب به سرای محله مراجعه می‌کنم. از کلاس‌هایی که می‌گذارند استفاده می‌کنم، مثل روان‌شناسی و سلامت. کلاس‌ها خیلی عالی است. همه همسایه‌ها را هم

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله

تشویق می‌کنم که از امکانات سرای محله استفاده کنند.

مادرهای آماده برای روزهای سخت

خانم توکلی: از سال هشتاد و پنج به طور اتفاقی با دوام آشنا شدم. چند جلسه به شهرداری رفتم و آشنا شدم. کلاس‌ها را در مهدیه کنار امامزاده عبدالله با نود نفر عضو شروع کردیم. دوره آموزشی ما یک ماه و نیم طول کشید. تا الان چهار دوره کامل آموزش داشته‌ایم و به شرکت‌کنندگان در دوره‌ها مدرک دادیم. بیشتر بانوان در این کار شرکت می‌کنند. به نظر من در شرایط بحران خانم‌های خانه‌دار بهتر عمل می‌کنند، چون جوان‌ها در حال حاضر به دنبال درس و درآمد هستند، اما یک خانم خانه‌دار فرصت بیشتری دارد و مشتاق تر است. در بحران اگر آموزش دیده باشیم، کمتر دستپاچه می‌شویم. اگر یک مادر بداند که در مواقع اضطراری مثل زلزله چگونه باید عمل کند، می‌تواند جان خانواده خود را نجات دهد. می‌توانیم با ابزارهای مخصوص امداد و نجات هم کار کنیم. ما هر چقدر هم در زندگی گرفتاری داشته باشیم، باز در جلسات دوام شرکت می‌کنیم که گروه پابرجا بماند. الان هم قرار شده گروه‌های بیست و دو نفره ثابت داشته باشیم.

محله و یاری نمایندگان (شورایاری)

یکی از نهادهای مردمی محله ما شورایاری است. اعضای شورایاری نمایندگان از بین ساکنان محله و از جنس خود آن‌ها هستند که می‌توانند صدای اهالی محله را به شهرداری و نهادهای رسمی و دولتی برسانند. شورایاران بعد از تشکیل بانک اطلاعاتی، مسایل و مشکلات موجود در محله را با کمک اهالی شناسایی می‌کنند، آن‌ها را اولویت بندی می‌کنند، می‌کوشند برای آن‌ها راه حل‌هایی پیدا کنند و به دستگاه‌های مسئول پیشنهاد بدهند. اعضای شورایاری بعد از طی کردن این فرایند هم دست از کار بر نمی‌دارند و بر اجرای کارها در محله نظارت می‌کنند. شورایاری نمود مشارکت و همدلی ماست برای این‌که محله‌ای بهتر و پویاتر داشته باشیم.

اشک شوق

عباس معروف خانی (عضو باسابقه شورایاری محله): سال هشتاد و چهار که اولین دوره انتخابات شورایاری ها برگزار شد، قدیمی ها که مرا می شناختند، گفتند بیا عضو شو و کاندید شو، رای می آوری. گفتم خیلی کار کردم، بس است. آن ها گفتند نه، اگر هم نیایید ما اسم شما را می نویسیم. در دور اول و دوم رای آوردم. نفر اول شدم. این دوره هم در انتخابات شرکت کردم و تا جایی که توان داشتم باشم، در خدمت مردم هستم. من می گویم زکات عمر من خدمت به مردم است. از نظر مالی چیزی ندارم ولی زکات عمر بابرکت من را در خدمت مردم امامزاده عبدالله بودم. شورایاری دور اول و دوم با دور سوم خیلی فرق داشت. در دوره های اول و دوم کارهای عمرانی محله خیلی مهم بود. خیابان هایی بود که اصلاً روی آسفالت ندیده بودند، مثل کوچه لطفی. اول کوچه لطفی و بعد چند تا کوچه مثل رویایی، انارک، فرزادیان، جرجانی، هنرمند، شهید عسگری، شهید امامی و... را در عرض پنج شش ماه با پیگیری های شورایاری کارشان انجام شد. تأسیس میدان تره بار سی متری جی یکی دیگر از دستاوردهای ما بود. روزی که این تره بار باز شد، میوه فروشان محل آمدند، گفتند: ما هروقت سر سفره می نشینیم، تو را نفرین می کنیم که نان ما را بریدی. گفتم شما و خانواده تان که مرا نفرین می کنید، ده نفر هستید، بیست هزار نفر هم مرا دعا می کنند که این جا باز شده! شما می توانید با این ها رقابت کنید. همسایه تان را می شناسید، می توانید ارزان تر دهید. بعد از مدتی از من عذرخواهی کردند و گفتند راست می گویی. یکی دیگر از کارها ساخت پل هوایی بود که الان مقابل سی متری جی در بزرگراه آیت اله سعیدی است. دهه فجر بود که از سی متری حاجیان می رفتیم، پایه های پل را دیدم. ماشین را زدم کنار نشستم به گریه کردن. یک نفر رد می شد، پرسید: چرا گریه می کنی؟ گفتم: بالاخره پل را زدند. ثمره پیگیری ها را دیدم. اشک شوق است.

شهربانوی ما (مجموعه فرهنگی - ورزشی شهربانو)

حیات جمعی ما. اهالی محله امامزاده عبدالله. تجلی‌گاه‌های دیگری هم دارد. بانوان محله از سال ۱۳۹۰ و با افتتاح مجموعه شهربانو صاحب فضای تازه‌ای برای گردهمایی و بهره‌مندی از خدمات و امکانات مختلف شده‌اند. شهربانو محیطی زنانه دارد که می‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای فرهنگی، هنری، اقتصادی، تفریحی و ورزشی زنان محله در فضایی امن و سالم باشد. آموزش کودکان، خانه اسباب‌بازی، کارگاه کارآفرینی، کافی‌نت، آرایشگاه، آتلیه عکاسی، فروشگاه صنایع دستی بانوان، آموزش‌های علمی و فرهنگی و هنری، کتابخانه، سالن مطالعه با ظرفیت شصت نفر، سالن بدن‌سازی، سالن‌های چندمنظوره ورزشی، استخر، و برگزاری نمایشگاه‌ها، همایش‌ها و جشنواره‌های مختلف بخشی از خدمات و فعالیت‌های مجموعه شهربانو در محله امامزاده عبدالله و منطقه نه است.



مجموعه فرهنگی و ورزشی شهربانو در محله امامزاده عبدالله، بزرگراه سعیدی، خیابان فتح‌آبادی - ۱۳۹۷^۱

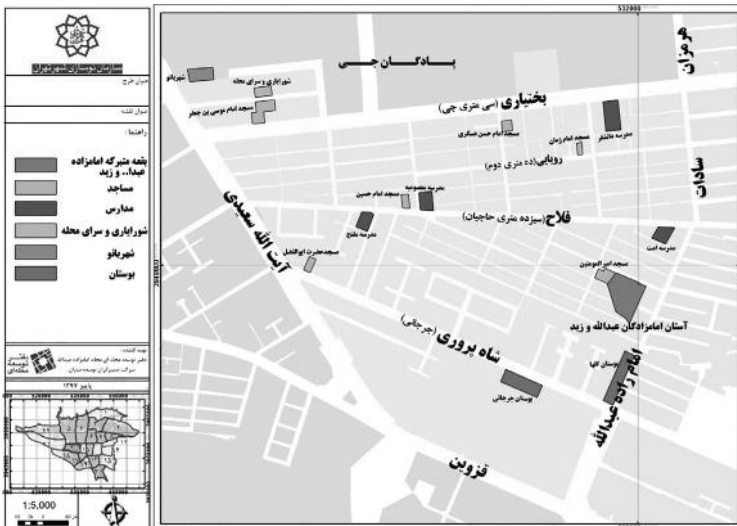
۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله

خرابه‌ای که سروسامان گرفت

خانم اینانلو و خانم رضایی: شهریانو خرابه بود. گاراژ بود. پراز سگ بود. بچه‌ها با سگ‌ها بازی می‌کردند. بعد شهرداری، جاش استخر ساخت. الان با شهریانو شدن سروسامانی گرفته.

هم فرهنگ هم ورزش

آتنا طهماسب: حدود سیزده سال است که در این محله ساکنم. شش سال است از مجموعه شهریانو استفاده می‌کنم. در هفته یک بار می‌آیم به شهریانو و از بخش‌های فرهنگی و ورزشی استفاده می‌کنم. در جشن‌ها و مراسمی هم که برگزار می‌شود شرکت می‌کنم.



نقشه مکان‌های اجتماعی مهم محله^۱

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله

فصل ۶

داستان امروز و فردای محله

جایی بین حس قدیم و حال جدید

محله امامزاده عبدالله که از اواخر دهه سی، در زمین‌های کشاورزی اطراف روستای قدیمی جی و پادگان جی شروع به رشد و شکل‌گیری کرد، حالا برای خودش چند هزار خانه و بیش از بیست هزار جمعیت دارد. این همه، در فاصله‌ای کمتر از ۶۰ سال به وجود آمده و چهره امروز محله، از یک طرف ترکیبی است از کوچه پس‌کوچه‌های باریک و خانه‌های پایه‌سن‌گذاشته و از طرف دیگر خانه و آپارتمان‌های نوسازی که عقب نشسته‌اند و جا برای عرض اندام بیشتر کوچه و عبور ماشین‌ها باز کرده‌اند. این روزهای محله، نه چهره‌ای قدیمی دارد و نه چهره‌ای جدید. امامزاده عبدالله، محله‌ایست که بیشتر از هر چیز خانه دارد و کاشانه و گاهی دلش می‌گیرد که برای مردمش پارک و پارکینگ کم می‌آورد و یک روزش بی سروصدا شب نمی‌شود. محله اما دل خوش به این است که مردمانی دارد با قلبی گشاده و خون‌گرم که هنوز رنج و شادیشان را با هم قسمت می‌کنند و درآمد و رفتشان زندگی جاری می‌کنند. در رگ و پی خیابان‌های محله، محله‌ای که با همه مشکلات و سختی‌هاش، گرمای زندگی بین آدم‌های آن جریان دارد. مردمی که روزگاری با هم گذرانده‌اند. مردمی که آجر به آجر خانه‌شان را با تلاش و خون دل بالا برده‌اند و از پی گذشت روزها و شب‌هایی که در کوچه‌های کوتاه و بلند و غالباً کم عرض محله گذرانده‌اند، دل بزرگشان امید گشایش و رفع کاستی‌های ریزودرشت محله را انتظار می‌کشد. محله‌ای که آدمی در آن، روزگار گذرانده، کودکی‌هاش را در آن دویده، یا جوانی و موهای سیاهش در آن به تجربه عمر، شکل سپیدمویی و پختگی بزرگ‌سالی را به خود گرفته، خواهی‌نخواهی، در دل ریشه می‌زند و همیشه رشد و سبزی بیش از پیش تنه و شاخه و برگ‌هاش را انتظار می‌کشد. این برای همه مردمان این محله مصداق دارد، چه آن‌ها که هنوز زیر سایه این درخت قدیمی زندگی می‌کنند، چه آن‌ها که حالا جایی دیگرند اما ریشه‌ها در دلشان مانده و یا آن‌هایی که تازه تر به این محله آمده‌اند و در میان شاخه‌ها و کوچه‌ها جایی برای زندگی و تجربه یافته‌اند.

از میان این مردمان، بعضی قوت و داشته‌ها را بیشتر می‌بینند و بعضی کاستی و کمبودها را، بعضی خوش‌بین‌ترند و بعضی بدبین‌تر، همه اما امید دارند به محله‌ای سبزتر و آبادتر. گله دارند از باغبانی که برگ‌های زرد را دیربه‌دیر جمع می‌کند و شاخه‌های خشک مانده به درخت را هرس نمی‌کند که این درخت شصت ساله بیشتر قد بکشد و بهتر نور بگیرد. گرچه ما خوب می‌دانیم سبزو زرد این محله بیش از همه، به ما و باهم بودن ما اهالی محله بستگی دارد. توجه واقعی و غیرشعاری مسؤول و شهرداری و بودجه کافی برای رشد محله لازم است و برخی گره‌ها بدون آن باز نمی‌شود. اما تنها تلاش و قدم‌های استوار تک‌تک ما در آبادی خانه و کاشانه‌مان و حضور در جمع و هیأت و شوراها مان است که می‌تواند محله را زنده نگه دارد و رونق دهد به جسم و دل و جان‌ش. محله به ما زنده است و ما به محله.



حس و حال همسایگی در کوچه و پس‌کوچه‌های محله - ۱۳۹۳

محله صمیمی

منصوره روستا: من کاسیم، در ارتباط با ارباب رجوع هستم. این جا مراجعه می کنند، اینو خیلی ها ابراز کردند، از دهن خودشون شنیدم که گفتند محله این قدر صمیمی هست که ما عادت کردیم و نمی تونیم بریم جای دیگه. از قدیم الايام شنیدید که گفتند هرچی می آی پایین تر، مردمش خون گرم ترند، اینو قشنگ می تونی این جا حس کنی.



جمع های دوستی و همسایگی ای که حس محله را در ذهن آدم ها ش جاودانه می کند (جام گل کوچک، یادبود شهید ذوالقدری - اوایل دهه ۶۰^۱

به عشق پدرم در این محله

جواد سکوتی: من به عشق پدرم که بچه این محل بوده و قصابی داشتیم این کار رو نگه داشتیم. این شغل رو از بچگی دوست داشتم. از کلاس سوم دبستان که از مدرسه فرار می کردم، می اومدم سر مغازه و کارم قصابی بود. بغل داداشم محمدرضا می ایستادم. شغل پدرم رو ادامه دادم خونه هم این جا خریدم. حالا

۱. مأخذ: آلبوم شخصی منصور مخلقی آذر

قسمت نشد مغازه بخرم. به هر حال این جا هستم. دوست دارم این محل رو، این محل رو با هیچ جا عوض نمی‌کنم. رفتم جای دیگه، دوباره برگشتم اوادم همین ۱۳ متری حاجیان. به خدا به ده روز نکشید. الان خیلی از مشکلات محله حل شده. مثلاً لات ولوت سرکوجه می‌ایستادند. از این موردها زیاد داشت. امامزاده الان پیشرفته شده، سرووضع محله خیلی بهتر شده.

حیات این محله حیاط می‌خواهد

سوای پادگان جی، هسته اصلی این محله هم مانند بسیاری از محلات شهر تهران محله‌ای سکونی است که در شمال و جنوب آن کاربری‌های نظامی، تجاری و صنعتی وجود دارد. البته در این هسته سکونی، خیابان‌ها برای خودشان، مغازه‌ها و برویاهایی دارند. بسیاری از مغازه‌ها در جهت تامین مایحتاج روزانه یک محله سکونی شکل گرفته‌اند و کار مشتریان آشنای هرروزه و هفتگی را راه می‌اندازند. بعضی از مغازه‌ها هم حالت راسته‌های کوچکی به خود گرفته‌اند، مانند نمایشگاه‌های ماشین و گل فروشی‌های خیابان سی متری جی، بوتیک‌های مردانه خیابان سادات، یا فروشگاه‌های لوازم خانگی خیابان فلاح و تعمیرگاه‌های ماشین خیابان شاه‌پروری.

همان‌طور که قبلاً ذکر کردیم حدود چهل درصد از بناهای فرسوده محله با تجمیع چند خانه یا به صورت فردی نوسازی شده و برخی از کوچه‌ها تاحدزیادی تعریض شده است. البته هنوز کوچه‌های کم‌عرض زیادی هستند که خانه‌های زیادی در آن نوسازی نشده و نوسازهایی که بدون ترتیبی خاص در جاهای مختلف کوچه عقب نشینی کرده‌اند، نتوانسته‌اند دسترسی ماشین را در کوچه‌ها به صورت کامل برقرار کنند. خوشبختانه، پای ساخت خانه‌های دارای اسکلت مستحکم و نوساز به کوچه‌های محله باز شده است و کوچه‌های بسیار کمی را می‌توان دید که در آن هیچ نوسازی‌ای صورت نپذیرفته باشد. اگر از مردم انتظار می‌رود که در مدیریت امور محله مشارکت بیشتری کنند،

این امر زمینه سازی مناسب و احیای اعتماد کم رنگ شده بین نهادهای شهری و مردم محله را طلب می کند. اعتمادی که بیش از هر چیز با عمل به قول ها و اجرای طرح های سال ها به زمین مانده، شفافیت و پاسخ گویی بیشتر در برابر عملکردها و دادن جایگاه واقعی به مردم و نهادهای محله بازسازی می شود. همین مردم در هیأت ها و امور خیریه نشان داده اند که با جان و دل پای کار می ایستند و اگر زمینه مناسب و احساس اثربخشی در امور محلی را در عمل لمس کنند، بسیار بیشتر از وضعیت فعلی در امور محلی توجه و مشارکت خواهند کرد.



بچه ها در حال بازی در فضای محدود هم جوار مجتمع مسکونی ساخته شده در محل قدیمی حمام محمدی که مقرر بود به فضای فرهنگی - ورزشی تبدیل شود- ۱۳۹۳^۱

شهردار هم یه چیزی میگه ها

آقای جهانشیری: الان رسیدگی به نظافت محله، آگه خوب نیست، هی بد هم نیست، حالا نمی دونم چقدر باید باشه. اما بزرگ ترین مشکل محله فرسودگی محله، نبود فضای سبز و فرهنگ سرا است. شهردار هم اون روز اومد توی محله و بعد از نماز عشاء توی مسجد امام زمان صحبت کرد، گفت: یه زمین پیدا کنید، من فضای سبز می کنم. باید به شهردار می گفتیم: شما زمین رو بده، ما می آییم سبزش می کنیم. شما شهردار محله ای به من می گی زمین بده؟

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله



فضای محدود و پرازدحام هم جوار بوستان گل‌ها در انتهای خیابان امامزاده عبدالله - ۱۳۹۷ ش^۱

مردم کجا بروند؟

کبری مزارلو: اگر این طوری نوسازی کنند که فاتحه‌اش خوانده است. چون جا برای فضای سبز ندارد. الان خدای نکرده اگر آتش سوزی شود یا زلزله، مردم کجا فرار کنند؟ اصلا یک پارک درست و حسابی در این محله نیست.

یک فرودگاه، یک پادگان، یک بزرگراه ناتمام

علاوه بر مسایل ریزودرشت، سال‌هاست سه مساله مهم شرایط خاصی را بررشد و توسعه محله امامزاده عبدالله تحمیل کرده است. مسایلی که از یک جهت رشد محله را محدود و آهسته کرده و از جهت دیگر بر طرف شدن هر کدام از این مسایل می‌تواند اثری محسوس بر توسعه آینده محله و رونق بیشتر منطقه داشته باشد. نخستین مساله وجود فرودگاه مهرآباد در مجاورت غربی محله امامزاده عبدالله است. محله در مسیر پرواز قرار دارد و علاوه بر تحمل آلودگی صوتی و هوایی عبور هواپیماها، دارای محدودیت ارتفاعی جهت ساخت بنا و ساختمان‌ها نیز هست. دومین مسأله، طرح امتداد بزرگراه یادگار امام است که خیابان‌های هرمزان، سادات و امامزاده عبدالله را در شرق محله تحت تاثیر قرار داده است و علاوه بر ترافیک ایجاد شده، شرایط نابسامانی را در خیابان‌ها و املاک مجاور آن

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله

ایجاد کرده است. درنهایت، مهم‌ترین مساله برای این محله وجود پادگان جی در ضلع شمالی آن است که اجرایی شدن طرح انتقال پادگان و استفاده از زمین‌های گسترده آن برای فضاهای شهری امیدی است برای تامین سرانه فضای سبز و تامین کاربری‌ها و خدمات محلی و فرامحلی مورد نیاز محله و منطقه. طرح انتقال پادگان جی از زمان مطرح شدن تا به حال از سوی مدیریت شهری پیگیری شده اما به دلایل مختلف به انجام نرسیده است.

ردِ سنگین پرنده‌های آهنی

فرودگاه مهرآباد تهران یکی از مهم‌ترین پایانه‌های حمل و نقل کشور است و پیش از تاسیس فرودگاه امام خمینی همه پروازهای داخلی و خارجی پایتخت از طریق آن انجام می‌گرفت. (پروازهای بین‌المللی فرودگاه مهرآباد از آبان ۸۶ به فرودگاه امام خمینی منتقل شد.) در حال حاضر فرودگاه مهرآباد با دارا بودن ۴ ترمینال، پذیرای حدود ۱۸ میلیون مسافر سالیانه با همکاری ۱۵ شرکت هواپیمایی داخلی است.^۱



کوچه عسگری - یک تقاطع مانده به دیوارهای فرودگاه ۱۳۹۷ ش^۱

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله‌ای محله امامزاده عبدالله

۲. پایگاه اینترنتی فرودگاه مهرآباد

<https://mehrabad.airport.ir/> ۴۶

جالب است بدانیم زمین‌های روستای مهرآباد در گذشته در تملک حاج میرزا آقاسی، صدراعظم محمدشاه قاجار قرار داشت و نام اصلی آن حسین‌آباد بود. با گردش چرخ روزگار، این زمین‌ها بخشی از مهریه عصمت‌الدوله (دخترشاه و همسر دوستمحمدخان معیرالممالک) قرار داده شد و نام مهرآباد را به خود گرفت. بعدها به دلیل خرج‌های بی‌رویه، مهرآباد به گرو رفت و از تملک خانواده او خارج شد. دادخواهی دوست علی پسر دوستمحمدخان نزد رضاخان هم بی‌فایده بود و به دلیل بی‌مهری خویشان‌اندان در طی مسیر دادخواهی و فرجام کار، چنان آزرده شد که دست از مهرآباد کشید.^۱ گویا این چشم‌پوشی بدون آه و ناله نبوده که وقتی در سال ۱۳۱۷ فرودگاه مهرآباد تأسیس شد و دست‌امید او برای همیشه زیربندی باندهای پرواز کوتاه شد، صدای آهش تا به امروز در شرق و غرب مهرآباد می‌پیچد و دود جگر سوخته‌اش از دل پرنده‌های آهنی بر سر شهر می‌ریزد.

نشست و برخاست هواپیماها در فرودگاه مهرآباد اغلب با ارتفاع کمتر از ۶۰ متر بالای پشت‌بام‌ها انجام می‌شود و صدایی بالاتر از ۱۰۰ دسی‌بل در سطح زمین به‌گوش می‌رسد. ارتفاع ساختمان‌های محله هم محدود مانده و به نسبت فاصله از کریدور پروازی، ساختمان‌های محله اجازه ساخت در ارتفاعی بین ۱۸ تا ۲۲ متر دارند.

در مورد انتقال فرودگاه مهرآباد به محدوده‌ای خارج از شهر، پیشنهاداتی مطرح شده اما طرح فعال یا مصوبی وجود ندارد. اما می‌توان با کاهش پروازها و انتقال بخشی از آن به فرودگاه امام خمینی، انتقال یا کاهش پروازهای نظامی، مکان‌یابی مناسب برای انجام عملیات موتورگردانی در فرودگاه مهرآباد و گنجاندن ضوابط خاص در مناطق مسکونی - اداری اطراف فرودگاه مانند استفاده‌ی اجباری از شیشه‌های دوجداره و رعایت اصولی که ساختمان را عایق صدا کند، از تاثیرات منفی آن بر محلات شهری اطراف کاست.

گلوی محله در تنگنای یک شاهراه

شاید باورش کمی سخت باشد که حدود نیم قرن است که خیابان های شرقی محله ما یعنی سه خیابان هرمان، سادات و امامزاده عبدالله از زمان اولین طرح جامع شهر تهران (تهیه در سال ۱۳۴۵ و تصویب در سال ۱۳۴۹) تا به حال در طرح تعریض و توسعه شبکه بزرگراهی شهر تهران قرار دارند. قراردادن در طرح، به میزان زیادی خرید و فروش، نوسازی و حتی تمایل به تعمیر و بهسازی ملک ها را تحت تاثیر قرار می دهد. مساله ای که گریبان ده ها خانه و مغازه هم جوار این خیابان های مهم محله ما را گرفته است. برای مردم محله، امید به تغییر این وضعیت، زمانی واقعی و عملی به نظر رسید که در مرداد سال ۹۱ فاز دوم امتداد بزرگراه یادگار امام (ره) بعد از ۱۷ سال انتظار و تملک زمین هایی که از سال ۱۳۷۴ آغاز شده بود، به بهره برداری رسید. در همان زمان، شهردار وقت تهران اعلام کرد که مرحله سوم و نهایی تکمیل این بزرگراه با انتقال پادگان جی از تهران اجرایی خواهد شد. وعده ای خوش که با بلا تکلیف ماندن انتقال پادگان، انتظار دیرین اهالی محله را پایان نداد که هیچ، مشکلات بیشتری را هم نصیب این محله کرد. ختم شدن یک بزرگراه ناتمام به خیابان هرمان و مسیر آن به سه راه آذری، انبوهی از ماشین ها را به سمت محله امامزاده عبدالله روانه کرده و موجب ایجاد ترافیک سنگین و راه بندان های طولانی در ساعات اوج عبور و مرور شده است.



دستفروشان و افزایش تاثیر بار ترافیک در معابر کم عرض محله - تقاطع خیابان های امامزاده عبدالله و فلاح دستفروشان در تقاطع سه خیابان سادات، فلاح و امامزاده عبدالله - ۱۳۹۷ ش^۱

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله

مغازه‌هایی که دیگر نیستند

هاشم رام: الان پدرم و من سال هاست این جا نونوایی داریم. توهمین خیابون امامزاده. شما نگاه کنید جاهای خالی رو ببینید. این جا هفت هشت تا مغازه بود شهرداری برای طرح خرید و خراب کرد. کفاشی بود، قنادی بوده، موبایل فروشی بوده، چراغ سازی این جا بوده، فالوده فروشی بوده. الان جاشون خالی شده به جاش ماشین پارک می‌کنن یا به گوشه‌ش معتاد می‌خوابه. خانم روستا و آقای گودرزوند: بیشتر مغازه‌های خیابان امامزاده خراب شدند. این طرح یادگار کُشت مارو. این جاها همه وسایل برای زائر امامزاده بود، اسباب بازی بود، زنجیر بود، الان تک‌وتوک هست.

دیوارها می‌روند، درخت‌ها می‌مانند

هشتاد سال پیش که برای پادگانی نظامی و هنگ و آتش بار ضد هوایی اش، مکانی میان دو روستای جی و طرشت و نزدیک به باندهای پرواز روستای مهرآباد در نظر گرفته شد، کسی تصور نمی‌کرد که تهران آن چنان سحرآمیز رشد کند که بیست سال نشده، گذر آدم‌ها و خانه‌ها به اطراف پادگان بیفتند و چندسال بعد، خانه‌ها کیپ‌تاکیپ پادگان جا خوش کنند. الحق آن وقت‌ها چه کسی می‌توانست فکرش را بکند، ما مردم محله و شهر، آن قدر جا کم بیاوریم که آرزو کنیم پادگانی که چند پیرهن بیشتر از ما پاره کرده و بیشتر از ما و خانه‌ها مان، بهار و خزان جی را دیده، بلند شود و برود سر بگذارد به بیابان.

ما آدم‌های این محله، همان‌طور که گاهی با دیدن انبوه خانه‌های نوسازی که به ردیف در حال قد کشیدنند، سرمان را بالا می‌گیریم، گاهی هم نفسمان می‌گیرد از این‌که می‌بینیم با رشد هر خانه، جای درخت و پارک و پارکینگ تنگ‌تر می‌شود. این است که وقتی در سال ۸۸ شنیدیم قانون انتقال پادگان‌ها و مراکز نظامی به خارج از حریم شهرها در مجلس کشور تصویب شده، خوشحال شدیم و وقتی شهردار تهران در یکی از روزهای بهمن سال ۱۳۹۰ وعده انتقال

و بازگشایی پادگان راداد، امیدوار شدیم. تاکنون که پادگان سرجایش محکم نشسته است و ما هم چنان در انتظار.



برج میلاد و کوه‌های پوشیده از برف توچال از بین درخت‌های پادگان ۱۳۹۶ ش^۱



پادگان جی: قسمتی از دیوار ضلع جنوبی جهت طرح امتداد خیابان استاد معین در حال تخریب است. مرداد ۱۳۹۷ ش^۲

۱ و ۲. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله



عکسی از دیوار پادگان جی و یکی از برجک نگهداری آن در تقاطع خیابان هرمزان و سی متری جی - بهمن ۱۳۹۶ ش^۱

سمت و سوی فردای محله

امروزه در این محله هم مانند وضعیت عمومی این زمانه، نوع مناسبات و ارتباط مردم با یکدیگر، با همسایه و اهل محل با گذشته ها متفاوت شده. جمعیت بالا رفته و آمدورفت جمعیت ها بیشتر شده، ساکنین جدید واحدهای آپارتمانی را مثل همسایه های قدیمی کوچه به نام و نشان نمی توان شناخت و اجاره نشینی در محله زیاد شده است.

این روزها از یک طرف تنوع و دگرگونی بین مردم محله زیادتر شده و از طرف دیگر رفاه و سطح انتظارات بالا رفته است. این است که مردم تاحدی بیش از آن که از روابط گرم سنتی تر و ریش سفیدی برای ارتباط با یکدیگر و رفع و رجوع مشکلات، استفاده کنند، از روابط رسمی و زبان حقوق و وظایف شهری و شهروندی استفاده می کنند. البته هیچ محله و اجتماعی نیست که به روابط کمی سرد و رسمی و روابط گرم و منعطف تر غیررسمی احتیاج نداشته باشد. جای خوش وقتی است که روابط صمیمانه و غیررسمی بین مردم محله ما هنوز پررنگ است و با آن که

۱. مأخذ: آرشیو دفتر توسعه محله ای محله امامزاده عبدالله

خیلی از ساکنان قدیمی از محله رفته اند، و جابه جایی جمعیت در محله ما هم کم نبوده، اما کماکان بین اهالی ارتباطات و مراودات گرم به وفور به چشم می خورد. حضور توأمان روابط رسمی و غیررسمی در محله برای فضاهای جدیدتر محله مانند آپارتمان ها که فضاهای مشاع و مشترک و مسؤولیت عمومی نسبت به ساختمان وجود دارد، مناسب است. برایین اساس، اهالی می توانند به مرور تجربه بیشتری در استفاده از زبان حقوق و وظایف آپارتمان نشینی با یکدیگر داشته باشند و هم بخشی از روابط همسایگی صمیمانه را دنبال کنند. در زمینه روند نوسازی خانه و ملک در محله، شاهد آن بوده ایم که از دهه هشتاد و به ویژه از دهه نود روند نوسازی در محله در جریان بوده و به نظر می رسد وضعیتی ادامه دار و روبه افزایش است. با ادامه این وضعیت، بیشتر خانه های محله نوساز و دارای استحکامی مناسب تر خواهد شد و بسیاری از کوچه ها به حداقلی از عرض مناسب خواهد رسید. با این همه تاکنون نوسازی ساختمان ها در این محله به معنای افزایش تراکم و جمعیت، بدون افزایش مناسب خدمات و فضای سبز، فرهنگی، ورزشی و دیگر خدمات شهری و عمومی بوده است. مساجد و هیأت های محله توان جهت گیری به سمت حضور و حرکت در زمینه مسایل و مشکلات محلی و آسیب های اجتماعی را دارا هستند و در صورت وجود برنامه های هدفمند می توانند امکان همراهی و همراهی مردم در طول سال را نیز جذب کنند. وجود و حضور شش مسجد پرسابقه و قدیمی و هیأت ها و حسینیه های متعدد در این محله توانسته است علاوه بر غنای آیین های مذهبی در محله، روابط همسایگی و محلی را تقویت کند و عمق ببخشد.



هیأت‌ها تجربه کنار هم ماندن اهالی محله در سوگ و شادی - تقارن محرم و نوروز- ۱۳۸۱^۱

هم چنین، آستان امامزادگان عبدالله وزید نیز تابه امروز نقش مهمی در حیات این محله داشته است. هم نشان و نماد مهم این محله و هم مرکزی برای امور مذهبی، فرهنگی و اجتماعی است. امید می‌رود با توسعه بیشتر فرهنگی و تبلیغی، نقش آفرینی آستان در محله، منطقه و شهر، گسترش و پویایی افزون‌تری بیابد. در نهایت و تا بدین جا که ما اهالی محله با کمک یکدیگر داستان‌هایی از روزگار رفته بر محله را برای خود و علاقمندان محله بیان کردیم و برخی از احتمالات پیش روی محله مان را هم تصور کردیم. به خوبی روشن است که آینده محله امامزاده عبدالله بیش از هر چیز به امید، تلاش و با هم بودن ما مردم محله هم بسته است. به آرزوی روزی که تک تک ما اهالی محله امامزاده عبدالله گام‌هایمان را در جهت استوار ساختن بیشتر محله بر زمین آن بکوییم و دست‌ها مان را برای جاری ساختن روح بیشتر در جان خودمان و محله، در دست هم بفشاریم.

۱. مأخذ: آلبوم شخصی حسین ولدخانی

منبع اصلی داده‌ها و اطلاعات این کتاب مصاحبه‌های عمیقی است که با بیش از ۸۰ نفر از مردم محله امامزاده عبدالله صورت گرفته است. در این جا بر خود لازم می‌دانیم جهت قدردانی و سپاس‌گزاری از این عزیزان که با رویی گشاده تجربیات و خاطراتشان را با ما تقسیم کردند به ذکر نام ایشان بپردازیم. علاوه بر این، به منظور آرایه پس زمینه‌ای مختصر از مصاحبه‌شوندگان به ذکر اهلیت، قومیت، شغل و محل سکونت آن‌ها در محله پرداخته ایم.

-
- هادی اسکندری - اهل ازناى اليگودرز، لر، کاسب محلی (فرش) خانه و مغازه در خیابان فلاح و کوچه مدرسه.
 - سیدعبداله افتخاری - اهل آوج قزوین، ترک، خادم مسجد موسی بن جعفر، ساکن سی‌متری جی محدوده بزرگراه آیت‌الله سعیدی.
 - طاهره امیری مسؤول شعبه ایتم خیریه «آبشار عاطفه‌ها» (مدتی این شعبه در سی‌متری جی فعالیت داشت).
 - الهام احمدی - ساکن محله مهرآباد.
 - منصورانوری - متولد محله امامزاده عبدالله، اصالتاً اهل نوبران ساوه، ترک، کاسب محلی (فروش قطعات ماشین)، خانه و مغازه در خیابان سی‌متری جی، محدوده چهارراه هرمان.
 - نجمه اینانلو - ساکن خیابان فتح‌آبادی.
 - علی آقاجانی - اهل شهرستان کمیجان (استان مرکزی)، ترک، ساکن کوچه راهدان، بازنشسته راه‌آهن.
 - محمد علی آقایی - اهل کاشان، فارس، نقاش ساختمان، رئیس هیأت قدیمی محله و ساکن کوچه لطفی.
 - محمد آهنی - اهل تبریز، ترک، قهوه‌چی قدیمی و بنا، ساکن سه‌راه مقدم کوچه اقبالی.
 - محمد باقرپور، اهل خراسان، فارس، بازنشسته ارتش.
 - مریم بامداد - اهل روستای طاهرخاتون نوبران ساوه، ترک، خانه دار و شاغل در امور اداری به صورت نیمه وقت، اهل قزوین همسرو پدرشان نظامی، ساکن سی‌متری جی روبه روی پادگان.
 - حسین بخشی - اهل نوبران ساوه، ترک، ساکن کوچه لطفی.
 - جعفر پیغامی - کاسب محلی (قهوه‌چی)، قهوه‌خانه در بزرگراه آیت‌الله سعیدی و

ساکن کوچه عسکری.

• حسین تقوی - اهل قلعه جی، فارس، بازنشسته، کارآزاد، ساکن خانه قدیمی در محدوده قدیم جی.

• محمود تقوی - اهل قلعه جی، فارس، مشاور املاک و آرایشگر، ساکن خانه قدیمی در محدوده قدیم جی.

• غلامرضا توکلی - اهل یزد، فارس، کارمند ایران خودرو، مسئول هیأت امام حسن در خیابان رویایی ساکن خیابان رویایی.

• فاطمه توکلی - اهل یزد، فارس، خانه دار، از مسؤولان پرسابقه گروه دوام محله، ساکن کوچه انارک.

• نرگس جبالی - اهل تهران، فارس، خانه دار، ساکن کوچه امامزاده.

• فاطمه بیگم جلیلیان - اهل تهران فارس، خانه دار، همسرشان راننده شرکت نفت شاغل در واحد سوخت گیری فرودگاه مهرآباد / ساکن کوچه امامی.

• جعفر جوان دلاور - اهل شهرستان سراب، ترک، مدیریت سابق امامزاده معصوم بریانک، فعال فرهنگی، ساکن کوچه خمارباقی، بن بست اسلامی.

• محمود جهانشیری - اهل خرقان شرقی واقع در استان قزوین، ترک، راننده اتوبوس، عضو سابق شورایاری محله، فعال فرهنگی و عضو هیأت امنای مسجد امام حسن عسکری، ساکن کوچه میرزایی آق بابا.

• یوسف حسنی - اهل شهرستان گرمی (استان اردبیل)، ترک، تعمیرکار تاسیسات و لوازم گرمایشی، مغازه در کوچه خمارباقی، بزرگ شده محله امامزاده عبدالله و ساکن فعلی شهرک راه آهن (منطقه ۲۲).

• سید محمد حسینی - اهل شهریار، ترک، نگهبان، ساکن کوچه هنرمند.

• اعظم حیدری - اهل قم، فارس، خانه دار، ساکن کوچه لطفی.

• اکرم خلج - اهل قم، فارس، خانه دار، ساکن کوچه هنرمند یکم.

• رضا دمیرچی - اهل خرقان شهرستان رزن همدان، کاسب محلی (فروشنده لوازم التحریر)، مغازه و خانه در خیابان فلاح محدوده بانک ملی سابق.

• صغری دهقان - اهل یزد، فارس، خانه دار، ساکن کوچه حسینی.

• هاجر دوستی - خادم امامزاده و مغازه دار جنب امامزاده، خانه پدری در کوچه لطفی.

• دلارام ذبیحی - اهل نوبران، ترک، خانه دار، ساکن کوچه غرقی.

• ربابه قلیچ خانی - اهل ساوه، ترک، خانه دار، ساکن سی متری جی، محدوده

بزرگراه آیت الله سعیدی.

• زهرا رسولی - اهل تهران، لر، دستفروش کنار امامزاده، بهدار بازنشسته، خیابان امامزاده و درحال حاضر ساکن محله آذری.

• عباس رضایی - اهل زنجان، ترک، راننده، ساکن کوچه لطفی.

• زهرا رضایی نادری - ساکن خیابان فتح آبادی.

• منصوره روستا - اهل کرج، ترک، خیاط کاسب محلی (خیاط)، خانه پدری در سی متری جی و مغازه در خیابان فلاح، محدوده سه راه مقدم.

• سیدنقی ریسی - اهل گرگان، مازنی، متولی سابق امامزاده، دبیر سابق شورایی امامزاده، ساکن کوچه گنجی.

• سیده اشرف زالی زاده - اهل تبریز، ترک، خانه دار، ساکن کوچه هنرمند.

• غلام زمانی، ساکن خیابان فلاح.

• جواد سکوتی - متولد محله امامزاده عبدالله، اهل قم، فارس، کاسب محلی (قصاب) مغازه در خیابان فلاح.

• علیرضا سهرابی - فارس قلعه جی، فارس، کاسب محلی (فرش)، ساکن محله شبیری - جی.

• سید مصطفی سیدی - اهل کاشان، فارس، بازنشسته شهربانی، ساکن خیابان امامزاده عبدالله.

• کبری شاهباز - ساکن کوچه هنرمند دوم.

• علی اکبر شاه علی، دکتر داروساز و مدیر داروخانه یادگار، تقاطع خیابان فلاح - سادات.

• سیده صفیه شفاهی - اهل قزوین، ترک، خانه دار، همسرشان نجار و انجام امور دکوراتیو، ساکن کوچه حدادی.

• رضا شهابی - اهل خامنه، ترک، مغازه دار (درحال حاضر آرایشی - بهداشتی)، کوچه کاووسی.

• مرتضی صدری - اصالتاً یزدی متولد تهران، فارس، کارمند چاپ خانه از مسئولان بسیج مسجد حضرت ابوالفضل، ساکن کوچه هنرمند.

• فاطمه صفایی - اهل تهران، ترک، پدرشان نظامی، ساکن کوچه مدرسه.

• سید مرتضی طباطبایی - اهل شهر رضا، فارس، برق کار و هیأت امنای قدیمی امامزاده، ساکن کوچه طباطبایی روبه روی امامزاده.

• آتنا طهماسب، ساکن سی متری جی.

- کوکب عابدی - اهل کوهپایه اصفهان، فارس، خانه دار، ساکن شاه پروروی.
- علی عزتی - اهل زرنده ساوه، فارس، ساکن محله شبیری - جی.
- محرم علی عسکری - اهل خرقان غربی واقع در شهرستان قزوین، ترک، راننده اتوبوس و فعال فرهنگی، ساکن سی متری جی، بن بست مرادی.
- احمد عسکری - اهل آبگرم همدان، ترک، کارگر بازنشسته، ساکن کوچه سلیمی
- رضا عسکری - متولد تهران (محله سلسبیل) اصالتا ساوه ای، ترک، بازنشسته پارس خودرو فوتبالست و رییس هیأت جوانان اخوت (تاسیس ۱۳۵۰ - کوچه کاووسی)، ساکن کوچه تقی زاده.
- حیات غلامی - مغازه دار جنب امامزاده و خادم افتخاری.
- فاطمه علی مرادی، ملایر، لر، مدیر دبیرستان امت در خیابان فلاح.
- فروغ فرجی - مدیر مجموعه فرهنگی ورزشی شهربانوی منطقه ۹.
- علی اکبر فرمانی - اهل روستای قلات قاقازان تاکستان، ترک، کاسب محلی (خشک شویی) و خادم و مسؤول آشپزخانه امامزاده عبدالله، ساکن کوچه فرمانی.
- احمد فریدون نژاد - اهل قلعه جی، فارس، تراشکار، ساکن محله شبیری - جی.
- طاهره قدیانی - ساکن کوچه حسینی.
- منور قهرمانی - اهل تهران، ترک، خانه دار، خانه دار ساکن سی متری جی نرسیده به بزرگراه آیت الله سعیدی.
- فضه کریمی - متولد تهران، فارس، خانه دار و خادم مسجد امام حسن عسکری، همسرشان ارثی هستند، ساکن کوچه خدایاری.
- مرضیه کمالی - اهل زنجان، ترک، خانه دار، همسرشان مرحوم حسن نوده خادم قدیمی و پرسابقه امامزاده، ساکن کوچه راهدان.
- محرم علی گودرزوند چگینی - اهل الیگودرز، لر، کاسب محلی (خیاط) ساکن فعلی در خیابان رودکی و مغازه در خیابان فلاح محدوده سه راه مقدم.
- صدیقه لطفی - ساکن کوچه هنرمند دو، پلاک ۳۸.
- محمدابراهیم مجیدی - ترک، بازنشسته ژاندارمری، ساکن کوچه رزاقی.
- فاطمه مرادی فر - متولد تهران، اصالتا اهل تفرش، فارس، خانه دار، فعال فرهنگی در سرای محله (کانون پیشگیری از استعمال دخانیات) و رابط بهداشت درماگاه تقی نیا، ساکن کوچه لطفی.
- محمد مرادی - گیلک، لاهیجان، آرایشگر، خانه و مغازه در انتهای سیزده متری حاجیان

به سمت سعیدی.

• محمد مرادی - اهل قزوین، ترک، صافکار و کاسب محلی سی متری جی بن بست مرادی محدوده چهارراه هرمان.

• کبری مزارلو - اهل اصفهان، فارس، خانه دار ساکن یافت آباد، منزل پدری در محله امامزاده عبدالله.

• گیتی مشهدی زاده - اهل محله سنگلیج تهران، فارس، خانه دار، ساکن کوچه هنرمند.

• رجب معروفخانی - اهل هفت صندوق شهرستان تاکستان، ترک، خواروبار فروش، عضو سابق شورایاری محله و از اعضای هیأت امنای مسجد حضرت ابوالفضل، ساکن سیزده متری حاجیان محدوده سه راه مقدم.

• عباس معروفخانی - اهل هفت صندوق شهرستان تاکستان، ترک، راننده تاکسی، عضو چند دوره شورایاری محله، ساکن کوچه انارک.

• عباس مقدم - اهل تجریش، ترک، آهنگر (دروینجره ساز)، ساکن کوچه امید.

• اسماعیل ملازاده - اهل تهران، فارس، کاسب محلی (لوازم گازسوز)، ساکن و مغازه دار خیابان فلاح.

• رزاق ملکان - اهل طالقان، فارس، کاسب محلی (وسایل ورزشی)، فوتبالیست و مربی ورزشی، عضو شورایاری محله، ساکن کوچه فرجی.

• میرنقی میرسلطانی - اهل قم، فارس، معلم بازنشسته، ساکن کوچه حسینی.

• نوش آفرین نادری - خانه دار ساکن سی متری جی نرسیده به بزرگراه آیت الله سعیدی

• نادر نورالهی - اهل تهران، ترک، اصالتا ساوهای، پاسدار، مسؤول هیأت و عضو هیأت امنای مسجد امام حسن عسکری سی متری جی، کوچه نظری.

• علی نوری - اهل تهران، اصالتا شاهرودی، فارس، کاسب محلی (خرازی)، ساکن کوچه کاووسی.

• علی نوساز - اهل کاشان، فارس، بنا، ساکن کوچه لطفی.

• رقیه نیساری تبریزی - اهل زنجان، ترک، کاسب محلی، ساکن کوچه لطفی.

• هاشم رام - اهل نجمه شیخان زنجان، ترک، نانواپی خیابان امامزاده عبدالله، ساکن یافت آباد.

فهرست منابع

- بامداد، مهدی (۱۳۸۷). شرح حال رجال ایران. چاپ ششم. تهران: انتشارات زوار.
- رصدخانه شهری تهران؛ دانشگاه تهران؛ معاونت شهرسازی و معماری
- شهرداری تهران (۱۳۹۶). اطلس پایداری شهر تهران: ارزیابی پایداری شهری در کلان شهر تهران. تهران: سازمان فناوری اطلاعات و ارتباطات شهرداری تهران.
- سازمان نوسازی شهر تهران (۱۳۹۷). سامانه پروانه های صادر شده در بافت های فرسوده تهران در دوره زمانی ۱۳۸۰-۱۳۹۷. بانک داده، تهران: سازمان نوسازی شهر تهران.
- شرکت تدبیرگران افق شاران - دفتر تسهیلگری نوسازی محله امامزاده عبدالله (۱۳۹۱). گزارش شناخت محله امامزاده عبدالله. تهران: سازمان نوسازی شهر تهران.
- شرکت تدبیرگران افق شاران - دفتر خدمات نوسازی بافت فرسوده محله امامزاده عبدالله (۱۳۹۳). سند توسعه نوسازی محله امامزاده عبدالله. تهران: سازمان نوسازی شهر تهران.
- شرکت خدمات مدیریت ایرانیان (۱۳۹۲). شناخت کیفیت زندگی در شهر تهران. تهران: مرکز مطالعات و برنامه ریزی شهر تهران.
- شیرازیان، رضا (۱۳۹۴). اطلس تهران قدیم. چاپ اول. تهران: انتشارات دستان.
- عبد الجلیل بن ابوالحسین قزوینی رازی، نصیرالدین ابوالرشید (۱۳۵۸). بعضی مثال النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض»، معروف به نقض. تصحیح میرجلال الدین محدث. تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- کاظمی، محمد (۱۳۵۵). تاریخ پنجاه ساله نیروی زمینی شاهنشاهی ایران. چاپ اول. تهران: چاپ خانه ارتش.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۹۶). متن کامل دانشنامه نزهةالقلوب. تصحیح میرهاشم محدث، چاپ اول. تهران: سفیراردهال.
- معیری، دوستعلی (۱۳۶۱). رجال عصر ناصری، چاپ اول. تهران: نشر تاریخ معاصر ایران.

- مرکز آمار ایران (۱۳۹۷). داده‌های پایه سرشماری سال‌های ۱۳۶۵-۱۳۷۵-۱۳۸۵-۱۳۹۰-۱۳۹۵. بانک اطلاعاتی. تهران: مرکز آمار ایران.
- مهندسان مشاور ایوان نقش جهان (۱۳۸۶). طرح منظر شهری محله امامزاده عبدالله، تهران: سازمان نوسازی شهر تهران.
- مهندسین مشاور طرح و کاوش پاسارگاد - دفتر تسهیلگری نوسازی محله شبیری - جی (۱۳۹۱). گزارش شناخت محله شبیری - جی. تهران: سازمان نوسازی شهر تهران.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۸۳). سرنوشت یاران دکتر مصدق. چاپ اول. تهران: انتشارات علم.